



بر بنیاد آثار سعدی

تالیف : احد پیشگر
(با مقدمه دکتر جلیل تجلیل)



انتشارات نیک آموز

شابک : ۵ - ۲۱ - ۷۸۷۵ -

N: 964-7875-21-5

مرکز پخش اردبیل :

سه راه دانش - پاساژ معطری طبقه فوقانی - تلفن ۲۲۴۰۰۸۱

نمایشگاه دائمی کتاب سازمان آموزش و پرورش - تلفن ۲۲۳۱۸۵۹

پیش

پر بنیاد آثار سعدی

تالیف : احد پیشگر

۲۰

۱۰۰۱۵۰

۱۰۰۱۵۰

بدیع

(بر بنیاد آثار سعدی)



احد پیشگر

با مقدمه دکتر جلیل تجلیل

نیک آموز - ۱۳۸۱

پیشگر، احد. ۱۳۴۵
 بدیع بر بنیاد آثار سعدی. تالیف: احد پیشگر. مقدمه جلیل تجلیل.
 اردبیل: نیک‌آموز، ۱۹۲۵ ص
 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
 کتابنامه: ۱۸۲ - ۱۹۲
 ۱- بدیع ۲- فارسی - معانی و بیان ۳- سعدی. مصلح بن عبدالله ۶۹۱ هـ ق - سبک ۴- شعر
 فارسی - قرن ۷ ق. - تاریخ و نقد. الف. جلیل. تجلیل ۱۳۱۳ - مقدمه‌نویس. ب- عنوان
 ۸۴/۴۲ PIR\۳۳۶۱-P۱۹۲۴
 کتابخانه ملی ایران
 ISBN ۹۶۴-۷۸۷۵-۲۱-۵
 همچنین بصورت زیرنویس.
 ۸۱-۳۲۸۰۵ م



انتشارات نیک‌آموز

نام کتاب: بدیع (بر بنیاد آثار سعدی)

تالیف: احد پیشگر

ناشر: انتشارات نیک‌آموز

صفحه‌آرایی: شمس ایران (۷۷۱۷۱۴۰ - ۰۴۵۱)

روی جلد: رضا احسانی

لیتوگرافی دیجیتال: اردبیل اسکندر

چاپ: مقدس اردبیلی

شمارگان: ۲۰۰۰

سال چاپ: اردبیل، ۱۳۸۱

شابک: ۹۶۴ - ۷۸۷۵ - ۲۱ - ۵

قیمت: ۱۵۰۰۰ ریال

مرکز پخش: اردبیل - سه راه دانش - پاساژ معطری - انتشارات نیک‌آموز - تلفن ۲۲۴۰۰۸۱

اردبیل - نمایشگاه دائمی کتاب سازمان آموزش و پرورش - تلفن ۲۲۳۱۸۵۹

فهرست

عنوان	صفحه
مقدمه	د
پیش‌گفتار	ز
بخش اول (آرایه‌های لفظی)	
ارتفاع	۳
ازدواج	۵
إطراد	۶
اعنات	۷
ترجمه	۱۰
ترصیع	۱۱
تسمیط	۱۳
تشطیر	۱۵
تصریع	۱۶
تضمین	۱۸
جناس اشتقاق و شبه اشتقاق	۱۹
جناس تامّ	۲۷
جناس خطّی	۳۱
جناس زاید	۳۴
جناس لاحق (مضارع - مطرّف)	۳۷
جناس لفظی	۳۹
جناس مرکّب	۴۱
جناس مُکرّر	۴۳
جناس ناقص	۴۴
حسن تخلّص	۴۶
ذو بحرین	۴۸
ذو قافیتین	۵۰
رَدُّ الصَّدْرِ عَلَى الْعُجْزِ	۵۲
رَدُّ الْعُجْزِ عَلَى الصَّدْرِ	۵۴
رَدُّ الْقَافِیَةِ	۵۷

٦٠	ردّ المطلع
٦١	سجع متوازن
٦٢	سجع متوازی
٦٤	سجع مطّرف
٦٥	عکس (تبدیل و طرد)
٦٦	قلب یا مقلوب
٦٧	ملّمّع
٦٩	مُوازنه
٧٠	نغمه حروف

بخش دوم (آرایه‌های معنوی)

٧٤	ابداع
٧٦	ارسال المثل
٧٨	ارسال المثلین
٧٩	ارصاد و تسهیم
٨٠	استتباع
٨٢	استثنای منقطع
٨٤	استخدام
٨٩	استدراک
٩٠	استطراد
٩١	اسلوب الحکیم
٩٢	اشاره
٩٣	اعداد
٩٥	اغراق (مبالغه و غلو)
٩٨	التفات
١٠٣	افتنان
١٠٥	ایغال
١٠٦	ایهام
١١١	ایهام تناسب
١١٦	براعت استهلال
١١٧	تَاكِيدُ الدَّمِّ بِمَا يُشَبِّهُ الْمَدْحَ
١١٨	تَاكِيدُ الْمَدْحِ بِمَا يُشَبِّهُ الدَّمَّ
١١٩	تجاهل العارف
١٢١	تجريد

۱۲۳	تضادّ = طباق
۱۲۴	تعمیم
۱۲۵	تفریق
۱۲۷	تقسیم
۱۲۸	تلمیح
۱۴۱	تنسیق الصفات
۱۴۳	تهکّم
۱۴۴	جمع
۱۴۶	جمع با تفریق
۱۴۷	جمع با تقسیم
۱۴۸	حسن اعتذار
۱۴۹	حسن تعلیل
۱۵۱	حسن طلب
۱۵۲	حسن مطلع
۱۵۴	حسن مقطع
۱۵۵	حشو ملیح
۱۵۷	سؤال و جواب
۱۵۸	لفّ و نشر
۱۶۲	مدرج
۱۶۳	مذهب کلامی
۱۶۴	مراعات التّظّیر = تناسب
۱۶۷	مشاکلت
۱۷۰	مقابله

بخش سوم (تکمله)

۱۷۳	تشریع
۱۷۴	توجیه - محتمل الصّدّین
۱۷۵	توشیح
۱۷۶	حذف
۱۷۷	لُغز
۱۷۸	مادّه تاریخ
۱۷۹	معنّا
۱۸۱	فهرست منابع و مآخذ

مقدمه

تو از هر در که باز آیی بدین خوبی و زیبایی
دری باشد که از رحمت بروی خلق بگشایی
به زیورها بیارایند وقتی خوبرویان را
تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی

زیورها و آرایه‌های لفظ و معنی پیرایه‌های گوشنواز و الهامهای دل انگیزی هستند که هر شاعر و نویسنده‌ای چیره دست از نقش و فسون آن نمی‌تواند چشم بپوشد و می‌کوشد با هنرها و ترفندهای بدیع، معانی را به غازه و گلگونه بدایع بیاراید تا در دلها و جانها، کلامش ره یابد و بیخود نیست که دانشمندان به زبان فارسی و عربی حاصل پژوهش و تحقیق خود را در این زمینه در طول سده‌ها و روزگارانی که بر ادب فارسی و عربی رفته است به صورت نمونه‌های پرونده بدیع با ذکر شواهد در اوراق کتب آورده‌اند که یاد کرد فهرست نام آنها در این پیش‌گفتار نمی‌گنجد و فقط ذکر کتابهایی مثل ترجمان‌البلاغه رادویانی و حقائق‌السحر رشید و طواط و دقائق‌الشعر علی بن محمد معروف به تاج‌الحلاوی و انیس‌العشاق شرف‌الدین رامی و مصطلحات‌الشعرای امام‌قلی چگنی و دررالادب حسام‌العلما و انوارالبلاغه آقامحمد هادی و ابداع‌البدايع شمس‌العلمای گرکانی نمونه اندکی است از تألیفات پرشمار.

و همین بسیاری آثار و پرشماری معلمان و دانشورانی که رموز سخنوری و آیین معنی‌آرایی را در حوزه‌های دانش بخش کرده و گستریده‌اند نشانی از بشکوهی و بایستگی اقبال به این دانش ادبی است.

بدیهی است که بهانه‌جویی‌ها و حرف‌گیری‌های کسانی هم که آرایه‌ها و بدایع را زمینه دشواری و پیچیدگی مضامین پنداشته و عامل شکنندگی بلور معانی دانسته‌اند جز در موارد

افراط و بی‌هنری به کارگیرانش ادعایی موجه نتواند بود و این موارد را نباید بدیع نامید بل آن را بایش صنعت و پیچیدگی تلقی کرد که همه شاعران والا قدر و نویسندگان چیره‌دست به نامطلوبی آن اذعان دارند. نه مگر فرخی سیستانی هر گونه نوآوری را توصیه کرد و گفت: فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نوآر که نو را حلاوتی است دگر و عرفی شیرازی از پیچیدن لفظ که منتهی به شکنندگی مضمون است بیزاری جست: در بیان شعر عرفی وقت آن خوش کز حسد لفظ را برهم نیچند شأن مضمون نشکند و نظیری نیشابوری از صنعت الفاظ دلتنگ و گریزان و به دامن ساده بیانی آویزان است: دلم از صنعت الفاظ نظیری بگرفت از دم پره‌ری ساده بیانی به من آر از اینرو بکارگیری فنون و آرایه‌ها در حدی روا است که به ساده بیانی و زیبایی و روانی صدمه‌ای نزنند و کوشش خواننده و شنونده را در توجه به زیباییها و دلرباییها بی‌نتیجه نگذارد.

مؤلف دانشمند این کتاب که به جستجوی آرایه‌های بدیعی در آثار سعدی پرداخته و پاسی از عمر گرانمایه را با جستجوی شیفتگی تمام و امید و اخلاص مدام در کشف زیباییها و دلربائیهای بدیعی سعدی مصروف داشته است اینک در و غرر بدیعی این شاعر بلاغت‌گستر را وجه تحقیق خویش قرار داده و بدین سان اثری ارزنده پدید آورده است و آرایه‌های بدیعی سعدی را در نمایه آغازین کتاب به ترتیب الفبا نموده است و این خود صورت فرهنگ پیدا کرده است که هر خواننده‌ای را به آسانی به آرایه مطلوب رهنمایی می‌کند.

او شواهد و نمونه‌ها را در حدی ذکر کرده که به ملال نینجامد بلکه مطابق شیوه خود سعدی که گفت:

در اوراق سعدی گنجد ملال که باشد پس پرده چندین جمال

معانی است در زیر حرف سیاه چو در پرده معشوق و در میغ ماه

به اختصار و ایجاز توجه داشته است و تعاریفی هم که از هر پدیده بدیعی از منابع و مآخذ برگرفته ایجازگون و به کوتاهی رهنمون است و شاید یکی دیگر از علل و اسباب این

ساده‌گرایی و ایجاز‌نمایی مؤلف پرهیزی است که از ایراد شواهد دیگر شاعران از فارسی و عربی داشته است و تنها در حوزه تحقیق گام برداشته است و این معنی را یک نگاه به (تلمیح ص ۱۲۸) و مقایسه آن با تلمیح در ابداع البدایع کاملاً نشان می‌دهد که شمس‌العلماء در کتاب خود به ذکر امثال و اشعار فارسی و عربی پرداخته و به اشعار عمر بن الوردی و ابوالعلا و بهاء‌الدین زهیر و عمیدالدین اسعد و منوچهری و ابوتمام و فرزدق و حافظ و سعدی و عرفی و ظهیر و ناصر خسرو و انوری و ادیب صابر و هلالی جغتایی و جامی پرداخته است.^(۱)

این ویژگی هم شایان ذکر است که پرداختن به شرح بدایع در دیوان و آثار یک شاعر خود لطفی دیگر دارد و امکان تحقیق در سبک و شیوه و اژه‌سازی و ترکیب‌پردازی و معنی‌آرایی دقیق او را ممکن می‌سازد. در پایان فزونی توفیق مؤلف گرامی این کتاب جناب آقای احد پیشگر را از خدای دانا و توانا آرزو مندیم.

شهریور ۱۳۸۰

دکتر جلیل تجلیل

۱- رک. شمس‌العلماء، ابداع البدایع به اهتمام حسین جعفری و مقدمه دکتر جلیل تجلیل، انتشارات احرار، تبریز

پیش‌گفتار

شکر و سپاس خداوندی را سزااست که او را تنها نه از باب خلق خلاق بل بر کمر کوه و کلاه زمین هزاران آستین مَنّت است و سپاسداری او بر هر موجودی کمال بُغیت و مُنیت. خداوندی که انسان را آفرید و از روح زلال خویش بر او دمید و ملایک را به تعظیم او فراخواند و ابلیس طاغی را برای ابد از درگاه راند.

سلام و درود بی‌عدد بر سرخیل انبیا محمد مصطفی (ص) که «كُنْتُ نَبِيًّا»^(۱) دلیل تقدّم وی و «لَانَبِيَّ بَعْدِي»^(۲) نشان خاتمیت اوست، آن که «لَوْلَاكَ»^(۳) تاج عزّت و «لَعَمْرُكَ»^(۴) پشتوانه سلطنت و «خُلِقِي عَظِيم»^(۵) طغرای حکومت اوست. رسولی که تسوید درشأن او حاصلی جز تشویر ندارد.

و صلاة و سلام از ذوالجلال و الاکرام بر خاندان گرامی رسول و زادگان و نوادگان بتول و اصحاب و یاران او و بر مؤمنان و نیکان باد. این کتاب با عنوان بدیع (بر بنیاد آثار سعدی) از سه بخش مجزا تشکیل شده است که عبارتند از:

بخش اول؛ شامل بدیع لفظی که در این بخش سی و هفت آرایه بدیعی لفظی آمده

۱- كُنْتُ نَبِيًّا وَ اَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّيْنِ

۲- اَنْتَ مَنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى اِلَّا اَنْهُ لَانَبِيَّ بَعْدِي

۳- لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلاَکَ

۴- لَعَمْرُكَ اَنْهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (آیه)

۵- اِنَّكَ لَقُلِي خُلِقِي عَظِيمٍ / بُعِثْتُ لِاَتِمَّ مَكَارِمَ الْاَخْلَاقِ «ز»

است.

بخش دوم؛ بدیع معنوی: که در این بخش چهل و شش صنایع بدیعی معنوی آمده

است.

بخش سوم؛ تکمله: با توجه به اینکه بعضی از صنایع بدیعی در آثار سعدی بکار نرفته، لذا برای کامل شدن آرایه‌های بدیعی کتاب چند آرایه بدیعی در بخش سوم با عناوین: «تشریح - توجیه (محتمل الضدین) - توشیح - حذف - لغز - ماده تاریخ - و معما» آمده است.

درخاتمه برخود فرض می‌دانم که از جناب آقای دکتر جلیل تجلیل استاد نامدار دانشگاه تهران بخاطر نوشتن مقدمه عالمانه‌ای که بر کتاب مرقوم فرموده‌اند تقدیر و تشکر نمایم و توفیقات روزافزون آن بزرگوار را از درگاه احدیت خواهانم.

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا

آبان ۱۳۸۱

احد پیشگر

بخش اول

آرایه‌های لفظی

«ارتفاع»

«ارتفاع در لغت بالا رفتن است و در اصطلاح، صفتی را که آغاز کنند آن را بالا برند به اظهار چیزی چند». مثال از شیخ علی تقی کمره:

قطره، باران گشت و باران سیل و سیل انگیخت رود رود دریا گشت و دریا می شود طوفان نوح»^(۱)

* * *

گرم باز آمدی محبوب سیم اندام سنگین دل گل از خارم برآوردی و خار از پا و پا از گل

«غزل ۳۴۵ - بیت ۱»^(۲)

در مصراع دوم آرایه ای هست که از این فرمول پیروی می کند:

$D \Leftrightarrow C, C \Leftrightarrow B, B \Leftrightarrow A$

گل $\Leftrightarrow$ خار، خار $\Leftrightarrow$ پا، پا $\Leftrightarrow$ گل

که در بدیع این آرایه را (ارتفاع) نامیده اند:

«گزیده غزلیات سعدی - دکتر حسن انوری - ص ۲۲۹»

نه دست صبر که در آستین عقل برم نه پای عقل که در دامن قرار کشم

«غزل ۴۰۴ - بیت ۳»

۱- فرهنگ بلاغی - ادبی - دکتر ابوالقاسم رادفر - انتشارات اطلاعات - چاپ اول - ۱۳۶۸ - ص ۸۳
 ۲- لازم به ذکر است که در انتخاب غزل، دیوان غزلیات سعدی مصحح دکتر خلیل خطیب رهبر و در ذکر شواهد گلستان و بوستان سعدی، تصحیح استاد مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی و در انتخاب بقیه موارد، کلیات سعدی، تصحیح مرحوم محمدعلی فروغی مورد استناد بوده است.



در این بیت هم مانند بیت بالا آرایهٔ ارتفاع هست.
 مَنّتِ خدای را، عزّوجلّ، که گلت از خار برآمد و خار از پای بدر آمد.

«گلستان - باب دوم»

«ازدواج»

«ازدواج» یا «تضمین المزدوج» یا «اعنات القرینه» آن است که در اثنای جمله نثر یا نظم کلماتی را پیوسته یا نزدیک به یکدیگر بیاورند که در حرف روئی موافق باشند.^(۱)

شبی و شمع و جمعی، چه خوش بُود تا روز نظر به روی تو، کُورِ چشم اعدا را
«غزل ۵ - بیت ۸»

به علت قرار گرفتن سجع‌های متوازی در کنار هم، آرایه ازدواج در مصراع اول هست.

«گزیده غزلیات سعدی - دکتر حسن انوری»

به جفایی و قفایی نرود عاشق صادق مژه بر هم نزنند، گر بزنی تیر و سنانش
«غزل ۳۳۲ - بیت ۵»

عاشق صادق به زخم دوست نمیرد زهر مذابم بده که ماء معین است
«غزل ۸۶ - بیت ۹»

بکن پنبه غفلت از گوش هوش که از مردگان پسندت آید به گوش
«بوستان - بیت ۷۱۲»

گر بر وجود عاشق صادق نهند تیغ بیند خطای خویش و نبیند خطای یار
«غزل ۳۰۰ - بیت ۲»

گر من از عهدت بگردم، ناجوانمردم، نه مردم عاشق صادق نباشد کز ملامت سر بخارد
«غزل ۱۶۶ - بیت ۷»

۱- فنون بلاغت و صناعات ادبی - استاد علامه جلال الدین همایی - مؤسسه نشر هما - چاپ هفتم - تابستان

«اِطْرَاد»

«اِطْرَاد عبارت از آن است که گوینده نامهای پدران ممدوح را به ترتیب ولادت ذکر کند.»^(۱)

امید من و سلامت به گوش دل می‌گفت بقای سعد ابوبکر سعد زنگی باد

«از مراثی سعدی»

وارث ملک عجم اتابک اعظم سعد ابوبکر سعد زنگی مودود

«از بدایع سعدی»

علی‌الخصوص که دیباچه همایونش به نام سعد ابوبکر سعد بن زنگی است

«از دیباچه گلستان»

دوم به لطف ندارد، عجب که چون سعدی غلام سعد ابوبکر سعد زنگی نیست

«غزل ۱۲۸ - بیت ۵»

چنین شد در ایام سلطان عادل اتابک ابوبکر سعد بن زنگی

«از خواتیم سعدی»

«اعنات»

«آن است که شاعر حرفی یا کلمه‌ای که التزام آن واجب نباشد التزام کند و در هر بیت یا مصراع مکرر گرداند و شعراء عجم آن را لزوم مالایلم خوانند و اعنات در کاری دشوار افکندن باشد.»^(۱)

بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت، حکایت	بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت
قضاء عشق در آمد، بدوخت چشم درایت	بر این یکی شده بودم که گرد عشق نگردم
که عشق تا به چه حد است و حسن تا به چه غایت	ملامت من مسکین کسی کند که نداند
که چشم سعی ضعیف است بی چراغ هدایت	ز حرص من چه گشاید، تو ره به خویشتم ده
هزار بار که رفتن به دیگری به حمایت	مرا به دست تو خوشتر هلاک جان گرامی
فراق روی تو چندین، بس است حد جنایت	جنایتی که بکردم، اگر درست بباشد
کجا برم گله از دست پادشاه ولایت؟	به هیچ روی نشاید، خلاف رأی تو کردن
به هیچ سورتی اندر، نباشد اینهمه آیت	به هیچ سورتی اندر، نباشد اینهمه معنی
مگر هم آینه گوید، چنان که هست حکایت	کمال حسن وجودت به وصف راست نیاید
هنوز وصف جمالت نمی‌رسد به نهایت	مرا سخن به نهایت رسید و فکر به پایان
که دردی از سخنانش در او نکرد سرایت	فراقنامه سعدی به هیچ گوش نیامد

«غزل ۱۵۲»

۱- المعجم فی معاییر اشعارالعجم - شمس الدین محمد بن قیس الرازی - به کوشش دکتر سیروس شمیسا -

انتشارات فردوسی - چاپ اول - ۱۳۷۳ - ص ۳۳۲

در تمام غزل آرایه اعنات (= التزام) هست: قافیه غزل «... ایت» است. در حالی که مصوّت و صامت نخستین یعنی «ای» از نظر قافیه‌شناسی ضرورت ندارد و برای تزئین و گوش نوازی آمده است. «گزیده غزلیات سعدی - دکتر حسن انوری - ص ۱۶۹»

ای چشم تو دلفریب و جادو	در چشم تو خیره چشم آهو
در چشم منی و غایب از چشم	زان چشم همی‌کنم بهر سو
صد چشمه ز چشم من گشاید	چون چشم برافکنم بر آن رو
چشمم بستی به زلف دلبند	هوشم بر دی به چشم جادو
هر شب چو چراغ چشم دارم	تا چشم من و چراغ من کو؟
این چشم و دهان و گردن و گوش	چشمم مرصاد و دست و بازو
مه گر چه به چشم خلق زیباست	تو خوبتری به چشم و ابرو
با اینهمه چشم، زنگی شب	چشمم سیه تُراست هندو
سعدی به دو چشم تو که دارد	چشمی و هزار دانه لؤلؤ

«غزل ۴۷۸»

در این غزل سعدی کلمه «چشم» را در هر بیت التزام کرده است.

ای از بهشت جزوی و از رحمت آیتی	حق را به روزگار تو با ما عنایتی
گفتم، نهایی بُود این درد عشق را	هر بامداد می‌کند از نو بدایتی
معروف شد حکایتم اندر جهان و نیست	با تو مجال آنکه بگویم حکایتی
چندان که بی تو غایت امکان صبر بود	کردیم و عشق را نه پدیدست غایتی
فرمان عشق و عقل به یک جای نشنوند	غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی
ز ابلنای روزگار به خوبی ممیزی	چون در میان لشکر منصور رایتی
عیب نمی‌کنم که خداوند امر و نهی	شاید که بنده‌ای بکشد بی‌جنایتی

زانگه که عشق دست تطاول دراز کرد
معلوم شد که عقل ندارد کفایتی
من در پناه لطف تو خواهم گریختن
فردا که هر کسی روداندر حمایتی
درمانده‌ام که از تو شکایت کجا برم؟
هم با تو، گرز دست تو دارم شکایتی
سعدی، نهفته چند بماند حدیث عشق
این ریش اندرون بکند هم سرایتی
«غزل ۵۳۱»

در قافیه غزل اعنات هست که آن را نوعی آرایه بدیعی شمرده‌اند:

قافیه غزل «ایتی» است که از آن به مصوّت و صامت نخستین یعنی «= ای» از جهت قواعد قافیه نیازی نیست. شاعر با التزام «= ای» موسیقی قافیه را بیشتر کرده است.

خدا ترس باید امانت گزار
امین کز تو ترسد امینش مدار
امین باید از داور اندیشناک
نه از رفع دیوان و زجر و هلاک
بیفشان و بشمار و فارغ نشین
که از صد یکی را نبینی امین
(بوستان - ابیات ۲۸۳ و ۲۸۱)

در ابیات بالا سعدی کلمه «امین» را در هر بیت التزام کرده است.

نکو بایدت نام {و} نیکو قبول
نکودار بازارگان و رسول
بزرگان مسافر به جان پرورند
که نام نکویی به عالم برند
تبه گردد آن مملکت عن قریب
کز او خاطر آزرده آید غریب
غریب آشنا باش و سیّاح دوست
که سیّاح جلاب نام نکوست
نکودار ضعیف و مسافر عزیز
وز آسبیشان بر حذر باش نیز
زبیگانه پرهیز کردن نکوست
که دشمن توان بود در زی دوست
(بوستان - ابیات ۲۶۵ تا ۲۶۰)

در ابیات بالا به غیر از بیت سوم، سعدی کلمه «نکو» را در هر بیت التزام کرده است.

«ترجمه»

«ترجمه در لغت به معنی نقل کلام است و در اصطلاح علم بدیع نیز همین معنی را دارد و عبارت از نقل کلام و مضمون و معنی سخن از زبانی به زبانی دیگر (از لغتی به لغتی دیگر) می‌باشد و برخی گفته‌اند ترجمه وقتی صنعت لفظی بدیعی محسوب است که در فارسی «به نظم» در آید خواه زبان اصلی به نثر باشد یا به نظم».^(۱)

سعدی چو اسیر عشق ماندی تدبیر تو چیست؟ ترک تدبیر

«غزل ۳۰۴ - بیت ۱۱»

مصراع ثانی ترجمه این کلام است: الحيلةُ تركُ الحيلةِ.^(۲)

به زیورها بیارایند وقتی خوبرویان را تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی

«غزل ۵۰۱ - بیت ۳»

بیت بالا ترجمه‌ای از بیت زیر است:

وَإِذَا الدُّرُّ زَانَ حُسْنَ وَجْهِهِ كَانَ لِلدُّرِّ حُسْنٌ وَجْهٌ زَيْنًا

«مالک بن اسماء خارجه»

۱- فرهنگ بلاغی - ادبی - دکتر ابوالقاسم رادفر - ص ۳۲۷

۲- ابداع البدایع - حاج محمد حسین شمس العلمای گرکانی - به اهتمام: حسین جعفری - ص ۱۲۰

«ترصیع»

«ترصیع در لغت به معنی جواهر درنشانیدن است، و در اصطلاح بدیع آن است که در قرینه های نظم یا نثر، هر لفظی با قرینه خود در وزن و حروف روی مطابق باشند».^(۱)

پکلاه سعادت یکی بر سرش گلیم شقاوت یکی در برش

در این بیت صنعت ترصیع است.

«بوستان - بیت ۲۱»

گران است، منشور احسان اوست وراین است، تواقع فرمان اوست

«بوستان - بیت ۲۳»

فروماندگان را به رحمت قریب تضرع کنان را به دعوت مجیب

«بوستان - بیت ۲۸»

بشهر مساورای جلالش نیافت بصر منتهای جمالش نیافت

«بوستان - بیت ۴۴»

گلستان را چنانکه دانی بقایی و عهد گلستان را وفایی نباشد. «دیاچه گلستان سعدی»

نه هرکه به قامت مهتر، به قیمت بهتر. «گلستان - باب اول»

دو چیز محال عقل است: خوردن، بیش از رزق مقسوم و مردن، پیش از وقت معلوم.

«گلستان - باب هشتم»

از رأی تو سر نمی توان تافت وز روی تو در نمی توان بست

«غزل ۴۱ بیت ۳»

گفتا: نه، که من بر حال ایشان رحمت می برم. گفتم: نه، که بر مال ایشان حسرت می خوری.

«گلستان - باب هفتم»

در این جملات صنعت «ترصیع» بکار رفته است.

نیک بخت آنکه خورد و کشت و بدبخت آنکه مُرد و هشت.

«گلستان - باب هشتم»

در این جملات صنعت ترصیع است.

«تسمیط»

«در لغت به رشته کشیدن دانه‌های گوهر را گویند و در اصطلاح آن است که هر بیت قصیده یا غزلی را به چهار بخش نمایند و سه بخش به یک سجع بیاورند و قافیه را در بخش چهارم نهند».^(۱)

(نام دیگر تسمیط شعر مسجع است)

ای ساربان آهسته رو کارام جانم می‌رود	وان دل که با خود داشتم، با دلستانم می‌رود
من مانده‌ام مهجور از او، بیچاره و رنجور از او	گویی که نیشی دور ازو دراستخوانم می‌رود
گفتم: به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون	پنهان نمی‌ماند که خون بر آستانم می‌رود
مَحْمِلِ بدار ای ساربان تندی مکن با کاروان	کز عشق آن سرو روان گویی روانم می‌رود
او می‌رود دامن کشان، من زهر تنهایی چشان	دیگر مپرس از من نشان کز دل نشانم می‌رود
برگشت یار سرکشم، بگذاشت عیش ناخوشم	چون مجمری پرآتشم کز سرد خانم می‌رود
با آن همه بیداد او وین عهد بی بنیاد او	در سینه دارم یاد او یا بر زبانم می‌رود
باز آی و بر چشم نشین ای دلستان نازنین	کاشوب و فریاد از زمین بر آسمانم می‌رود
شب تا سحر می‌نغوم و اندرز کس می‌نشنوم	وین ره نه قاصد می‌روم کز کف عنانم می‌رود
گفتم: بگریم تا ابل چون خر فروماند به گِل	وین نیز نتوانم که دل با کاروانم می‌رود
صبر از وصال یار من، برگشتن از دلدار من	گرچه نباشد کار من، هم کار از آنم می‌رود

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود
سعدی، فغان از دست مالایق نبود ای بی وفا طاققت نمی‌آرم جفا، کار از فغانم می‌رود
«غزل ۲۶۸»

از بیت دوم تا آخر غزل آرایه تسمیط هست. بدین معنی که شاعر بیت را از جهت وزن به چهار بخش تقسیم کرده و در سه بخش اول قافیه ای نگه داشته است مغایر با قافیه غزل چنان که در بیت دوم قافیه سه بخش نخستین (- و رازاو) و در بیت سوم (- ون) است.

«گزیده غزلیات سعدی - دکتر حسن انوری - ص ۲۰۴»

گرم باز آمدی محبوب سیم اندام سنگین دل گل از خارم برآوردی و خار از پا و پا از گل
ایا باد سحرگاهی، گراین شب روز می‌خواهی از آن خورشید خرگاهی برافکن دامن محمل
گر او سرپنجه بگشاید که عاشق می‌کشم، شاید هزارش صید پیش آید، بخون خویش مستعجل
گروهی همنشین من، خلاف عقل و دین من بگیرند آستین من که دست از دامنش بگسل
ملامتگوی عاشق را چه گوید مردم دانا؟ که حال غرقه در دریا نداند خفته بر ساحل
بخونم گر بیالاید دو دست نازنین، شاید نه قتل خوش همی‌آید که دست و پنجه قاتل
اگر عاقل بود، داند که مجنون صبر نتواند شتر جایی بخواباند که لیلی را بُود منزل
زعقل اندیشه‌ها زاید که مردم را بفرساید گرت آسودگی باید برو، عاشق شو، ای عاقل
مرا تا پای می‌پوید، طریق وصل می‌جوید بهل تا عقل می‌گوید، زهی سودای بی‌حاصل
عجایب نقشها بینی، خلاف رومی و چینی اگر با دوست بنشینی، دنیا و آخرت غافل
در این معنی سخن باید که جز سعدی نیاراید که هرچ از جان برون آید نشیند لاجرم بر دل
ازبیت دوم تا آخر غزل آرایه تسمیط است. «غزل ۳۴۵»

«تشطیر»

«آن است که شاعر هر مصراعی را به دو بخش تقسیم نموده، در هر دو بخش مصراع اول قافیه‌ای نگاه دارد که مخالف با قافیه دو بخش مصراع ثانی باشد. پس فرق از تسمیط واضح است».^(۱)

مده‌ای رفیق پندم، که نظر بدو فکندم تو میان ما ندانی که چه می‌رود نهانی
«غزل ۶۱۷ - بیت ۱۱»

۱- ابداع البدایع - حاج محمد حسین شمس العلمای گرکانی - به اهتمام حسین جعفری - ص ۱۴۱

«تصریح»

«آن است که شاعر در اثناء نظم در مصراع نخستین ابیاتش نیز قافیه را رعایت کند و فرق آن با تجدید مطلع این است که تجدید مطلع باید پیش از تخلص باشد ولی تصریح در همه جای شعر آورده می‌شود».^(۱)

صبر کن ای دل که صبر سیرت اهل صفاست	چاره عشق احتمال، شرط محبت وفاست
مالک ردّ و قبول، هر چه کند، پادشاست	گر بزنند حاکم است ورنه بنوازد رواست
گرچه بخواند، هنوز دست جزع بر دعاست	ورچه براند، هنوز روی امید از قفاست
برق یمانی بجست، باد بهاری بخاست	طاقت مجنون برفت؟ خیمه لیلی کجاست؟
غفلت از ایام عشق پیش محقق خطاست	اول صبح است، خیز کاخر دنیا فناست
صحبت یار عزیز حاصل دور بقاست	یکدمه دیدار دوست، هر دو جهانش بهاست
درد دل دوستان، گر تو پسندی، رواست	هر چه مراد شماست، غایت مقصود ماست
بنده چه دعوی کند؟ حکم خداوند راست	گر تو قدم می‌نهی تا بنهم چشم راست
از در خویشم مران کاین نه طریق وفاست	در همه شهری غریب، در همه ملکی گداست
سعدی، اگر عاشقی، میل وصال چراست؟	هر که دل دوست جُست، مصلحت خود نخواست
با همه جرم امید، با همه خوف رجاست	گر درم ما مس است، لطف شما کیمیاست

«غزل ۴۸»

بر آنم گر تو باز آیی که در پایت کنم جانی	وزین کمتر نشاید کرد در پای تو قربانی
امید از بخت می دارم بقای عمر چندانی	کز ابر لطف باز آید به خاک تشنه بارانی
میان عاشق و معشوق اگر باشد بیابانی	درخت ارغوان روید به جای هر مغیلانی

«غزل ۶۰۹ - ابیات ۱-۳»

«تضمین»

«تضمین آن است که شاعران در ضمن اشعار خود یک مصراع، یا یک بیت و دو بیت را بر سبیل تمثّل و عاریت از شعرای دیگر بیاورند با ذکر نام آن شاعر یا شهرتی که مستغنی از ذکر نام باشد به طوری که بوی سرقت و انتحال ندهد».^(۱)

چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
«میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است»
«بوستان سعدی - آیات ۱۳۳۱ و ۱۳۳۰»

گفت عالم به گوش جان بشنو ورنه ماند به گفتنش کردار
باطل است آنکه مدعی گوید «خفته را خفته کی کند بیدار؟»
مرد باید که گیرد اندر گوش ورنه نبشته است پند بر دیوار
«گلستان - باب دوم»

سعدی در بیت دوم آرایه تضمین به کار برده است زیرا که مصراع دوم بیت از حکیم سنائی است که در قصیده معروف خود می‌گوید:

طلب ای عاشقان خوش رفتار طرب ای نیکوان شیرین کار ...
عالمت خفته است و تو خفته خفته را خفته کی کند بیدار؟
«دیوان سنائی غزنوی - ص ۱۹۶»

«جناس اشتقاق و شبه اشتقاق»

«اگر تجانس دو کلمه به جهت این باشد که از یک ریشه مشتق شده باشند، جناس را اشتقاق و اگر شباهت آنها به گونه‌ای باشد که به نظر بیاید از یک ریشه مشتق شده اند، جناس را شبه اشتقاق می‌گویند».^(۱)

الف - جناس اشتقاق

چون می روشن در آبگینه صافی خوی جمیل از جمال روی تو پیدا
«غزل ۳ - بیت ۲»

میان «جمیل - جمال» آرایه جناس اشتقاق هست.

اگر تو فارغی از حال دوستان، یارا فراغت از تو میسر نمی‌شود ما را
«غزل ۴ - بیت ۱»

میان «فارغ - فراغت» جناس اشتقاق می‌باشد.

ای که گفתי دیده از دیدار بت رویان بدوز هر چه گوئی چاره دانم کرد جز تقدیر را
«غزل ۱۰ - بیت ۷»

میان کلمات «دیده - دیدار» جناس اشتقاق هست.

شب همه شب انتظار صبح روئی می‌رود کان صباخت نیست این صبح جهان افروز را
«غزل ۱۲ - بیت ۲»

میان «صباح - صبح» جناس اشتقاق هست.

در صورت و معنی که تو داری چه توان گفت؟ حُسن تو ز تحسین تو بسته است زبان را

«غزل ۱۸ - بیت ۵»

میان کلمات «حسن - تحسین» جناس اشتقاق هست.

مالک ملک وجود، حاکم ردّ و قبول هر چه کند جور نیست و تو بنالی جفاست

«غزل ۴۷ - بیت ۷»

میان «مالک - ملک» جناس اشتقاق هست.

عشق ورزیدم و عقلم به ملامت برخاست کانکه عاشق شد، ازو حکم سلامت برخاست

«غزل ۵۰ - بیت ۱»

میان «عشق - عاشق» جناس اشتقاق هست.

سعدی دگر به گوشه وحدت نمی رود خلوت خوش است و صحبت اصحاب خوشتر است

«غزل ۶۸ - بیت ۹»

میان «صحبت - اصحاب» آرایه جناس اشتقاق می باشد.

در مشک و عود و عنبر و امثال طیبات خوشتر زبوی دوست دگر هیچ طیب نیست

«غزل ۱۱۴ - بیت ۴»

میان «طیبات - طیب» آرایه جناس اشتقاق هست.

صید از کمند اگر بجهد، بوالعجب بود ورنه چو در کمند بمیرد، عجیب نیست

«غزل ۱۱۴ - بیت ۵»

میان «بوالعجب - عجیب» جناس اشتقاق هست.

احتمال نیش کردن واجب است از بهر نوش خَمل کوه بیستون بریاد شیرین بار نیست

«غزل ۱۱۷ - بیت ۹»

میان «احتمال - حَمَل» جناس اشتقاق هست.

این که تو داری قیامت است، نه قامت وین نه تبسم که معجز است و کرامت
«غزل ۱۴۳ - بیت ۱»

آرایه جناس اشتقاق در «قیامت - قامت» هست.

ز محبت نخواهم که نظر کنم به رویت که محب صادق آنست که پاکباز باشد
«غزل ۱۹۴ - بیت ۳»

میان «مَحَبَّت - محب» جناس اشتقاق هست.

زنهار که چون می گذری بر سر مجروح وز وی خبرت نیست که چون می گذراند؟
«غزل ۲۱۸ - بیت ۳»

آرایه جناس اشتقاق میان «می گذری - می گذراند» هست.

هر ساعتی این فتنه نخواستہ از جای برخیزد و خلقی متحیر بنشانند
«غزل ۲۱۸ - بیت ۹»

میان «نخواستہ - برخیزد» جناس اشتقاق هست.

همی خرامد و عظم به طبع می گوید نظر بدوز که آن بی نظیر می آید
«غزل ۲۸۸ - بیت ۴»

میان «نظر - نظیر» جناس اشتقاق می باشد.

هر صفتی را دلیل معرفتی هست روی تو بر قدرت خدای دلائل
«غزل ۳۴۸ - بیت ۳»

جناس اشتقاق میان «دلیل - دلائل» هست.

گرچه در کلبه خلوت بودم نور حضور هم سفریه که نمادست مجال خصرم
«غزل ۳۸۳ - بیت ۱۴»

میان «حضور - حضر» جناس اشتقاق می باشد.

گر همین سوز رود با من مسکین در گور خاک اگر باز کنی، سوخته یابی کفنم
«غزل ۴۰۹ - بیت ۷»

جناس اشتقاق میان «سوز - سوخته» هست.

گر تیغ بر کشد که محبتان همی زنم اول کسی که لاف محبت زند، منم
«غزل ۴۱۱ - بیت ۱»

میان «محبتان و محبت» جناس اشتقاق است.

سعید آورد قول سعدی به جای که ترتیب ملک است و تدبیر رأی
«بوستان - بیت ۱۶۲۲»

میان «سعید و سعدی» جناس اشتقاق است.

بخت این نکند با من کان شاخ صنوبر را بنشینم و بنشانم، گل بر سرش افشانم
«غزل ۴۱۲ - بیت ۲»

در «بنشینم - بنشانم» جناس اشتقاق هست.

ای روی دلارایت --- مجموعه زیبایی مجموع چه غم دارد، از من که پریشانم
«غزل ۴۱۲ - بیت ۳»

میان «مجموع - مجموعه» جناس اشتقاق هست.

دلم صد بار می گوید که چشم از فتنه برهم نه دگر ره دیده می افتد بر آن بالای فتنم
«غزل ۴۱۴ - بیت ۳»

در «فتنه و فتن» آرایه جناس اشتقاق هست.

چشم جادوی تو بی واسطه کحل و کحیل طاق ابروی تو بی شائبه و سمه و سیم
«غزل ۴۳۲ - بیت ۸»

میان «کحل - کحیل» و «وسمه - وسیم» آرایه جناس اشتقاق است.

تو هیچ عهد نبستی که عاقبت نشکستی مرا بر آتش سوزان نشانندی و ننشستی
«غزل ۵۲۲ - بیت ۱»

آرایه جناس اشتقاق در «نشانندی - ننشستی» هست.

مرا زین پیش در خلوت فراغت بود و جمعیت تو در جمع آمدی ناگاه و مجموعان پراکندی
«غزل ۵۳۹ - بیت ۸»

میان «جمعیت - جمع - مجموع» جناس اشتقاق هست.

دیشب همه شب دست در آغوش سلامت و امروز همه روز تمنای سلامی
«غزل ۵۹۹ - بیت ۲»

میان «سلامت - سلام» جناس اشتقاق بکار رفته است.

عزیزی که هرگز درش سر بتافت به هر در که شد هیچ عزت نیافت
«غزل ۵۹۹ - بیت ۳»

میان «عزیز - عزت» آرایه جناس اشتقاق بکار رفته است.

هر جا گل است خار است و با خمر خمار است. «گلستان - باب هفتم»

میان کلمات «خمر - خمار» جناس اشتقاق است.

ب - جناس شبه اشتقاق

بـــه لاقامت لات بشکست خُرد بـــه اعزاز دین آب عُزّی ببرد
«بوستان - بیت ۷۵»

میان «اعزاز - عُزّی» آرایه شبه اشتقاق هست.

دف و چنگ با یکدگر سازگار برآورده زیر از میان ناله زار
«بوستان - بیت ۲۱۵۴»

میان «زیر - زار» شبه اشتقاق هست.

یکی گفت با صوفی در صفا ندانی فلانت چه گفت از قفا

«بوستان - بیت ۳۰۷۹»

آرایه شبه اشتقاق میان «صوفی - صفا» هست.

چو شبیت در آمد به روی شباب شبست روز شد دیده بَرکن ز خواب

«بوستان - بیت ۳۶۵۰»

در واژه های «شِب - شباب - شب» آرایه جناس شبه اشتقاق هست.

تفاوتی نکند قدر پادشائی را که التفات کند کمترین گدائی را

«غزل ۲۱ - بیت ۱»

میان «تفاوت - التفات» شبه اشتقاق هست.

لیکن این حال محالست که پنهان ماند تو زره می دری و پرده سعدی قَصَبست

«غزل ۵۱ - بیت ۱۰»

میان «حال - محال» جناس شبه اشتقاق هست.

احتمال نیش کردن واجبست از بهر نوش حمل کوه بیستون بر یاد شیرین بار نیست

«غزل ۱۱۷ - بیت ۹»

میان «نیش - نوش» جناس شبه اشتقاق هست.

توان در بلاغت به سَحبان رسید نه در کُنه بی چون سُبْحان رسید

«بوستان - بیت ۵۰»

میان «سَحبان - سُبْحان» جناس شبه اشتقاق است.

هر چه کوه نظرانند، برایشان پیمای که حریفان زُمُل و مِن ز تأمل مستم

«غزل ۳۶۷ - بیت ۲»

میان «مُل و تأمل» جناس شبه اشتقاق هست.

به کام دشمنم، ای دوست عاقبت بنشاندی بجای خود که چرا پند دوستان نشنیدم
(غزل ۳۸۱ - بیت ۳)

میان «بنشاندی - نشنیدم» جناس شبه اشتقاق هست.

بگویم تا بداند دشمن و دوست که من مستی و مستوری ندانم
(غزل ۴۱۹ - بیت ۸)

آرایه شبه اشتقاق میان «مست - مستور» هست.

دوام عیش تو بادا پس از هلاک عدو چنانکه پیش تو دف می زنند و خصم دفین
(از قصاید سعدی)

میان «دف - دفین» جناس شبه اشتقاق هست.

نه هر چه به قامت مهتر، به قیمت بهتر

«گلستان - باب اول»

میان «قامت - قیمت» صنعت شبه اشتقاق هست.

به علت متابعت او از معایت ایمن باشم.

«گلستان - باب اول»

میان «متابعت - معایت» صنعت شبه اشتقاق هست.

چو سائل از تو، به زاری طلب کند چیزی بده، و گرنه ستمگر به زور بستاند
(گلستان - باب دوم)

جناس شبه اشتقاق میان «زاری - زور» هست.

گرددست دهد که آستینش گیرم ورنه بروم بر آستانش میرم
(گلستان - باب پنجم)

جناس شبه اشتقاق میان «آستین - آستان» هست.

اما صاحب دنیا به عین عنایت حق ملحوظ است.

«گلستان - باب ششم»

میان «عین - عنایت» جناس شبه اشتقاق می باشد.

آن که بر دینار دسترس ندارد در همه دنیا کس ندارد.

«گلستان - باب پنجم»

جناس شبه اشتقاق میان «دینار - دنیا» هست.

«جناس تآم»

«جناسی است که در آن دو کلمه بسیط از نظر حروف و حرکات کاملاً یکسان و از نظر معنی متفاوت باشند».^(۱)

زرش داد و گـوهر به شکر قدم
بـپرسیدش از گـوهر وزاد بـوم
«بوستان - بیت ۳۲۵»

بین دو گوهر جناس تآم است و گوهر در مصراع دوم به معنی اصل و نژاد است.
مـیازار پـرورده خـویشتن چو تـیر تو دارد به تـیرش مزن
«بوستان - بیت ۳۶۸»

دکتر غلامحسین یوسفی در توضیح بیت فوق می‌نویسند: برخی تیر اول را به معنی بهره، حصه و قسمت دانسته‌اند. در این صورت یعنی کسی را که از احسان تو بهره یافته به تیر مزن.

بنابر این میان تیر - تیر جناس تآم هست.
وز آن کس که خـیری بـماند روان دمادم رسد رحمتش بـر روان
«بوستان - بیت ۵۶۱»

میان روان در مصراع اول (به معنی جاری و پیوسته) و روان در مصراع دوم (به معنی جان) جناس تآم است.

شنیدم که در مصر میری اجل سیه تاخت بر روزگارش اجل

«بوستان - بیت ۷۹۶»

میان «أَجَلَ» در مصراع اول (به معنی بزرگتر - بزرگترین) و «اجل» در مصراع دوم (به معنی مرگ) جناس تام هست.

غم خویش در زندگی خور که خویش به مُرده نپردازد از حرص خویش

«بوستان - بیت ۱۱۲۸»

لفظ خویش در مورد اول و سوم ضمیر مشترک است به معنی خود و در مورد دوم به معنی خویشاوند است.

پس میان کلمات خویش (خویشاوند) و خویش (خود) صنعت جناس تام بکار رفته است.

به پوشیدن ستر درویش کوش که سترِ خدایت بُود پرده پوش

«بوستان - بیت ۱۱۳۶»

ستر در لغت به معنی پوشش و پرده است ولی در مصراع اول به معنی شرمگاه و جاهایی از بدن است که باید پوشیده شود. بنابراین میان (ستر) اول و دوم جناس تام بکار رفته است.

همین پنج روزست عیش مُدام به ترکِ اندرش عیش های مُدام

«بوستان - بیت ۲۱۴۲»

بین مُدام (شراب) و مُدام (پیوسته) جناس تام بکار رفته است.

به موسی، کهن عمر کوتاه امید سرش کرد چون دست موسی سپید

«بوستان - بیت ۲۸۵۷»

موسی در مصرع اول به معنی تیغ دلاکی، اُستَره و در مصراع دوم نام پیامبر است.

همای معدلت سایه کرد، بر سر خلق به بوم حادثه بوم مخالفان ویران

«از قصاید سعدی»

میان بوم (جغد) و بوم (منزل و مأوا) آرایه جناس تام هست.

چو ماه دولت بوبکر سعد آفل شد طلوع اختر سعدش هنوز جان می داد.

«از قصاید سعدی»

میان سعد در مصراع اول و سعد در مصراع دوم آرایه جناس تام هست.

نیشته است بر گور بهرام گور که دست کرم به زبازوی زور

«گلستان - باب دوم»

میان گور (قبر) و گور (لقب بهرام) جناس تام هست.

برادر که در بند خویش است نه برادر و نه خویش است.

«گلستان - باب دوم»

میان خویش (به معنی خود) و خویش (به معنی خویشاوند) جناس تام هست.

هم رُقعۀ دوختن به والزام کنج صبر کز بهر جامه رُقعۀ بر خوابگان نبشت

«گلستان - باب سوم»

میان «رُقعۀ» (مصراع اول) وصله و «رُقعۀ» (مصراع دوم) به معنی نامه جناس تام

است.

کوفته بر سفره من گو مباش کوفته را نان تهی کوفته است

«گلستان - باب دوم»

میان کوفته (غذای خاص) و کوفته (اسم مفعول از کوفتن) جناس تام هست.

آنکس که به دینار و درم خیر نیندوخت سرعاقبت اندر سر دینار و درم کرد

«گلستان - باب هشتم»

میان سر - سرجناس تام هست



چو بینی که در سپاه دشمن تفرقه افتاد تو جمع باش و اگر جمع شوند از پریشانی اندیشه کن.

«گلستان - باب هشتم»

میان «جمع (آسوده خاطر) و جمع» جناس تام است.

«جناس خطّی»

«جناس خطّ یا مُصَحَّف آن است که ارکان جناس در کتابت یکی و در تلفّظ و نقطه گذاری مختلف باشد».^(۱)

یکی را به سر برنهد تاجِ بخت یکی را به خاک اندر آرد زتخت
«بوستان - بیت ۲۰»

میان «بخت و تخت» جناس خطّی است

چوباری بگفتند و نشنید پند دگر گوش مالش به زندان و بسند
«بوستان - بیت ۳۰۶»

میان «پند و بند» جناس خطّی است.

و گهر پند و بسندش نیاید به کار درختی خبیث است بیخش بر آر
«بوستان - بیت ۳۰۷»

میان «پند و بند» جناس خطّی است.

اگر پیل زوری و گهر شیر چنگ به نزدیک من صلح بهتر که جنگ
«بوستان - بیت ۱۰۰۶»

میان «چنگ و جنگ» جناس خطّی است.

مرا بوسه گفتا به تصحیف ده که درویش را توشه از بوسه به
«بوستان - بیت ۱۳۷۹»

میان واژه‌های «بوسه و توشه» جناس خطّی است

تو پاک باش و مدار ای برادر از کس پاک زنند جامه ناپاک گازِ ران برسنگ

«گلستان - باب اول»

میان «پاک و پاک» جناس خطّی است.

ندانستی که بینی بند بر پای چو در گوشت نیامد پند مردم

«گلستان - باب اول»

میان «بند و پند» جناس خطّی است.

قدم من به سعی پیشتر است پس چرا عزّت تو بیشتر است؟

«گلستان - باب دوم»

میان «پیشتر و بیشتر» جناس خطّی است.

«گفت: بر ظاهرش عیب نمی‌بینم و در باطنش غیب نمی‌دانم».

«گلستان - باب دوم»

میان «غیب و عیب» جناس خطّی است.

«من در نفس خویش این قدر قوّت و سرعت می‌شناسم که در خدمت مردان، یارِ شاطر باشم نه بار

خاطر»

«گلستان - باب دوم»

میان «یار و بار» جناس خطّی است.

پنداست خطاب مهتران آنگه بند چون پند دهند و نشنوی بند نهند

«گلستان - باب هشتم»

میان «پند و بند» جناس خطّی است.

«هر که بر زیردستان نبخشاید به جور زبردستان گرفتار آید».

«گلستان - باب هشتم»

میان «زیردستان و زیردستان» جناس خطّی است.

کسی که از غم و تیمار من نیندیشد چرا من از غم و تیمار او شوم بیمار؟

«از قصاید سعدی»

میان «تیمار و بیمار» جناس خطّی است.

«جناس زاید»

«آن است که یکی از کلمات متجانس را حرفی بر دیگری زیادت باشد، و آن حرف زاید گاه در اول کلمه است، مانند «طاعت - طاعت» و گاه حرف زاید در آخر کلمه است مانند: «خام - خامه» و این قسم را جناس مذیل نیز می خوانند، و گاه حرف زاید در وسط کلمه باشد. مانند «کف - کنف»

یادآوری: چون در اول یا آخر یکی از متجانسین بیش از یک حرف زیادت باشد آن را نیز ملحق به جناس زاید و مذیل باید شمرد، مانند: «پیکار - کار» و «ناز - نازنین».^(۱)

بـه راه تـکـلف مـرو سـعدیا اگـر صـدق داری بـیـار و بـیا
«بوستان - بیت ۱۹۴»

میان کلمات «بیار و بیا» جناس مذیل است.

سـوار نـگـون بـخت بـی راه رو پـیاده بـرد زو بـه رـفـتن گـرو
«بوستان - بیت ۷۲۱»

میان «رو - گرو» جناس زاید هست.

بـه مـعنی تـوان کـرد دـعوی دُرست دـم بـی قـدم تـکیه گـاهی اسـت سُست
«بوستان - بیت ۱۳۸۵»

میان کلمات «دم و قدم» جناس زاید هست.

زیاد مَلِک چون مَلِک نارَمند شب و روز چون دَدُ زَمردم رَمند

«بوستان - بیت ۱۷۰۰»

بین واژه های «آرَمند (آرامش دارند) و رَمند (گریزان هستند)» جناس زاید بکار رفته است.

هَـوِی و هَـوس را نماند سَتیز چو بَـینند سر پَنجۀ عقل تیز

«بوستان - بیت ۲۸۸۲»

میان «ستیز - تیز» جناس زاید هست.

کَم آواز را بـَـاشد آوازه تیز چو گـَـفتی و رونق نماندت گریز

«بوستان - بیت ۲۹۲۹»

میان «آوازه - آواز» جناس مذیل بکار رفته است.

اگر پای در دامن آری چو کوه سَـرت ز آسـَـمان بگـَـذرد در شکوه

«بوستان - بیت ۲۸۸۵»

میان «کوه - شکوه» جناس زاید هست.

ز اندازه بیرون تشنه‌ام، ساقی، بیار آن آب را اوّل مرا سیراب کن، آنکه بده اصحاب را

میان «سیراب - آب» جناس زاید هست. «غزل ۸ - بیت ۱»

وقتی در آبی تا میان دستی و پای می‌زدم اکنون هَـمان پنداشتم دریای بی پایاب را

«غزل ۸ - بیت ۶»

میان «پای - پایاب» جناس مذیل هست.

کس ندیدست آدمیزاد از تو شیرین تر سخن شَـگر از بستان مادر خورده‌ای یا شیر را؟

«غزل ۱۰ - بیت ۵»

میان کلمات «شیرین - شیر» جناس مذیل هست.

به یکی لطیفه، گفتی: ببرم هزار دل را نه چنان لطیف باشد که دلی نگاه داری

«غزل ۵۷۱ - بیت ۹»

میان «لطیفه - لطیف» جناس مذیل هست.

گرت در آینه سیمای خویش دل ببرد چومن شوی و به درمان خویش درمانی

«غزل ۶۱۶ - بیت ۵»

میان «درمان - درمانی» جناس مذیل هست.

خاصان حق همیشه بلّیت کشیده اند هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عنا

«از قصاید سعدی»

میان «عنایت - عنا» جناس مذیل هست.

قیامت است که در روزگار ما برخاست به راستی که بلایی است آن نه بالایی

«از قصاید سعدی»

میان «بلا - بالا» جناس زاید هست.

گر نبیند به روز، شب پره چشم چشمه آفتاب را چه گناه!

«گلستان - باب اول»

میان «چشم - چشمه» جناس مذیل هست.

«جناس لاحق» (مضارع - مطرّف)

«جناسی است که در آن دو کلمه در حرف اوّل یا وسط و یا آخر مختلف باشد. در کتابهای بدیع اختلاف در حرف آخر را مطرّف و اختلاف حروف قریب المخرج را مضارع و اختلاف حروف بعید المخرج را لاحق نامیده‌اند. به جهت شباهت زیاد و برای کم کردن اصطلاحات و آسان شدن یادگیری، از سه نوع جناس لاحق، مضارع و مطرّف ذیل جناس لاحق بحث شد.»^(۱)

قدیمانِ خود را بیفزای قَدر که هرگز نیاید زپرووده غَدر
«بوستان - بیت ۲۶۶»

میان «قدر - غدر» جناس لاحق است.

برخیز تا یکسو نهیم این دلقِ ارزقِ فام را برباد قلّاشی دهیم این شرکِ تقوی نام را
«غزل ۱۵ - بیت ۱»

میان کلمات «فام - نام» جناس لاحق است.

هر تیر که در کیش است، گر بر دل ریش آید ما نیز یکی باشیم از جمله قربانها
«غزل ۲۴ - بیت ۸»

میان کلمات «کیش - ریش» جناس لاحق است.

تنم اینجاست سَقیم و دلم آنجاست مُقیم فلک اینجاست ولی کوکب سیّار آنجاست
«غزل ۴۹ - بیت ۳»

میان «سقیم - مقیم» جناس لاحق است.

«بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی زحمت نبینی»

«گلستان - باب اول»

میان کلمات «زحمت - رحمت» جناس لاحق هست.

«ای ملک ما، در این دنیا به جیش از تو کمتریم و به عیش خوشتر»

«گلستان - باب سوم»

میان کلمات «جیش - عیش» جناس لاحق هست.

راهی به سوی عاقبت خیر می‌رود راهی به سوء عاقبت، اکنون مخیری

«از قصاید سعدی»

میان کلمات «سوی - سوء» جناس لاحق بکار رفته است.

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت، جان برادر که کار کرد

«از قصاید سعدی»

میان کلمات «رنج - گنج» جناس لاحق بکار رفته است.

«جناس لفظی»

«آن است که کلمات متجانس در تلفظ یکی، و در کتابت مختلف باشند».^(۱)

نـوِیسنده را گـر سـتون عـَمَل بـیـفـتد، نـبـُرد طـنـاب اَمَل

«بوستان - بیت ۲۸۹»

میان کلمات «عَمَل - اَمَل» جناس لفظی است.

بعد از آن دیدمش زن خواسته و فرزندان خاسته.

«گلستان - باب ششم»

میان «خواسته - خاسته» جناس لفظی است.

منم امروز و تو و مطرب و ساقی و حسود خویشتن گو به در حجره بیاویز چوخیش

«غزل ۳۴۰ - بیت ۸»

میان «خویش و خیش» جناس لفظی است.

«این قبالة فلان زمین است و فلان چیز را فلان ضمین»

«گلستان سعدی - باب سوم»

میان کلمات «زمین و ضمین» (به منی ضامن) جناس لفظی است.

ابلهی را دیدم سَمین، خلقی ثمین دربر و قصبی مصری بر سر و مرکبی تازی در زیر ران و غلامی از

«گلستان - باب سوم»

پی‌دوان.

میان «سمین، ثمین» جناس لفظی است.

بسی بر نیامد که بنی عمّش به منازعت خاستند و مُلک پدر خواستند.

«گلستان - باب اول»

میان «خاستند - خواستند» جناس لفظی است.

روزگاری برآمد که اتفاق ملاقات نیفتاد، بعد از آن دیدمش زن خواسته و فرزندان خاسته.

«گلستان - باب ششم»

میان کلمات «خواسته - خاسته» جناس لفظی است.

«جناس مرکب»

«جناس مرکب یا ترکیب آن است که یکی یا هر دو کلمهٔ مجانس مرکب باشد و به عبارت اَلْمُعْجَم «کلمتی مفرد و دیگری از دو کلمه مرکب باشد». بطور کلی جناس مرکب را بر سه قسم بخش کرده‌اند:

۱- جناس مرکب مقرون یا متشابه: آن است که یکی از دو واژه همگون مرکب باشد و دیگری بسیط. مانند: کرمان (نام شهر) و کرمان (جمع کرم).

۲- جناس مرکب مفروق: این است که هر دو جزء مرکب باشند. هرگاه در جناس ترکیب متجانسین در خط متفق نباشند مفروق خوانده می‌شود. مانند: آفتاب، آفت و آب.

۳- جناس مرکب ملقق: آن است که هر دو کلمهٔ مجانس مرکب باشند. در این نوع جناس غالباً دو واژه مرکب در خط یکی نیستند و چون جناسی است دشوار همسانی حرکتها را در آن شرط ندانسته‌اند.^(۱) مانند: به راستان، بر آستان.

طمع کرده بودم که کرمان خورم که ناگه بخوردند کرمان سرم

«بوستان - بیت ۷۱۱»

میان کرمان مصراع اول که اسم خاص است و کرمان مصراع دوم که جمع کرم است جناس مرکب مقرون است.

۱- جناس در پهنهٔ ادب فارسی - دکتر جلیل تجلیل - مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۷۱ -

قیامت کسی بیند اندر بهشت که معنی طلب کرد و دعوی بهشت

«بوستان - بیت ۱۳۸۴»

میان بهشت و بهشت جناس مرکب است

یکمی شاهی در سمرقند داشت که گفتم بجای سمر، قند داشت

«بوستان - بیت ۱۷۱۷»

میان سمرقند - سمر، قند جناس مرکب به کار رفته است.

مکن گر مردمی بسیار خواری که سگ زین می‌کشد بسیار خواری

«گلستان - باب سوم»

میان کلمات بسیار خواری در مصراع اول (بسیار خوردن) و بسیار خواری در مصراع

دوم (خواری بسیار) جناس مرکب هست.

مکن رحم بر گاو بسیار خوار که بسیار خوار است بسیار، خوار

«گلستان - باب هشتم»

میان بسیار خوار (کسی که بسیار بخورد) و بسیار، خوار (بسیار زبون) صنعت جناس

مرکب هست.

گرم تو در نگشایی کجا توانم رفت به راستان که بمیرم بر آستان ای دوست

«غزل ۱۰۴ - ب ۳»

میان کلمات «به راستان - بر آستان» جناس مرکب ملقّق هست.

«جناس مکرر»

«جناس مکرر که آن را جناس مزدوج و مردّد نیز گویند: آن است که دور کن جناس را

در آخر سجع های نثر یا در آخر ابیات، پهلوی هم آورده باشند».^(۱)

فهم سُخن چون نکند مستمع قوّت طبع از متکلم مجوی

فساحت میدان ارادت بیار تابزند مرد سخنگوی، گوی

«گلستان - باب دوم»

در بیت دوم در (سخنگوی - گوی) جناس مکرر یا مزدوج می باشد.

یا رب الهامش به نیکویی بده وز بسقای عمر برخوردار، دار

«از قصاید سعدی»

«جناس ناقص»

«جناس ناقص که آن را جناس محزف نیز گویند، آن است که ارکان جناس در حروف یکی و در حرکت مختلف باشند».^(۱)

نخستین ابوبکر پیر مُرید غم، پسنجه بر پیچ دیو مَرید
«بوستان - بیت ۸۶»

میان «مُرید - مَرید» جناس ناقص است.
مکن تا توانی دلِ خَلق ریش و گر می‌کُنی می‌کُنی بیخ خویش
«بوستان - بیت ۲۲۴»

میان «می‌کُنی - می‌کُنی» جناس ناقص هست.
در او هم اثر کرد میلِ بَشَر نه میلی چو کوتاه بنیانِ به شَر
«بوستان - بیت ۳۴۹»

میان «بشر - به شر» جناس ناقص هست.
عدو را بجای خَسک دُر بریز که احسان کُند کند دندانِ تیز
«بوستان - بیت ۹۹۷»

میان «کُند - کند» جناس ناقص است.
پسیر را نشاندند پیران ده که مهرت بر او نیست مهرش بده
«بوستان - بیت ۱۸۰۷»

میان «مهر - مهر» جناس ناقص هست.

به رِغم دشمن و اعجاب دوستان بادا همیشه چشمه رِزقتِ مَعین و بخت مَعین
«از قصاید سعدی»

میان «مَعین - مَعین» جناس ناقص است.

چون بهشت، به هشت باب اتفاق افتاد، از این مختصر آمد تا به ملال نینجامد.
«دیباچه گلستان»

میان «بهشت - به هشت» جناس ناقص هست.

مهرش بجنبید و مهرش برداشت.
«گلستان - باب اول»

میان «مهر - مهر» جناس ناقص هست.

ور و زیر از خدا بترسیدی همچنان کز مَلِک، مَلِک بودی
«گلستان - باب اول»

میان «مَلِک - مَلِک» جناس ناقص است.

بِئْسَ الْمَطَاعِمُ الذُّلُّ يَكْسِبُهَا الْقِدْرُ مُنْتَصَبٌ وَالْقِدْرُ مُنْخَفِضٌ
«گلستان - باب سوم»

میان «قِدر (دیگ) و قِدر (ارزش)» جناس ناقص هست.

در غُنفوان جوانی چنانکه افتد و دانی با شاهی سَری و سَری داشتم.
«گلستان - باب پنجم»

میان «سَر - سَر» جناس ناقص هست.

یکی تحریمه عِشا بسته و دیگری منتظر عِشا نشسته.
«گلستان - باب هفتم»

میان «عِشا - عِشا» جناس ناقص است.

«حسن تخلص»

«حسن تخلص که آن را حسن مخلص و حسن خروج نیز نامیده‌اند آن است که شاعر با مهارت استادانه و با مناسبتی نغز و دلنشین، از تشبیب قصیده، به مدح یا مقصود دیگر گریز زده باشد. پس کلمه تخلص در اینجا مرادف لفظ خروج به معنی بیرون آمدن و انتقال یافتن از مقدمه به مقصود است.^(۱)

یادآوری: صنعت حُسن تخلص بیشتر در نوع قصیده معمول است، و گاه باشد که آن را در غزل نیز بکار برند، اما به این طریق که در ابیات آخر غزل گریز به مدح کرده یکی دو بیت در ستایش ممدوح بگویند و غزل را به دعای او یا بیت غزلی دیگر ختم کنند، به طوری که گاهی مدیحه در حکم جمله معترضه باشد.

پیشوای این سنت ظاهراً شیخ سعدی است که استاد غزل سرا بوده و برای اقناع و ارضای خاطر سلاطین و حکام وقت که از وی توقع مدیحه داشتند این شیوه را ابداع و خودگاهی از آن استفاده فرموده، تا راهی پیش پای آیندگان گذاشت. استاد غزل پرداز یعنی خواجه شیراز نیز همان رسم و راه را برگزید و شیوه ایشان سرمشق گویندگان بعد مخصوصاً غزل‌سرایان عهد قاجاری از قبیل مجمر و نشاط اصفهانی و فروغی بسطامی و وصال و همای شیرازی واقع گردید.^(۲)

۱- فنون بلاغت و صناعات ادبی - علامه همایی - ص ۱۰۰

۲- همان منبع - صص ۷ - ۱۲۶

شیخ سعدی در پایان غزل ۱۲ بیتی که به مطلع ذیل ساخته است:

آن روی بین که حُسن بپوشیده ماه را وان دام زلف و دانۀ خال سیاه را
گوید:

سعدی حدیث مَسْتی و فریاد عاشقی دیگر مکن که عیب بُود خانقاه را
دفتر ز شعر گفته بشوی و دگر مگوی الا دعای دولت سلسله جوقشاه را
یارب دوام عمر دهش تا به قهر و لطف بسدخواه را جزا دهد و، نیکخواه را
«از طَبِیَّات سعدی»

مطلع قصیده سعدی که در ستایش علاءالدین عظاملک جوینی صاحب دیوان

می باشد:

کدام باغ به دیدار دوستان ماند کسی بهشت نگوید به بوستان ماند
بیت حسن تَخْلَص در قصیده فوق الذکر:

خطی مسلسل و شیرین که گر بیارم گفت به خط صاحب دیوان ایلخان ماند

مطلع قصیده سعدی که در ستایش امیرانکیانو می باشد:

بسی صورت بگردیدست عالم وزین صورت بگردد عاقبت هم
بیت حسن تَخْلَص:

سخن شیرین بُود پیر کهن را نسدانم بشنود نوئین اعظم

«ذو بحرین»

«ذو بحرین که آن را ذو وزن و ملون یعنی گوناگون نیز گویند: شعری است که آن را به دو وزن یا بیشتر توان خواند». ^(۱) مانند:

آتش سوزان نکند با سپند آنچه کنند دود دل دردمند

«گلستان - باب اول»

چون کلمات آن را سنگین و با اشباع کسره‌ها بخوانی بر وزن (فاعلاتن فاعلاتن فاعلان = بحر رمل مسدس مقصور) می‌شود و چون کلمات را سبک و بدون کشش صوت تلفظ کنی بر وزن (مفتعلن مفتعلن فاعلان = بحر سریع مسدس مطوی موقوف) است.

عمر گرانمایه در این صرف شد تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا
ای شکم خیره به نانی بساز تا نکنی پشت به خدمت دو تا

«گلستان - باب اول»

اوزان عروضی ابیات فوق عبارتند از:

۱- مفتعلن مفتعلن فاعلن = بحر سریع مسدس مطوی مکشوف.

۲- فاعلاتن فاعلاتن فاعلن = بحر رمل مسدس محذوف.

اول دفتر به نام ایزد دانا صانع و پروردگار حی و توانا

«غزل ۱ - بیت ۱»

اوزان عروضی فوق عبارتند از:

۱ - مفتعلن فاعلات مفتعلن فع = بحر منسرح مثن مطوی منحور.

۲ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فع = بحر رمل مثن مجحوف.

ای نفس خرم باد صبا از بر یار آمده‌ای، مرحبا

«غزل ۲ - بیت ۱»

اوزان عروضی بیت فوق عبارتند از:

۱ - مفتعلن مفتعلن فاعلن = بحر سریع مسدس مطوی مکشوف.

۲ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلن = بحر رمل مسدس محذوف.

آن که نبات عارضش آب حیات می‌خورد در شکرش نگه کند هر که نبات می‌خورد

«گلستان - باب پنجم»

اوزان عروضی بیت فوق عبارتند از:

۱ - مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن = بحر مجتث مثن مطوی مخبون.

۲ - مستفعলن مستفعلن مستفعلن مستفعلن = بحر رجز مثن سالم.

«ذوقافیتین»

«اشعاری است که دو قافیه پهلوی یکدیگر، یا به اندک فاصله داشته باشد، این صنعت نیز یکی از فروع و موارد التزام و لزوم مالایلم است.»^(۱)

از این خاکدان بنده‌ای پاک شد که در پای کمتر کسی خاک شد
«بوستان - بیت ۲۴۹۴»

«شد» در مصراع اول فعل تام است (رفت) و در مصراع دوم فعل ربطی، و بدین جهت بیت ذوقافیتین است.

نه سلطان خریدار هر بنده‌ای است نه در زیر هر زنده‌ای زنده‌ای است
«بوستان - بیت ۱۷۱۲»

«است» در مصراع اول فعل ربطی و در مصراع دوم فعل خاص است، بنابراین بیت ذوقافیتین است.

فرو ماندگان را به رحمت قریب تضرع کنان را به دعوت مجیب
«بوستان - بیت ۲۸»

نگویم بزرگی و جاهم ببخش فروماندگی و گناهم ببخش
«بوستان - بیت ۳۹۹۲»

«ببخش» در مصراع اول به معنی (عطا کن - عنایت کن) و در مصراع دوم به معنی

(عفو کن - بگذر) می باشد، بنابراین بیت ذوقافیتین است.

تو را کوه پیگر هیون می برد پیاده چه دانی که خون می خورد؟

«بوستان - بیت ۳۴۲۰»

یکی مال مردم به تلبیس خُورد چو برخاست لعنت بر ابلیس کرد

«بوستان - بیت ۳۷۸۷»

نه نیروی صبرم نه جای ستیز نه امکان بودن نه پای گریز

«بوستان - بیت ۱۶۷۲»

«رَدُّ الصَّدْرِ عَلَى الْعَجْزِ»

«چون کلمه‌ای که در آخر بیت آمده است در اوّل بیت بعد تکرار شده باشد آن را صنعت ردّ الصّدر علی العجز می‌گویند».^(۱)

تبه گردد آن مملکت عن قریب کز او خاطر آزرده آید غریب
غریب آشنا باش و سیّاح دوست که سیّاح جلاب نام نکوست
نکودار ضعیف و مسافر عزیز وز آسایشان بر حذر باش نیز
«بوستان ابیات ۲۶۴ و ۲۶۳ و ۲۶۲»

باغبان گر نگشاید در درویش به باغ آخر از باغ بیاید بر درویش نسیم
گر نسیم سحر از خلق تو بوئی آرد جان فشانیم به سوغات نسیم تونه سیم
«غزل ۴۳۲ - ابیات ۴ و ۳»

بگفت ای هوادار مسکین من برفت انگبین یار شیرین من
چو شیرینی از من بدّر می‌ورد چو فرهادم آتش به سر می‌رود
«بوستان ۷-۱۹۶۶»

خدا ترس باید امانت گزار امین کز تو ترسد امینش مدار
امین باید از داور اندیشناک نه از رفیع دیوان و زجر و هلاک
«بوستان ابیات - ۲۸۲ و ۲۸۱»

فغان من از دست جور تو نیست که از طالع مادر آورد من
 من اندر خور بندگی نیستم وز اندازه بیرون تو در خورد من
 «غزل ۴۶۹ - ابیات ۶ و ۵»

«رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصَّدْرِ»

«باید دانست که در اصطلاح شُعرا رکن اوّل یا کلمه اوّل از مصراع هر بيتی را صدر (یعنی: اوّل و ابتدا) و رکن آخر یا کلمه آخر مصراع اوّل را عروض (به معنی: کرانه و کنار) و رکن اوّل یا کلمه اوّل از مصراع دوم را ابتدا، و رکن آخر یا کلمه آخر مصراع دوم را ضرب و عَجْز (به معنی: دنباله) و آنچه ما بین آنها واقع شده باشد، حشو (به معنی: آگنه و آگین) می‌گویند، و بدان مناسبت در جمله‌های نثر مخصوصاً نثر مسجع که قسم سوم کلام ادبی است نیز، کلمه اوّل را صدر و کلمه آخر را عَجْز و مابین آنها را حشو می‌توان نامید.

پس رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصَّدْرِ حقیقی آن است که لفظی که در اوّل بیت و جمله نثر آمده است همان را بعینه یا کلمه شبیه متجانس آن را در آخر بیت و جمله نثر باز آرند. این صنعت به نام «تصدیر» نیز معروف است.^(۱)

قدم نباید اندر طریقت نه دم که اصلی ندارد دم بی قدم
«بوستان - بیت ۵۴۶»

در این بیت صنعت «رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصَّدْرِ» به کار رفته است.

چودست از همه حیلتي درگست حلال است بُردن به شمشیر دست
«بوستان - بیت ۱۰۰۷»

میان «دست و دست» صنعت «رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصَّدْرِ» است

ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بـنده افتادگی کن چو خاک

«بوستان - بیت ۱۹۸۰»

در این بیت میان «خاک - خاک» صنعت «رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصَّدْرِ» است.

بـه تنگی بریزانـدت روی رنگ چو وقت فراخی کنی مـعه تنگ

«بوستان - بیت ۲۷۵۸»

در این بیت میان «تنگ - تنگ» صنعت «رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصَّدْرِ» است.

زبان درکش ای مرد بسیار دان که فردا قلم نیست بر بی زبان

«بوستان - بیت ۲۸۸۶»

در این بیت میان «زبان - زبان» صنعت «رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصَّدْرِ» است.

شیر از پرغوغا شدست از فتنه چشم خوشت ترسم که آشوب خوشت بر هم زند شیراز را

«غزل ۱۱ - بیت ۷»

در این بیت در کلمه «شیراز» که در صدر و عجزیبت آمده است. صنعت «رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى

الصَّدْرِ» است.

بصر روشنم از سرمه خاک در تُست قیمت خاک تو من دانم گاهلِ بَصْرَم

«غزل ۳۸۳ - بیت ۱۳»

در این بیت آرایه تصدیر هست.

به هوش بودم از اوّل که دل به کس نسپارم شمایل تو بدیدم، نه صبر ماند و نه هوشم

«غزل ۴۰۵ - بیت ۲»

در این بیت آرایه تصدیر است.

بر شکست از من و از رنج دلم باک نداشت من نه آنم که توانم که از و بر شکنم

«غزل ۴۰۹ - بیت ۶»

در این بیت آرایه تصدیق است.

گر آن عیار شهر آشوب روزی حال من پرسد بگو خوابش نمی‌گیرد به شب از دست عیاران
«غزل ۴۵۱ - بیت ۸»

در این بیت آرایه تصدیق است.

بار بی اندازه دارم بردل از سودای جانان آخر، ای بیرحم، باری از دلی برگیر باری
«غزل ۵۶۱ - بیت ۶»

در این بیت آرایه تصدیق است.

کوفته بر سفره من گو مباش کوفته رانان تهی کوفته است
«گلستان - باب دوم»

در این بیت آرایه تصدیق است.

سخن راسخست ای خداوند و بُن میاور سخن در میان سخن
«گلستان - باب چهارم»

در بیت فوق آرایه تصدیق هست، چون کلمه «سخن» در آغاز و پایان بیت آمده است.
مراد هر که بر آری مطیع امر تو گشت خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد
«گلستان - باب ششم»

در این بیت آرایه تصدیق است.

«ردّ القافیه»

«آن است که قافیه مصراع اول مطلع قصیده یا غزل را، در آخر بیت دوم تکرار کنند، به طوری که موجب حسن کلام باشد.»^(۱)

رفتیم، اگر ملول شدی از نشست ما فرمای خدمتی که برآید زدست ما
بر خاستیم و نقش تو در نفس ما چنانک هر جا که هست بی تو نباشد نشست ما
«غزل ۲۳ - ابیات ۱ و ۲»

اگر مراد تو ای دوست بی مُرادِ ماست مراد خویش دگر باره من نخواهم خواست
اگر قبول کنی ور برانی از بر خویش خلاف رأی تو کردن خلاف مذهب ماست
«غزل ۴۳ - ابیات ۱ و ۲»

عشق ورزیدم و عقلم به ملامت برخاست کانکه عاشق شد ازو حکم سلامت برخاست
هر که با شاهد گلروی به خلوت بنشست نتواند ز سر راه ملامت برخاست
«غزل ۵۰ - ابیات ۱ و ۲»

دلی که عاشق و صابر بُود مگر سنگ است زعشق تا به صبوری هزار فرسنگ است
برادران طریقت نصیحتم مکنید که توبه در ره عشق آبگینه بر سنگ است
«غزل ۷۱ - ابیات ۱ و ۲»

زمن میپرس که در دست او دلت چون است ازو میپرس که انگشتهاش در خون است

- و گر حدیث کنم، تندرست را چه خبر
که اندرون جراحت رسیدگان چون است؟
«غزل ۸۴ - ابیات ۲ و ۱»
- دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد
ای بنوی آشنایی، دانستم از کجائی
«غزل ۱۶۴ - ابیات ۲ و ۱»
- ترا از حال پریشان ما چه غم دارد؟
ترا که هر چه مرا دست، می‌رود از پیش
«غزل ۱۶۹ - ابیات ۲ و ۱»
- ترا سری است که با ما فرو نمی‌آید
مرا دلی که صبوری ازو نمی‌آید
«غزل ۲۹۰ - ابیات ۲ و ۱»
- دلی که دید که غایب شدست از این درویش
مگر حلال ندارد مظالم درویش
«غزل ۳۳۸ - ابیات ۲ و ۱»
- من خود ای ساقی، از این شوق که دارم مستم
هر چه کوتاه نظرانند، برایشان پیمای
«غزل ۳۶۷ - ابیات ۲ و ۱»
- تو مپندار کزین در به ملامت بروم
نه به زرق آمده‌ام تا به ملامت بروم
«غزل ۴۲۹ - ابیات ۲ و ۱»
- خلاف دوستی کردن به ترک دوستان گفتن
نبایستی نمود این روی و دیگر بار بنهفتن

- گدائی پادشاهی را به شوخی دوست می‌دارد
 نه با او می‌توان بودن نه با او می‌توان گفتن
 «غزل - ۴۶۰ / بیات ۲ و ۱»
- خرّم آن روز که چون گل به چمن بازائی
 یا به بستان به در حجرهٔ من بازائی
 «غزل ۴۹۹ - / بیات ۲ و ۱»
- گلبن عیش من آن روز شکفتن گیرد
 که تو چون سرو خرامان به چمن بازائی
 «غزل ۴۹۹ - / بیات ۲ و ۱»
- گل است آن یاسمن یا ماه، یا روی
 شب است آن یا شَبّه یا مشک یا بوی
 «غزل ۶۲۹ - / بیات ۲ و ۱»
- لبت دانم که یاقوت است و تن سیم
 نمی‌دانم دلت سنگ است یا روی
 «غزل ۶۲۹ - / بیات ۲ و ۱»

«ردّ المطلع»

«بیت اوّل غزل و قصیده را مطلع و بیت آخر را مقطع گویند. گاه باشد که مصراع اوّل یا دوم چندان زیبا و مناسب اتفاق افتاده باشد که اگر آن را در مقطع تکرار کنند بر حسن کلام بیفزاید و سخن دارای حسن ختام گردد. این عمل را در اصطلاح بدیع ردّالمطلع گویند.»^(۱)

سعدی در مطلع غزلی گوید:

می‌روم وز سر حسرت به قفا می‌نگرم خبر از پای ندارم که زمین می‌سپرم
و مصراع اوّل را در مقطع تکرار کرده است:

از قفا سیر نگشتم من بدبخت هنوز می‌روم وز سر حسرت به قفا می‌نگرم
«غزل ۳۸۳»

ساقیا می‌ده که ما دُردی کش میخانه‌ایم با خرابات آشنائیم، از خرد بیگانه‌ایم
و مصراع اوّل را سعدی در مقطع تکرار کرده است:

سعدیا، گرباده صافیت باید، بازگو ساقیا، می‌ده که ما دُردی کش میخانه‌ایم
«از طّیبات سعدی»

«سجع متوازن»

«آن است که کلمات قرینه در وزن متفق و در حرف روی مختلف باشند، مانند: کام، کار».^(۱)

«مجمع اهل دل است و مرکز علمای متبحر»

«دیباچه گلستان سعدی»

میان کلمات «مجمع» و «مرکز» سجع متوازن هست.

«ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی به حیف و توانگران را دادی به طرح»

«گلستان - باب اول»

میان کلمات «حیف - طرح» سجع متوازن وجود دارد.

«درویشی را دیدم که سر بر آستان کعبه نهاده همی نالید که: یا غفور، یا رحیم! تو دانی که از ظلوم

جهول چه آید.»

«گلستان - باب دوم»

میان کلمات «غفور-رحیم» و «ظلوم - جهول» سجع متوازن وجود دارد.

«سجع متوازی»

«آن است که کلمات در وزن و حرف روی هر دو مطابق باشند. مانند: کار، بار».^(۱)

«فَراش باد صبارا گفته که فرش زمردین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده که بناتِ نبات در مهد زمین

بپرورد».
«دیباچه گلستان سعدی»

میان کلمات (بگسترد - بپرورد) سجع متوازی به کار رفته است.

«باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده».

«دیباچه گلستان سعدی»

میان کلمات (رحمت - نعمت) و (رسیده - کشیده) سجع متوازی بکار رفته است.

«جوانی خردمند از فنون فضایل حظی وافر داشت و طبعی نافر».
«گلستان - باب چهارم»

میان «وافر - نافر» سجع متوازی هست.

«من به سلطنت رسیدم و تو همچنان در مسکنت بماندی»
«گلستان - باب سوم»

میان کلمات (سلطنت - مسکنت) سجع متوازی به کار رفته است.

«تا حقیقت معنی بر صورت دعوی گواه آمدی»
«گلستان - باب پنجم»

میان کلمات (معنی و دعوی) سجع متوازی هست.

«هَنر چشمه زاینده است و دولت پاینده»
«گلستان - باب ششم»

میان کلمات (زاینده و پاینده) سجع متوازی است.

«مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد.» «گلستان - باب ششم»

میان (مُنکر و مُسکر) سجع متوازی است.

«قدمی بَهر خدا ننه‌ند و دِرَمی بی مَن و آذی ندهند، مالی به مشقّت فراهم آرند و به خِسّت نگاهدارند.»

«گلستان - باب هفتم»

میان (قدم - درم) و (ننه‌ند - ندهند) سجع متوازی هست.

«همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال» «گلستان - باب هشتم»

میان کلمات (کمال - جمال) سجع متوازی هست.

اما صاحب دنیا به عین عنایت حق ملحوظ {است} و به حلال از حرام محفوظ.

«گلستان - باب هفتم»

میان کلمات «ملحوظ - محفوظ» سجع متوازی هست.

مُحال است که با حسن طلعِ او گرد مناهی گردد یا رأی تباهی زند. «گلستان - باب هفتم»

میان کلمات «مناهی - تباهی» سجع متوازی هست.

هر بیرقی که براندی به دفع آن بکوشید می و هر شامی که بخواندی به فرزین بپوشید می

«گلستان - باب هفتم»

میان کلمات «راند - خواند» و «کوشید - پوشید» سجع متوازی بکار رفته است.

«سجع مطرّف»

«آن است که الفاظ در حرف روی یکی و در وزن مختلف باشند. مانند: کار، شکار».^(۱)

«بعد از تأمل این معنی مصلحت آن چنان دیدم که در نشیمن عزلت نشیمن و دامن از صحبت فراهم

چینم.» «دیباچه گلستان سعدی»

میان کلمات (عزلت - مصلحت) و (نشیمن - چینم) سجع مطرّف وجود دارد.

«ابر آذارند و نمی بارند و چشمه آفتابند و برکس نمی تابند، بر مرکب استطاعت سوارند و نمی رانند»

«گلستان - باب هفتم»

میان کلمات «آذارند - نمی بارند» و «آفتابند - نمی تابند» سجع مطرّف وجود دارد.

«دوستی را که به عمری فرا چنگ آرند نشاید که به یک دم بیازارند»

«گلستان - باب هشتم»

میان (آرند و بیازارند) سجع مطرّف است.

ما در این گفتار و هردو بهم گرفتار. «گلستان - باب هفتم»

میان کلمات «گفتار - گرفتار» سجع مطرّف وجود دارد.

«عکس (تبدیل و طرد)»

«جا به جا کردن همه یا قسمتی از کلمات قرینه است در نظم یا نثر».^(۱)

به زیورها بیارایند وقتی خوبرویان را تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی

«غزل ۵۰۱ - بیت ۳»

بیا که ما سرهستی و کبریا و رعونت به زیر پای نهادیم و پای بر سر هستی

«غزل ۵۲۲ - بیت ۶»

گیرم که برگنی دل سنگین ز مهر من مهر از دلم چگونه توانی که برگنی؟

«غزل ۶۰۲ - بیت ۵»

«مال از بهر آسایش عمر است، نه عمر از بهر گرد کردن مال».

«گلستان - باب هشتم»

ما خود زده ایم جام بر سنگ دیگر مزنید سنگ بر جام

«از ترجیعات سعدی»

«ملوک از بهر پاس رعیت اند نه رعیت از بهر طاعت ملوک».

«گلستان - باب اول»

۱- فنون ادبی - دکتر کامل احمدنژاد - ص ۱۲۹

اشاره به این نکته ضروری است که گرچه عده‌ای از صاحب نظران علم بدیع، «جابه جا کردن همه کلمات قرینه» را، آرایه «عکس» می‌دانند و «تقدیم و تأخیر در بعضی از این کلمات قرینه» را صنعت «قلب مطلب» و لیکن به نظر می‌رسد، قائل شدن به دو آرایه بدیعی مجزا به صرف این تفاوت مختصر چندان ضروری نباشد، چنان که دکتر سیروس شمیسا و دکتر محمد فشارکی نیز قائل به وحدت و یکسانی این دو آرایه بدیعی‌اند. رجوع شود به: بدیع

- دکتر محمد فشارکی - چاپ اول - انتشارات جامی - ۱۳۷۴ - صص ۷۰-۷۲

«قلب یا مقلوب»

«در علم بدیع، آوردن دو کلمه است در یک بیت یا یک فقره از نثر به گونه ای که یکی از این دو کلمه مقلوب دیگری باشد. اگر قلب در تمام حروف کلمه واقع شده باشد، آن را «قلب کل» و اگر در بعضی از حروف کلمه باشد، آن را «قلب بعض» می‌گویند»^(۱).

«و نوعی دیگر از صنعت مقلوب آن است که تمام جمله نثر یا نظم طوری ترکیب شده باشد که چون از حرف اول به آخر، یا از آخر به اول بخوانیم هر دو یکی باشد. و این قسم را قلب کامل و قلب مستوی می‌گویند. مانند:

شگر به ترازوی وزارت برکش شو همره بلبل به لب هر مهوش»^(۲)
توان در بلاغت به سحبان رسید نه در کُنه بی چون سُبْحان رسید
«بوستان - بیت ۵۰»

میان «سحبان - سُبْحان» قلب بعض به کار رفته است.

چو زنه‌ار خواهد کرم پیشه کُن ببخشای و از مکرش اندیشه کُن
«بوستان - بیت ۱۰۱۶»

میان «کرم - مکر» قلب بعض به کار رفته است

مثال برای قلب کل (زار - راز) و (گنج - جنگ) و (تاریخ - خیرات).

۱- فنون ادبی - دکتر کامل احمدنژاد - صص ۱۲۹-۱۳۰

۲- فنون بلاغت و صناعات ادبی - علامه همایی - ص ۶۶

«ملمّع»

«شعری است که یک بیت یا یک مصراع آن به فارسی و بیت یا مصراع دیگر به زبانی دیگر باشد. اغلب ملمّع‌های شعر فارسی، مرکّب از فارسی و عربی است. و به ندرت ملمّع‌هایی از ترکیب فارسی و لهجه‌های محلی ایرانی و فارسی و زبانهای دیگر است.

سعدی - مولوی - حافظ و جامی به سرودن ملمّع علاقه بیشتری نشان داده اند.^(۱)

هیچ هشیار ملامت نکند مستی ما را قُلْ لِصَاحِ تَرَكَ النَّاسُ مِنَ الْوَجْدِ سُكَارِی
«غزل ۶ - بیت ۱۳»

در این بیت صنعت ملمّع به کار رفته است.

سَلِ الْمَصَانِعِ رُكْبًا تَهَيِّمُ فِي الْفُلُواتِ	تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی؟
شَبَمْ به روی تو روزست و دیده‌ها به تو روشن	وَأِنْ هَجَزَتْ سَوَاءُ عَشِيَّتِي وَغَدَاتِي
اگر چه دیر بماندم، امید برنگرفتم	مَضَى الزَّمانُ وَقَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ آتٍ
من آدمی به جمالت ندیدم و نشنیدم	اگر گلی به حقیقت عجین آب حیاتی
شبان تیره امیدم به صبح روی تو باشد	وَقَدْ تَفَتَّشُ عَيْنُ لَحْيَةٍ فِي الظُّلُمَاتِ
فَكَمْ تَمَرُّ عِشِي وَأَنْتَ حَايِرٌ شَهِيدٌ	جواب تلخ بدیع است از آن دهان نباتی
نه پنج روزه عمر است عشق روی تو ما را	وَجَذْتُ رَائِحَةَ الْوُدِّ إِنْ شَمَمْتُ رُفَاتِي
وَصَفْتُ كُلَّ مَلِيحٍ كَمَا يُحِبُّ وَيُرضَى	محامد تو چه گویم که ماورای صفاتی

أَخَافُ مِنْكَ وَأَزْجُوا وَاسْتَفَيْتُ وَأَذْنُوا
 که هم کمند بلایی و هم کلید نجاتی
 ز چشمِ دوست فتادم بکامه دل دشمن
 أَحِبَّتْنِي هَجَرُونِي كَمَا تَشَاءُ عِدَاتِي
 فراقنامه سعدی عجب که در تو نگیرد
 وَإِنْ شَكَّوْتُ إِلَى الطَّيْرِ نَحْنُ فِي الْوَكَنَاتِ
 «غزل ۵۲۱»

«موازنه»

«در علم بدیع آوردن کلماتی است هم وزن در دو مصراع از شعر یا دو پاره ازنثر بگونه‌ای که همه کلمات قرینه یا اکثر آنها با یکدیگر هم وزن باشند.

موازنه مایه خوش آهنگی و زیبایی شعر است و شاعرانی چون فرخی سیستانی، نظامی، سعدی، حافظ و فروغی بسطامی به موازنه توجه و علاقه نشان داده‌اند»^(۱)

بری، ذاتش از تهمت ضدّو جنس غنی، ملکش از طاعت جنّ و انس

«بوستان - بیت ۱۶»

به احوال نابوده، علمش بصیر به اسرار ناگفته، لطفش خبیر

«بوستان - بیت ۲۲»

چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را؟ چه کند گوی که عاجز نشود چوگان را؟

«غزل ۱۷ - بیت ۱»

کامران آن دل که محبوبیش هست نیک بخت آن سرکه سامانیش نیست

«غزل ۱۱۸ - بیت ۴»

سرو زیبا و به زیبائی بالای تو نه شهد شیرین و به شیرینی گفتار تو نیست

«غزل ۱۲۵ - بیت ۲»

سودای عشق پختن علقم نمی‌پسندد فرمان عقل بردن عشقم نمی‌گذارد

«غزل ۱۶۴ - بیت ۳»

«نغمه حروف»

«جز انواع جناس که با ایجاد آهنگ جدیدی، وزن و آهنگ شعر را غنی تر می‌کند، هماهنگی های صوتی دیگری نیز در شعر شاعران بزرگ هست که یکی از مهمترین آنها ایجاد آهنگ با تکرار یک حرف است در کلمات یک مصراع یا یک بیت که در بلاغت غربی به آن Alliteration گفته می‌شود این نوع هماهنگی و تکرار یک حرف واحد در یک مصراع یا یک بیت، مورد توجه شاعران بزرگ ایران بوده و نمونه های فراوانی در شعر شاعران ایران دارد.

اما در کتابهای مربوط به صنایع و فنون ادبی عربی و فارسی اشاره‌ای به آن نشده است و هنوز هم معادل مناسب و جا افتاده‌ای در زبان فارسی ندارد این آرایه در سالهای اخیر با نامهای هماهنگی حروف، واج آوایی، واج آرای، توزیع حرفی و جز آن، مورد اشاره قرار گرفته است».^(۱)

ریاست به دست کسانی خطاست که از دستشان دستها بر خداست

«بوستان - بیت ۲۵۱»

در این بیت آرایه نغمه حروف در «س - ت» است.

هرگز نشان ز چشمه کوثر شنیده‌ای کورا نشانی از دهن بی نشان توس

«غزل ۵۷ - بیت ۵»



آرایهٔ نغمهٔ حروف در «ش» است.

تا نه تصوّر کنی که بی تو صبوریم گر نفسی می‌زنیم باز پسین است

«غزل ۸۶ - بیت ۶»

در این بیت در «س - ص» نغمهٔ حروف است.

بخش دوم

آرایه‌های معنوی

«ابداع»

«در اصل به معنی چیز تازه و نو آوردن، و در اصطلاح آن است که در یک عبارت نظم یا نثر چند صنعت بدیعی را با یکدیگر جمع کرده باشند».^(۱)

ندانم از سرو پایت کدام خو تر است؟ چه جای فرق که زیبا ز فرق تا قدمی

«غزل ۵۹۶ - بیت ۴»

آرایه‌های بدیعی بیت فوق عبارتند از:

۱- تجاهل العارف: (ندانم از سرو پایت ...)

۲- جناس تام: (مابین فرق - فرق)

۳- مراعات النظیر: (سرو پا)

۴- تضاد و مطابقه: (فرق - قدم)

گر بنوازی به لطف و ریگدازی به قهر حکم تو بر من روان، زجر تو بر من رواست

«غزل ۴۷ - بیت ۹»

آرایه‌های بدیعی بیت فوق عبارتند از:

۱- موازنه

۲- تضاد و طباق: (میان لطف و قهر)

۳- جناس اشتقاق: (میان روان - روا)

شراب وصلت اندر ده که جام هجر نوشیدم درخت دوستی بنشان که بیخ صبر برکندم
«غزل ۳۷۶ - بیت ۷»

آرایه‌های بدیعی بیت فوق عبارتند از:

۱- در صبر آرایه ایهام تناسب است:

الف- بردباری - شکیبایی.

ب- معنای دیگر صبر (= گیاهی که در مناطق گرم می‌روید و مصرف دارویی و طعم تلخ دارد) با واژه های «درخت» و «بیخ» مناسبت دارد.

۲- مراعات النظیر: (میان شراب - جام)

۳- تضاد: در (وصل - هجر) و (بنشان - برکندم)

سعدیا تا کی ازین نامه سیه کردن؟ بس که قلم را به سر از دست تو سودا برخاست
«از قصاید سعدی»

آرایه‌های بدیعی بیت فوق عبارتند از:

۱- آرایه ایهام: در سر - سودا. «سر»، به معنی سر انسان است و به نوک نیز ایهام دارد
«سودا» (عشق و جنون) به مرکب سیاه هم نظر دارد.

۲- آرایه تشخیص: (قلم به آدمی تشبیه شده که سودا بر سرش افتاده باشد)

۳- آرایه نغمه حروف: در «س»

۴- آرایه مراعات نظیر: میان «نامه - قلم» و «سر - دست»

«ارسال المثل»

«ارسال المثل یا تمثیل آن است که شاعر مثل معروفی را در شعر خود بیاورد، یا بیت و مصراع می بگوید که حکم مثل سائر پیدا کند».^(۱)

مکافات مودی به مالش مکن که بیخش برآورد باید زبُن

«بوستان - بیت ۲۵۳»

ناظر است به مثل معروف: «أَقْتُلُوا الْمُؤَدِّيَ قَبْلَ أَنْ يُؤَدِّيَ».

«شرح بوستان - دکتر محمد خزائلی - ص ۷۰»

عمل گردهی مرد منعم شناس که مفلس ندارد ز سلطان هراس

«بوستان - بیت ۲۷۷»

مصراع دوم یادآور این مثل عربی است: أَلَا فُلَّاسٌ بَذَرَقَهُ (بی چیز خود نگهبان مسافر است)

«بوستان سعدی - غلامحسین یوسفی»

تو ما را همی چاه کندی به راه به سر لاجرم درفتادی به چاه

«بوستان - بیت ۷۳۰»

اشاره‌است به مثل عربی: «مَنْ حَفَرَ بَشْرًا لِأَخِيهِ كَانَ هَالِكًا فِيهِ».

اگر بد کنی چشم نیکی مدار که هرگز نیارد گز انگور بار

«بوستان - بیت ۷۳۳»

اشاره است به مَثَل معروف عربی: «أَنْتَ لَا تَجْنِي مِنَ الشُّوْكِ الْعَنْبِ» (از خار انگور نخواهی چید)

اگر نه بنده نوازی از آن طرف بودی که زهره داشت که دیبا برد به قسطنطین؟
که می‌برد به عراق این بضاعت مُزجاة چنانکه زیره به کرمان برند و کاسه به چین؟
«از قصاید سعدی»

در این ابیات آرایه تمثیل هست.

دگر مگوی که من ترک عشق خواهم گفت که قاضی از پس اقرار نشنود انکار
«از قصاید سعدی»

مصراع دوم تمثیل است.

به راحت نفسی رنج پایدار مجوی شب شراب نیرزد به بامداد خمار
«از قصاید سعدی»

مصراع دوم تمثیل است.

كُلُّ إِنَاءٍ يَتَرْشَعُ بِمَا فِيهِ. «گلستان - باب هشتم»

مثلی است معادل این مثل فارسی: از کوزه همان برون تراود که دروست.

«ارسال المثلین»

«ارسال المثلین چنان باشد که از جهت توضیح کلام و تبیین آن، در یک بیت، دو مثل یاد کنند.»^(۱)

چو دشنام گویی دعا نشنوی به جز کشته خویشتن ندروی

«بوستان - بیت ۲۹۱۶»

چه دانند مردم که در جامه کیست نویسنده داند که در نامه چیست

«گلستان - باب دوم»

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است به گوش مردم نادان چو آب در غربال

«از قصاید سعدی»

قرار بر کف آزادگان نگیرد مال نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال

«گلستان - باب اول»

۱- بدایع الافکار فی صنایع الاشعار - میرزا حسین واعظ کاشفی سبزواری - ویراسته دکتر میرجلال الدین

«ارصاد و تسهیم»

«دو اصطلاح است برای یک صنعت بدیعی، یعنی اجزاء جمله و نسق کلام را به طوری ترتیب داده باشند که چون شخص صاحب طبع و ذوق یک قسمت آن را بشنود، خود دریابد که قسمت بعدش چه تواند بود. و این صنعت را از آن جهت تسهیم خوانند که پنداری شنونده را در دانستن بعض اجزاء کلام سهیم و مشارکت ساخته‌اند. و ارصاد به صیغه مصدر باب افعال، آن است که کسی را بر کاری یا چیزی نگاهبان کنند. و او را در کمین آن بگمارند.»^(۱)

میانت را و مویت را اگر صدره بییمایی میانت کمتر از مویی و مویت تا میان باشد^(۲)

«غزل ۱۹۶ - بیت ۹»

با بدان بد باش و بانیکان نکو جای گل، گل باش و جای خار، خار

«از قصاید سعدی»

۱- فنون بلاغت و صناعات ادبی - علامه جلال الدین همایی - صص ۲۷۷-۲۷۸

۲- ابداع البدایع - حاج محمد حسین شمس‌العلمای گرکانی - ص ۴۵

«استتباع»

«استتباع به معنی چیزی در پی داشتن و در اصطلاح آن است که کسی را در مدح یا ذمّ چنان وصف کنند که در ضمن یکی از اوصاف او، صفت ممدوح یا مذموم دیگرش نیز یاد کرده شود. قسم اول را که متضمن مدح و ستایش باشد، در اصطلاح بدیع مدح موجّه می‌گویند و کلمه موجّه به معنی دو رویه است. قسم دیگر را که در مورد مذمت و نکوهش باشد، ذمّ موجّه می‌گویند.»^(۱)

جوانی هنرمند و فرزانه بود

که در وعظ چالاک و مردانه بود

نکونام و صاحب‌دل و حق‌پرست

خط عارضش خوشتر از خط دست

«بوستان سعدی - ابیات ۳۲۸۲ و ۳۲۸۱»

در این ابیات صنعت استتباع (از نوع مدح موجّه) به کار رفته است. در ضمن مدح خطّ عارض، خوبی خطّ دست (خوش خطّی) هم مطرح شده است.

«نگاهی تازه به بدیع - دکتر سیروس شمیسا»

ملک را همین مُلک پیرایه بس که راضی نگردد به آزار کس

«بوستان - بیت ۳۲۱»



در این بیت آرایه استتباع (از نوع مدح موجه) به کار رفته است.

مثال برای ذمّ موجه:

آش او همجو چشم او بُدشور

نـان او همجو باطن او کـور

«فنون بلاغت و صناعات ادبی - ص ۳۲۴»

«استثنای منقطع»

«حکمی را یا موردی را از حکمی یا موردی مستثنی کنند بدون اینکه ما بین آنها سنخیت و مناسبتی که لازمه استثنا است وجود داشته باشد (تناسب منفی) و بدین ترتیب استثنا عقلاً و عرفاً صحیح نباشد. این مورد ناشناخته بدیعی مورد توجه سعدی بوده است».^(۱)

کس از فتنه در پارس دیگر نشان نبیند مگر قامت مهوشان
«بوستان - بیت ۵۲۹»

در این بیت آرایه استثنای منقطع هست. فتنه قامت مهوشان (آشوبی که از زیبایی اندام مهوشان برمی خیزد) از جنس فتنه پارس (آشوب و غوغایی که در مملکت ایجاد می شود) نیست.

بخوشید سرچشمه های قدیم نماند آب، جز آب چشم یتیم
«بوستان - بیت ۶۱۰»

آب چشم: (اشک) از جنس آب سرچشمه ها نیست.

نمیبود از نمدیمان گردن فراز بجز نرگس آن جا کسی دیده باز
«بوستان - بیت ۲۱۵۳»

یعنی تنها چشم نرگس باز بود و چشم همه افراد را خواب فرا گرفته بود.

قادری بر هر چه می خواهی مگر آزار من زانکه گر شمشیر بر فرقم نهی، آزار نیست
«غزل ۱۱۷ - بیت ۸»

۱- نگاهی تازه به بدیع - دکتر سیروس شمیسا - انتشارات فردوسی - چاپ ششم - ۱۳۷۳ - ص ۶۹

سخن بگوی که بیگانه پیش ما کس نیست به غیر شمع و همین ساعتش زبان ببرم

«غزل ۳۸۵ - بیت ۹»

در این بیت آرایه استثنای منقطع هست.

نبیند کسی در سماعت خوشی مگر وقت رفتن که دم در کشی

«گلستان - باب دوم»

در مصراع دوم آرایه استثناء منقطع به کار رفته، زیرا دم در کشیدن و خاموش شدن قسمی از سماعت نیست بلکه ضد آن است.

بر درخت امیدت همیشه باد که نیست به دور عدل تو جز بر درخت گران

«از قصاید سعدی»

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

«غزل ۱۰۵ - بیت ۲»

نگر تو در همه اسباب و ملک و هستی او که هیچ چیز نبینی حلال جز خورش

«گلستان - باب سوم»

در بیت آرایه استثناء است. خون که استثناء شده از جنس «اسباب» و «ملک» و «هستی»

نیست و شاعر با استفاده از اصطلاح «خون کسی حلال بودن» تصویری شاعرانه ساخته

است. «گلستان سعدی - تصحیح و توضیح دکتر حسن انوری - ص ۱۷۰»

نشدیم کسی سرگران از شراب مگر هم خرابیات دیدم خراب

«بوستان - بیت ۳۲۲»

در بیت استثنای منقطع وجود دارد، زیرا «خرابیات» را که از جنس «کس» نیست مستثنا کرده.

فـتنـه در پـارس برنمی خیزد مگر از چشمهای فـتـانـت

«غزل ۱۴۵ - بیت ۳»

«استخدام»

«آن است که لفظی دارای چند معنی باشد و آن را طوری در نظم یا نثر بیاورند که با یک جمله یک معنی و با جمله دیگر معنی دیگر ببخشد، یا از خود لفظ یک معنی و از ضمیری که به همان لفظ بر می‌گردد، معنی دیگر اراده کنند».^(۱)

چو این کاخ دولت بپرداختم بر او ده در از تربیت ساختم
«بوستان - بیت ۱۰۶»

در: دروازه و باب و فصل کتاب، هر دو معنی مورد نظر بوده است. در ارجاع به معنی حقیقی کاخ، «دروازه» و در ارجاع به معنی استعاری آن، استعاره از فصل و باب کتاب است. از این رو می‌توان در عبارت به نوعی آرایه استخدام قایل شد.

«بوستان - دانشگاه پیام نور - ص ۱۴»

چو درویش بی برگ دیدم درخت قوی بازوان سست و درمانده سخت
«بوستان - بیت ۶۱۲»

«برگ» وقتی که به درویش بر می‌گردد به معنی «توشه و آذوقه» است و وقتی که به درخت بر می‌گردد به معنی همان «برگ درخت» است.

شنیدم که جشنی ملوکانه ساخت چو چنگ اندر آن بزم خلقی نواخت
«بوستان - بیت ۱۴۱۶»

فعل نواختن دو معنی دارد: زدن ساز و مرحمت کردن. این فعل در ترکیب با اسمهای چنگ و خلق به دو معنی مختلف نواختن چنگ و نواختن خلق به کار رفته است.

شکر لب جوانی نی آموختی که دلها در آتش چو نی سوختی
«بوستان - بیت ۱۹۲۱»

سوختن با دل (دل را سوزاندن) به معنی مجذوب کردن و بانی (نی را سوختن) به معنی نابود کردن و به آتش کشیدن است.

باز آ که در فراق تو چشم امیدوار چون گوش روزه دار بر الله اکبر است
«غزل ۶۴ - بیت ۷»

در این بیت در کلمه (الله اکبر) آرایه استخدام است.

(الله اکبر): اذان، صدای اذان، نیز «الله اکبر» نام تنگه ای در نزدیکی شیراز، یکی از راههایی که از آن به شیراز می‌رسند. شاعر می‌گوید: چشم امیدوار به تنگه و راه «الله اکبر» است (که تو را ببیند)، همچنان که گوش روزه دار به صدای اذان و الله اکبر گفتن مؤذن است (که روزه بگشاید) مراد از «الله اکبر» در برگرداندن و مرتبط ساختن آن به «چشم امیدوار» تنگه مزبور است و در برگرداندن به «گوش روزه دار» الله اکبر اذان و صدای اذان است.

«گزیده غزلیات سعدی - دکتر حسن انوری»

سعدی، دل روشنست صدف وار هر قطره که خورد، گوهر آورد
«غزل ۱۸۱ - بیت ۸»

در بیت در کلمه «گوهر» آرایه استخدام است. گوهر: مروارید

بیت اشاره دارد به اعتقاد قدما درباره وجود آمدن مروارید. مطابق این عقیده، قطره باران به دهان صدف می‌افتد، واو آن را در درونش پرورش می‌دهد و به مروارید بدل می‌سازد.

«گوهر» وقتی که به صدف مربوط و ارجاع می‌شود به معنی «مروارید» است و وقتی که به سعدی بر می‌گردد استعاره از اشعار شاعر است. «گزیده غزلیات سعدی - دکتر حسن انوری»
نماند فتنه در ایام شاه جز سعدی که بر جمال تو فتنه ست و خلق بر سخنش
«غزل ۳۲۸ - بیت ۱۱»

«فتنه» به دو معنی آشوب و عاشق و مفتون است و در هر یک از این معانی با «نماندن» ترکیب شده است: آشوبی در زمان شاه نماند، عاشقی جز سعدی نماند.

«نگاهی تازه به بدیع - دکتر سیروس شمیسا - ص ۱۰۴»
به دو چشم تو که شوریده تر از بخت من است که به روی تو من آشفته تر از موی توام
«غزل ۳۴۳ - بیت ۲»

در این بیت در واژه های «شوریده» و «آشفته» آرایه استخدام است: شوریده: ۱- مست - خراب (در این معنی به چشم بر می‌گردد). ۲- پریشان، نامساعد (در این معنی به بخت بر می‌گردد).

آشفته: ۱- پریشان و درهم (در این معنی به زلف بر می‌گردد) ۲- پریشان حال و بدحال (در این معنی به شاعر بر می‌گردد).

به خواری در بیت سعدی چو گرد افتاده، می‌گوید: پسندی بردلم گردی که بر دامانت نپسندم
«غزل ۳۷۶ - بیت ۱۰»

در جمله اول مصراع دوم به صنعت استخدام از «گرد» معنی غم و در جمله دوم مصراع دوم غبار راه مراد است. «دیوان غزلیات سعدی - دکتر خطیب رهبر - ص ۵۵۳»

مجنون رخ لیلی چون قیس بنی عامر فرهاد لب شیرین چون خسرو پرویزم
«غزل ۴۰۱ - بیت ۶»

یعنی دیوانه چهره (زیبای) معشوق هستم همچنان قیس بنی عامر (که مجنون و دیوانه

«للی» بود)، و شیفته لب معشوق (یا لب نوشین معشوق) هستم چنانکه خسرو پرویز (شیفته لب «شیرین» بود).

در بیت نوعی آرایه استخدام و مراعات النظیر هست، یعنی استفاده از معنی لغوی و وصفی برخی از اسامی نظیر هم.

«گزیده غزلیات سعدی - دکتر حسن انوری - ص ۲۶۱»

امید هست که روی ملال در نکشد از این سخن که گلستان نه جای دلتنگی است
علی الخصوص که دیباجه همایونش به نام سعد ابی بکر سعد بن زنگی است
«دیباجه گلستان سعدی»

از لفظ گلستان در بیت اول گلشن و گلزار اراده شده، اما از ضمیر «همایونش» با قرینه کلمه دیباجه، کتاب گلستان را اراده کرده است.

«فنون بلاغت و صناعات ادبی - علامه همایی»

اندرون از طعم خالی دار تا در او نور معرفت بینی
«گلستان - باب دوم»

ضمیر «او» به «اندرون» برمی گردد اما شاعر از ضمیر مربوط به «اندرون» معنای «دل» اراده کرده است چرا که «نور معرفت» در دل پدید می آید نه در شکم، از این رو، در بیت آرایه استخدام است.

«گلستان سعدی - تصحیح و توضیح دکتر حسن انوری - ص ۱۱۲»

حذر کن ز آنچه دشمن گوید آن کن که برزانیو زنی دست تغابن
گرت راهی نماید راست چون تیر از آن برگرده و راه دست چپ گیر
«گلستان - باب هشتم»

راست: به معنی مستقیم است و صفت برای راه می باشد، راهی که دشمن می نماید از جهت

استقامت، به تیر یا مسیر تیر تشبیه شده، ولی در مصراع چهارم دست چپ در مقابل راست آمده، بنابراین صنعت استخدام به کار رفته است.

همه کس را دندان به ترشی کُند گردد مگر قاضیان (را) که به شیرینی.

«گلستان - باب هشتم»

«کُند گردد» وقتی که به «همه» برمی گردد معنای حقیقی دارد و وقتی که به قاضی برمی گردد معنای مجازی پیدا می کند، از این رو، در جمله آرایه استخدام هست.

«استدراک»

«صنعت استدراک در حقیقت نوعی مدح شبیه به ذمّ است و آن را در کتب بدیع چنین تعریف کرده‌اند که: شاعر بیتی را آغاز نهد به الفاظی که پندارد هجو است، پس استدراک کند و به مدح باز آید. استدراک نیز مانند مدح شبیه به ذمّ اختصاص به سخن منظوم ندارد بلکه در نظم و نثر - هر دو - جاری است.»^(۱)

خدای یوسف صدّیق را عزیز نکرد به خوبرویی لیکن به خوب کرداری

«از قصاید سعدی»

سرو را مانی، ولیکن سرو را رفتار نه ماه را مانی، ولیکن ماه را گفتار نیست

«غزل ۱۱۷ - بیت ۱۰»

«استطراذ»

«آن است که متکلم از غرض خویش مثل مدح یا هجا یا تغزل خارج شده، مطلبی دیگر اشعار کند و باز رجوع به بیان سابق نماید».^(۱)

تو همچنان دل شهری به غمزه‌ای ببری که بندگان بنی سعد خوان یغما را
در این روش که تویی، بر هزار چون سعدی جفا و جور توانی، ولی مکن یارا
«غزل ۵ - ابیات ۱۱ و ۱۰»

حسن تو نادرست در این عهد و شعر من من چشم بر تو و همگان گوش بر منند
«غزل ۲۴۷ - بیت ۸»

ای نفس چون وظیفه روزی مقرر است آزاد باش، تا نفسی روزگار هست
از پیری و شکستگی هیچ باک نیست چون دولت جوان خداوندگار هست
«از صاحبیه سعدی»

ثبات عمر تو باد و دوام عافیت نگاهداشته از نباتات لیل و نهار
تو حاکم همه آفاق و آنکه حاکم تست ز تخت و بخت و جوانی و ملک برخوردار
«از قصاید سعدی»

۱- ابداع البدایع - حاج محمدحسین شمس‌العلمای گرکانی - به اهتمام حسین جعفری - ص ۵۴

«اسلوب الحکیم»

«گاه ممکن است گوینده، سخن یا پاسخ شنونده را بر معنی دیگر حمل کند، این گونه تبدیل تعبیر، در اصطلاح «اسلوب الحکیم» نام دارد.»^(۱)

گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم
«غزل ۴۳۷ - بیت ۵»

در بیت آرایه اسلوب الحکیم به کار رفته است. در اینجا معشوق سعدی «بیشتر» را به معنی زیادتر (از جهت عدد و مقدار) به کار می برد. سعدی از زبان او این کلمه را می گیرد و در معنایی که به مقصود خود نزدیکتر است یعنی در معنی «بارزتر» به کار می برد.

«گزیده غزلیات سعدی - دکتر حسن انوری»

گویند رفیقانم: در عشق چه سرداری؟ گویم که سری دارم درباخته در پایی
«غزل ۵۱۱ - بیت ۶»

«سر» در مصراع اول به معنی قصد و در مصراع دوم به معنی «رأس» است و چون لفظی با دو معنی در ضمن گفتگو آمده آرایه اسلوب الحکیم ایجاد کرده است.

«گزیده غزلیات سعدی - دکتر حسن انوری»

۱- صنایع ادبی - سال دوم مرکز تربیت معلم - رشته ادبیات فارسی - دفتر تحقیقات و برنامه ریزی درسی
وزارت آموزش و پرورش ۱۳۶۵ - صص ۷۰-۶۹

«اشاره»

«صنعت اشاره آن است که با لفظی اندک معانی زیادی همراه باشد».^(۱)

در معرفت برکسانی است باز که درهاست بر روی ایشان فراز

«بوستان - بیت ۱۵۲۶»

مصراع دوم با اشاره به معانی بسیاری دلالت دارد.

«معیار البلاغه تصنیف ابوهلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری - ترجمه دکتر محمدجواد نصیری -

ص ۲۷»

کسی راه معروف کرخی ببست که بنهاد معروفی از سر نخست

«بوستان - بیت ۲۲۲۳»

مصراع دوم با اشاره به معانی بسیاری دلالت دارد.

«معیار البلاغه»

چه دانند جیحونیان قدر آب ز واماندگان پُرس در آفتاب

(سیری در بدیع - دکتر حسین بهزادی اندوهجردی - ص ۱۰۲) «بوستان - بیت ۳۳۹۷»

تو را شب به عیش و طرب می‌رود چه دانی که بر ما چه شب می‌رود؟

(سیری در بدیع) «بوستان - بیت ۳۴۱۴»

۱- معیار البلاغه - تصنیف ابوهلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری - ترجمه دکتر محمدجواد نصیری -

«اعداد»

«اعداد که آن را سیاقه اعداد نیز می‌گویند، آن است که چند چیز مفرد متوالی ذکر کنند و بعد از آن یک فعل برای همه بیاورند».^(۱)

جوانمرد و خوشخوی و بخشنده باش چو حق بر تو باشد تو بر خلق باش
«بوستان - بیت ۲۹۴»

در مصراع اول صنعت اعداد هست.

گبر و ترسا و مسلمان هر کسی در دین خویش قبله‌ای دارند و ما زیبا نگار خویش را
«غزل ۱۳ - بیت ۸»

در این بیت آرایه اعداد می‌باشد.

دنیا و دین و صبر و عقل از من برفت اندر غمش جایی که سلطان خیمه زد، غوغا نماند عام را
«غزل ۱۵ - بیت ۹»

در مصراع اول آرایه اعداد است.

معلّم همه شوخت و دلبری آموخت جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت
«غزل ۳۲ - بیت ۱»

در مصراع دوم آرایه اعداد هست.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

«دیباچه گلستان سعدی»

در مصراع اول آرایه اعداد هست.

ای ملک ما در این دنیا به جیش از تو کمتریم و به عیش خوشتر و به مرگ برابر و به قیامت بهتر.

«گلستان - باب دوم»

در این جمله آرایه اعداد هست.

ندیدم چنین گنج و ملک و سریر که وقف است بر طفل و درویش و پیر

«بوستان - بیت ۱۳۶»

او پادشاه و بنده و نیک و بد آفرید بدبخت و نیکبخت و گرامی و خوار کرد

«از قصاید سعدی»

من آدمی به چنین شکل و خوی و قدّ و روش ندیده‌ام مگر این شیوه از پری آموخت

«گلستان - باب پنجم»

در مصراع اول آرایه «اعداد» هست.

«اغراق» (مبالغه و غلو)

«چون مرزی که پیشینیان برای مبالغه، اغراق و غلو تعیین کرده اند مشخص نیست، بهتر است از این تقسیم ها چشم پوشید و به جای هر سه اصطلاح، کلمه «اغراق» را به کاربردچنانکه در سالهای اخیر بعضی محققان ایرانی نیز این شیوه را اختیار کرده اند. اغراق، زیاده روی در بیان حالت و صفتی است، به گونه ای که آن حالت و صفت بسیار بزرگتر یا بسیار کوچکتر از آنچه هست نشان داده شود و پذیرفتن آن از نظر عقل و عادت محال یا بسیار بعید باشد».^(۱)

گرماه من برافکند از رخ نقاب را برق فـرو هلد به جمال آفتاب را

«غزل ۹ - بیت ۱»

تو خود نظیر نداری و گریود به مثل من آن نیم که بدل گیرم و نظر از دوست

«غزل ۹۶ - بیت ۱۰»

سروها دیدم در باغ و تأمل کردم قامتی نیست که چون تو به دلارایی هست

«غزل ۱۱۰ - بیت ۲»

مشنو ای دوست که غیر از تو مرایاری هست یا شب و روز به جز فکر توام کاری هست

«غزل ۱۱۱ - بیت ۱»

عاشق زسوز درد تو فریاد در نهاد مؤمن زدست عشق تو زَنار بر گرفت

عشقت بنای عقل به کلی خراب کرد جورت در امید به یکبار برگرفت

«غزل ۱۴۰ / بیات ۳ و ۲»

قاصد رود از پارس به کشتی به خراسان گرچشم من اندر عقبش سیل براند

«غزل ۲۱۷ - بیت ۱۱»

اغراق در ریزش اشک است.

نه آنچنان بتو مشغولم، ای بهشتی روی که یسار خویشتم در ضمیر می‌آید

ز دیدنت نتوانم که دیده در بندم و گمر مقابله بینم که تیر می‌آید

«غزل ۲۸۸ - بیات ۷ و ۶»

اندرون با تو چنان انس گرفته است مرا که ملال زهمه خلق جهان می‌آید

«غزل ۲۸۹ - بیت ۹»

حور فردا که چنین روی بهشتی بیند گرش انصاف بود، مُغْتَرَفْ آید به قصور

«غزل ۳۰۲ - بیت ۳»

جزای آنکه نگفتم شکر روز وصال شب فراق نخفتم لاجرم زخیال

«غزل ۳۴۷ - بیت ۱»

نه او به چشم ارادت نظر به جانب ما نمی‌کند که من از ضعف ناپدیدم

«غزل ۳۸۷ - بیت ۴»

در مصراع دوم آرایه اغراق هست که شاعر می‌گوید: من از لاغری و ضعفی ناپیدا هستم.

گر پیرهن بدر کنم از شخص ناتوان بینی که زیر جامه خیالیست یا تنم

«غزل ۴۱۱ - بیت ۷»

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران کز سنگ گریه خیزد روز وداع یاران

«غزل ۴۵۰ - بیت ۱»

در مصراع دوم آرایه اغراق هست.

سعدی، به روزگاران مهری نشسته بر دل بیرون نمی توان کرد الا به روزگاران
«غزل ۴۵۰ - بیت ۷»

به زیورها بیارایند وقتی خوبرویان را توسمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی
«غزل ۵۰۱ - بیت ۳»

در مصراع دوم آرایه اغراق هست.

پرده بردار که بیگانه خود این روی نبیند تو بزرگی و در آینه کوچک ننمایی
«غزل ۵۰۹ - بیت ۵»

گفته بودم، چو بیایی، غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی
«غزل ۵۰۹ - بیت ۹»

اغراق این است که می گوید چون معشوق بیاید همه غمها از دل می رود.

آه سعدی اثر کنند در کوه نکنند در تو سنگدل اثری
«غزل ۵۵۶ - بیت ۱۰»

باد اگر بر من اوفتد ببرد که نماندست زیر جامه تنی
«غزل ۶۰۵ - بیت ۹»

گمان مبر که بداریم دستت از فتراک بدین قدر که تو از باغبان بگردانی
«غزل ۶۱۹ - بیت ۴»

منم، ای نگار و چشمی که در انتظار رویت همه شب نخفت مسکین و بخفت مرغ و ماهی
«غزل ۶۳۵ - بیت ۷»

«التفات»

«التفات در اصل به معنی چپ و راست نگرستن و روی برگرداندن به سوی کسی یا چیزی است، و در اصطلاح بدیع آن را دو نوع تعریف کرده اند:

۱- قسم اول آنکه: در سخن از غیبت به خطاب یا برعکس از خطاب به غیبت منتقل شوند، و این عمل از لطایف تفنّن ادبی است.

۲- قسم دوم آنکه: سخن را تمام کنند، آنگاه جمله یا مصراع و بیتی بیاورند که خود مستقل باشد، اما با سخن قبل مربوط شود، و موجب حسن کلام گردد».^(۱)

نگهدار یارب به چشم خودش بپرہیز از آسیب چشم بدش

«بوستان - بیت ۱۸۳»

در این بیت صنعت التفات (از خطاب به غیبت) بکار رفته است.

رعیت پناہا دلت شاد باد به سعیت مسلمانان آباد باد

«بوستان - بیت ۱۴۶۶»

در این بیت صنعت التفات از غیبت به خطاب است.

بگیر ای جهانی به روی تو شاد جهانی، که شادی، به روی تو باد

«بوستان - بیت ۱۷۵۳»

در این بیت صنعت التفات از غیبت به خطاب است.

صبور باش و بدین روز دل بنه سعدی که روز اوّلم این روز در نظر می‌گشت

«غزل ۱۳۳ - بیت ۷»

در این بیت صنعت التفات از مخاطب به متکلم بکار رفته است.

دشنام کرم کردی و گفتمی و شنیدم خرم تن سعدی که برآمد به زیانت

«غزل ۱۴۷ - بیت ۱۱»

در این بیت صنعت التفات از متکلم (شنیدم) به مخاطب سعدی است.

سعدیا چاره ثباتست و مدارا و تحمّل من که محتاج تو باشم ببرم بارگرات

«غزل ۱۴۹ - بیت ۹»

در این بیت صنعت التفات از مخاطب (سعدیا) در مصراع اوّل به متکلم (من) در مصراع دوم مراعات شده است.

طالب آنست که از شیر نگرداند روی یا نباید که به شمشیر بگردد رایت

«غزل ۱۵۳ - بیت ۱۲»

در این بیت صنعت التفات از غایب به حاضر به کار رفته است.

سعدیا، صاف وصل اگر ندهند مـا و دردی کشان مجلس درد

«غزل ۱۶۳ - بیت ۱۰»

در این بیت صنعت التفات از مخاطب سعدیا به متکلم (ما) مراعات شده است.

همه شب می‌پزم سودا به بوی وعده فردا شب سودای سعدی را مگر فردا نمی‌باشد

«غزل ۲۰۷ - بیت ۸»

در این بیت صنعت التفات از متکلم به غایب به کار رفته است.

فدای جان تو، گرجان من طمع داری غلام حلقه بگوش، آن کند که فرمایند

«غزل ۲۵۳ - بیت ۷»

در این بیت آرایهٔ التفات هست.

گـر دُنـیـی و آخـرت بـیـاری کـاین هـر دـو بـگـیر و دـوست بـگـذار
مـا یـوسف خـود نـمیـفـروشـیم تـو سـیم سـیـاه خـود نـگـه دـار
«غزل ۲۹۴/بیت ۱۲ و ۱۱»

در این ابیات آرایهٔ التفات از غیبت به خطاب به کار رفته است.

آه درد آلود سـعدی گـر ز گـردون بـگذرد در تـو کـافـردل نـگیرد، ای مـسـلمانان، نـفـیر
«غزل ۳۰۸ - بیت ۱۱»

در این بیت آرایهٔ التفات هست.

بـه خـاک پـای تـو دـاند کـه تـا سـرم نـرود ز سـر بـه دـرنـرود هـمچـنان اـمـید و صـال
«غزل ۳۴۷ - بیت ۹»

دکتر خطیب رهبر می نویسد: به نظر می رسد به صنعت التفات از متکلم به غایب «داند» به جای «دانم» به کار رفته است یا آنکه «داند» به معنی «هر کسی می داند» باشد.

«دیوان غزلیات سعدی - دکتر خطیب رهبر - ج ۱ - ص ۵۰۸»

بـا کـه نـگـفـتـیم حـکـایت غـم عـشـق؟ ایـن هـمـه گـفـتـیم و حـل نـگـشت مـسـایل
«غزل ۳۴۸ - بیت ۱۰»

در این بیت صنعت التفات از متکلم وحده (گفتم) به متکلم مع الغیر (گفتیم) به کار رفته است.

«دیوان غزلیات سعدی - دکتر خطیب رهبر - ج ۱ - ص ۵۰۹»

تـا عـقل دـاشـتم، نـگـرفـتم طـریـق عـشـق جـایی دـلم بـر فـت کـه حـیران شـود عـقـول
«غزل ۳۴۹ - بیت ۲»

در این بیت صنعت التفات هست.

حدیث عقل در ایام پادشاهی عشق چنین شدست که فرمان عامل معزول

«غزل ۳۵۱ - بیت ۶»

در این بیت صنعت التفات است.

گریخوانی و برانسی بنده ایم لأبـالی، إن دَعـالی أَوْشَـم

«غزل ۳۵۴ - بیت ۷»

در این بیت صنعت التفات از مخاطب به غایب به کار رفته است.

معنی بیت: اگر ما را بپذیری یا نپذیری، چاکر تو باشیم. باک ندارم، خواه یار بر من دعا و آفرین کند خواه دشنام دهد.

«دیوان غزلیات سعدی - دکتر خطیب رهبر»

بار غمت می کشم و ز همه عالم خوشم گـر نکند التفات یا نکند احترام

«غزل ۳۶۱ - بیت ۷»

در این بیت صنعت التفات از مخاطب به غایب به کار رفته است.

زَنـار اگر ببندی، سعدی، هزار بار به زانکه خرقه بر سر زَنـار می کنم

«غزل ۴۲۱ - بیت ۱۱»

در این بیت صنعت التفات از مخاطب (ببندی) به متکلم (می کنم) مراعات شده است.

سخنی که با تو دارم به نسیم صبح گفتم دگری نمی شناسم تو ببر که آشنائی

«غزل ۵۰۵ - بیت ۷»

در این بیت آرایه التفات است.

فرمان عشق و عقل به یک جای نشنوند غـوغا بود دو پادشه اندر ولایتی

«غزل ۵۳۱ - بیت ۵»

در این بیت صنعت التفات است.

سرنیارستی کشید از دست افغانم فلک گر به خدمت دست سعدی در رکابت دیدمی

«غزل ۶۰۱ - بیت ۹»

در این بیت صنعت التفات از ضمیر متکلم (م) به غایب (سعدی) مراعات شده است.

ز نیکبختی، سعدی است پایبند غمت ز هی کبوتر مُقبل که صید شاهینی

«غزل ۶۲۵ - بیت ۹»

در این بیت آرایه التفات است.

غالب گفتار سعدی طرب انگیز است. «گلستان - باب هشتم»

در این جمله صنعت التفات است. یعنی سعدی از خود که متکلم است مانند شخص غائب سخن می‌گوید.

«شرح گلستان - دکتر محمد خزائلی»

«افتنان»

«آن است که در یک بیت یا در یک جمله و بیشتر دو فن و دو موضوع مختلف از ابواب سخن جمع کنند. مانند: مدح و هجا، غزل و حماسه، بزم و رزم، غزل و پند، تهنیت و تعزیت و امثال آن».^(۱)

اگر ز باد خزان گلبنی شکفته بریخت	بقای سرو روان باد و سایه شمشاد
هنوز روی سعادت به کثور است و عید	هنوز پشت سعادت به مسند است سعادت
کلاه دولت و صولت به زور بازو نیست	به هفت ساله دهد بخت و دولت از هفتاد
به خدمتش سر طاعت نهند خرد و بزرگ	در آن قبیله که خردی بُود بزرگ نهاد
قمر فروشد و صبح دوم جهان بگرفت	حیات او بسر آمد دوام عمر تو باد

«از مراثی سعدی»

شیخ اجل سعدی در نصیحت و ستایش (پند و مدح) که در هر دو باب بی نظیر است فرماید:

جهان بر آب نهادست و زندگی بر باد	غلام همت آنم که دل بر او نهاد
جهان نمائد و، خرّم روان آدمیی	که بازماند از او در جهان به نیکی یاد
سرّای دولت باقی نعیم آخرت است	زمین سخت نگه کن چو می نهی بنیاد
کدام عیش در این بوستان که باد اجل	همی برآورد از بیخ قامت شمشاد

وجود عاریتی خانه‌ای است بر ره سبیل
چراغ عمر نهاده‌ست بر دریچه باد
بر آنچه می‌گذرد دل منه که دجله بسی
پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد
گسرت ز دست بر آید چو نخل باش کریم
و رت زدست بیاید چو سرو باشد آزاد
نگویمت به تکلف فلان دولت و دین
سپهر مجد و معانی جهان دانش و داد
یکی دعا کنمت بی رعونت از سر صدق
خدات در نفس آخرین پیامر زاد
تو آن برادر صاحب‌دلی که مادر دهر
به سالها چو تو فرزند نیکبخت نر زاد
به روزگار تو ایام دست فستنه ببست
به یمن تو در اقبال بر جهان بگشاد
دلیل آن که ترا از خدای نیک افتد
بس است خلق جهان را که از تو نیک افتاد
بسی ز دیده حسرت ترانگاه کنند
کسی که برگ قیامت ز پیش نفرستاد
همی نصیحت من پیش گیر و نیکی کن
که دانم از پس مرگم کنی به نیکی یاد
نداشت چشم بصیرت که گرد کرد و نخورد
ببرد گوی سعادت که صرف کرد و بداد

«از قصاید سعدی»

«ایغال»

«ایغال در لغت به معنی دور برفتن در شهرهاست و در اصطلاح مرادف حشو ملیح است و آن را چنین تعریف کرده‌اند که: شاعر مقصد خود را تمام بگوید و چون به قافیه رسد لفظی بیاورد که معنی بیت بدان مؤکدتر و تمام‌تر گردد».^(۱)

پارس را نعمتی از غیب فرستاد خدای پارسایان را ظلّی بسر آمد ممدود
حسرت مادر گیتی همه وقت این بودست که بسزاید چو تو فرزند مبارک مولود
«از قصاید سعدی»

«ایهام»

«صنعت ایهام را تخیل و توهیم و توریه نیز می‌گویند. سه کلمهٔ اوّل در لغت به معنی به گمان و وهم افکندن، و توریه به معنی سخنی را پوشیده داشتن و در پرده سخن گفتن است. و در اصطلاح بدیع آن است که لفظی بیاورند که دارای دو معنی نزدیک و دور از ذهن باشد و آن را طوری بکار ببرند که شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل شود».^(۱)

چرا حق نمی‌بینی ای خودپرست که بازو بگرددش در آورد و دست؟

«بوستان - بیت ۳۳۲۱»

در این بیت آرایهٔ ایهام هست. دیدن حق به معنای قریب مُحال است، بنابراین مقصود گوینده معنای بعید است که آثار قدرت حق است. «معیار البلاغه... - ص ۵۸»

زَهْرَازِ قَبْلِ تَوْنُوشْدَارُو فُحْشِ از دهن تَو طَبِیَاتِست

«غزل ۵۳ - بیت ۶»

طبیّات: ۱- چیزهایی خوب و خوشبو و پاکیزه، ۲- سخنان ظریف و خوش آیند، ۳- نام قسمتی از غزلیات سعدی. در بیت معنی دوم مراد است و بآ معنی سوم نیز ایهام دارد.

«گزیدهٔ غزلیات سعدی - دکتر حسن انوری - ص ۱۲۱»

رحمت نکنند بر دل بسیچارهٔ فرهاد آنکس که سخن گفتن شیرین نشنیدست

«غزل ۶۱ - بیت ۵»

در بیت، در کلمه «شیرین» آرایه ایهام هست: ۱- آن کس که سخن گفتن خوش و دلپذیر نشنیده است. ۲- آن کس که سخن شیرین معشوق فرهاد (یا زیبارویی چون شیرین...) را نشنیده است.

«گزیده غزلیات سعدی - دکتر حسن انوری - ص ۱۲۷»

خانه، زندانست و تنهائی ضلال هر که چون سعدی گلستانیش نیست

«غزل ۱۱۸ - بیت ۱۰»

در بیت آرایه ایهام در «گلستان» هست: ۱- گلزار، ۲- کتاب گلستان.

از خدا آمده آیت رحمت بر خلق و آن کدام آیت لطفست که در شأن تو نیست

«غزل ۱۲۷ - بیت ۶»

در بیت آرایه ایهام در «آیت لطف» هست: ۱- آیه ای حاکی از لطف و مهربانی نیست که در شأن و حق تو نیامده باشد. ۲- نشانه ای از زیبایی و لطافت نیست که در وجود تو یا در شأن و شوکت تو نیست، از این رو در «شأن» نیز ایهام هست.

«گزیده غزلیات سعدی - حسن انوری - ص ۱۶۴»

همه عالم صنم چین به حکایت گویند صنم ماست که در هر خم زلفش چینست

«غزل ۱۲۹ - بیت ۳»

در کلمه چین در مصراع دوم صنعت ایهام بکار رفته است: ۱- شکن ۲- نگارستان یا نقاشخانه چین که در بیت همین معنی منظور است.

طمع کرده رایان چین و چگل چو سعدی و فاذان بت سخت دل

«بوستان - بیت ۳۴۷۹»

در بُت ایهام هست: ۱- محبوب سنگین دل سعدی ۲- بت سنگی

نه عقل است و نه معرفت یک جوم اگر من دگر تنگ تُرکان روم

«بوستان - بیت ۳۲۰۵»

تنگ ترکان ایهام دارد:

- ۱- نام گردنه‌ای در فارس بین کازرون و بوشهر ۲- نزدیک ترکان، معشوقان زیباروی
گفتم که نیاویزم با مار سر زلفت بیچاره فروماندم پیش لب ضحاکت
«غزل ۱۲۹ - بیت ۳»

در کلمه ضحاک صنعت ایهام بکار رفته است:

- ۱- نام پادشاه ستمگر ۲- بسیار خندان که در بیت به همین معنی بکار رفته است.
جمال عالم انسان و عین اهل ادب که هیچ عین ندیدست مثل او انسان
«از قصاید سعدی»

در کلمه انسان آرایه ایهام هست: ۱- آدمی ۲- مردم چشم

- نه خود سریر سلیمان به باد رفتی و بس که هرکجا که سریری است می‌رود بر باد
«از قصاید سعدی»

در این بیت آرایه ایهام هست: به باد رفتن سریر.

- ۱- کنایه از زوال فرمانروایی ۲- حرکت سلیمان بوسیله باد.

- چو دور دور تو باشد مراد خلق بده چو دست دست تو باشد درون کس مخراش
«از قصاید سعدی»

در کلمه «دست» اول آرایه ایهام هست:

- ۱- معنی نزدیک آن اندام بدن ۲- معنی دور آن قدرت است.

- چون صدف پروردم اندر سینه دُر معرفت تا به جوهر طعنه بر دُرهای دریایی زدم
«از قصاید سعدی»

در بیت در کلمه جوهر آرایه ایهام هست:

- ۱- هنر، فضیلت و لیاقت ۲- گوهر (جواهر)

ایشان چو ملخ در پس زانوی ریاضت مامور میان بسته دوان بر درو دشتیم
«از قصاید سعدی»

در «میان بستن» آرایه ایهام هست:

۱- کمر بستن ۲- همت ورزیدن

این دست سلطنت که تو داری به مُلک شعر پای ریاضتت به چه در قید دامن است؟
«از قصاید سعدی»

در بیت در کلمه دست آرایه ایهام هست، چه «دست» به معنی تخت هم آمده است.

«گزیده قصاید سعدی - شرح و انتخاب دکتر جعفر شعار»

گلستان را چنان که دانی بقائی و عهدگلستان را وفائی نباشد.

«دیباچه گلستان - سعدی»

در واژه «عهد» ایهام هست:

۱- زمان، دور ۲- پیمان، میثاق

معزولی به نزد خردمندان، به که مشغولی.

«گلستان - باب اول»

در مشغولی ایهام هست:

۱- مشغول شدن به کاری، اشتغال. ۲- نگرانی و اضطراب.

از این پیش، طایفه‌ای در جهان پراکنده بودند به صورت و به معنی جمع و این زمان قومی به صورت جمع‌اند و
به دل پراکنده.
«گلستان - باب دوم»

در کلمات «پراکنده» و «جمع» آرایه ایهام هست.

پراکنده: ۱- پریشان خاطر، پریشان احوال ۲- منتشر و پراکنده در جاهای گوناگون.

جمع: ۱- دارای جمعیت خاطر ۲- در یک جا گرد آمده و جمع شده.

دردا که طبیب صبر می‌فرماید وین نفس حریص را شکر می‌باید

«گلستان - باب پنجم»

در «صبر می‌فرماید» ایهام هست:

۱- به صبر کردن امر می‌کند. ۲- برای درمان، گیاه صبر تجویز می‌کند.

گر بی‌هنر به مال کند فخر بر حکیم کون خرش شمار و گر گاو عنبر است

«گلستان - باب هفتم»

کون خر: علاوه بر معنای حقیقی، به مجاز به معنی نادان و احمق هم هست، به ایهام هر دو معنی مورد نظر است.

صبح تابان را دست از صباحت او بر دل و سرو خرامان را پای از خجالت او در گِل.

«گلستان - باب هفتم»

«پای در گِل» در این تعبیر ایهام است: پای سرو در عالم واقع در گِل است. در عین حال «پای در گِل بودن» به معنی «از شدت ناراحتی قادر به راه رفتن نبودن» است.

«ایهام تناسب»

«آن است که الفاظ جمله در آن معنی که مراد گوینده است با یکدیگر متناسب نباشد، اما در معنی دیگر تناسب داشته باشد».^(۱)

چنان سایه گسترده بر عالمی کوه زالی نیندیشد از رستمی

«بوستان سعدی - بیت ۱۴۷»

در این بیت آرایه ایهام تناسب است و مراد از «زال» پیر است نه پدر رستم (در اینجا سعدی زال را معادل با پیر ضعیف و رستم را مظهر جوانی بسیار نیرومند و قهرمان قرار داده است).
به دست کرم آب دریا ببرد به رفعت محل ثریا ببرد

«بوستان - بیت ۱۷۹»

در این بیت در کلمه آب صنعت ایهام تناسب بکار رفته است. زیرا مقصود از آب قدر و حیثیت است.

نه هیکل قسوی چون تناور درخت و لیکن فرو مانده بی برگ سخت

«بوستان - بیت ۳۱۳»

بی برگ: بینوا، میان الفاظ بی برگ و تناور درخت «ایهام تناسب» است.

یکی را که سعی قدم پیشتر به درگاه حق، منزلت بیشتر

«بوستان - بیت ۵۶۵»

سعی قدم: کوشش در قدم برداشتن، مراد کوشش برای کارهای نیک است. «سعی» به معنی دویدن نیز است، به این معنی نیز می‌تواند ایهام یا ایهام تناسب داشته باشد.

«بوستان سعدی - دانشگاه پیام‌نور - ص ۲۷»

یکی را حکایت کنند از ملوک که بیماری رشته کردش چو دوک

«بوستان - بیت ۷۶۲»

رشته اسم بیماری است که در قدیم به آن عرق مدنی و امروزه پیوک گویند. اما در معنی نخ که اینجا مراد نیست، با دوک تناسب دارد. بنابراین در این بیت صنعت ایهام تناسب بکار رفته است.

«نگاهی تازه به بدیع - دکتر سیروس شمیسا»

بگفتا دعایی کن ای هوشمند که در رشته چون سوزنم پای بند

«بوستان - بیت ۷۷۲»

از رشته در این بیت بیماری رشته اراده شده، ولی سوزن مناسب با معنی دیگر رشته در سخن آمده است. بنابراین صنعت ایهام تناسب در بیت بکار رفته است.

نه تلخ است صبری که بریاد اوست که تلخی شکر باشد از دست دوست

«بوستان - بیت ۱۶۲۷»

صبر: علاوه بر معنی بردباری به معنی دیگر کلمه (گیاهی که شیرۀ تلخی دارد) ایهام تناسب دارد.

بگفت ای هوادار مسکین من برفت انگبین یار شیرین من

چو شیرینی از من بدر می‌رود چو فراهم آتش بسر می‌رود

«بوستان سعدی - ابیات ۱۹۶۷ و ۱۹۶۶»

در «شیرین» با توجه به بیت بعد ایهام تناسب است: در بعد اسم خاص با فراهم مناسبت

دارد.

«بوستان سعدی - دانشگاه پیام‌نور - ص ۶۴»

نمک ریش دیرینه‌ام تازه گردد که بودم نمک خورده از دست مرد

«بوستان - بیت ۲۵۳۵»

نمک: مراد با هم نان و نمک خوردن است و انس داشتن و منظور از ریش، سوز هجران و زخم فراق است در مصراع اول به ایهام تناسب میان دو کلمه «ریش و نمک» و نمک به زخم کسی ریختن و سوزش تازه کردن توجّه شود.

عبائی بلیلانه در تن گنند به دخل حبّش جامه زن کنند

«بوستان - بیت ۲۲۷۱»

دکتر خزائلی در بوستان در ص ۲۶ ذیل این بیت می‌نویسند: به نظر نگارنده، «بلیلانه» صورت ممال از «بلالانه» است شیخ از طرفی بلال حبشی را در نظر داشته و از اینرو در مصراع دوم دخل حبش را عنوان کرده است از جانب دیگر بلال به معنی ذرت را در نظر داشته که گرد آنرا پوششی مانند «عبا» احاطه کرده است. و بیشتر به معنی دوم توجّه بوده است و معنی اول در نظر ثانی منظور گردیده است. و بنابراین در «بلیلانه» و «حبّش» صفت ایهام تناسب به چشم می‌خورد.

«شرح بوستان - دکتر محمد خزائلی»

شکسته قدح و ریسبندند چُست نیاورد خواهد بسهای درست

«بوستان - بیت ۳۶۳۴»

در واژه «درست» ایهام تناسب است. معنای غیر مورد نظر آن یعنی «سیم وزر مسکوک» با واژه «بها» مناسبت دارد.

«بوستان سعدی - دانشگاه پیام‌نور - ص ۱۴۶»

چو شاخ برهنه برآریم دست که بی برگ از این بیش نتوان نشست

«بوستان - بیت ۳۹۰۹»

در برگ ایهام تناسب است به «برگ درخت».

«بوستان سعدی - دانشگاه پیام‌نور - ص ۱۵۸»

من آن دژه ام در هوای تو نیست وجود و عدم زاحتمارم یکی است

«بوستان - بیت ۳۹۳۷»

هوا: هوئی - دوستی - محبت. در واژه «هوا» آرایه ایهام تناسب است، معنای غیر منظور آن

یعنی هوای تنفس با دژه مناسبت دارد. «بوستان سعدی - دانشگاه پیام‌نور - ص ۱۵۹»

چشم کوتاه نظران بر ورق صورت خوبان خط همی بیند و عارف قلم ضتع خدا را

«غزل ۶ - بیت ۱۰»

در «ورق و خط» ایهام تناسب است. ورق هم به معنی برگ گل (گلبرگ) و هم به معنی

«کاغذ»؛ خط به معنی موهای کنار رخسار و نیز به معنی نوشته است. ورق و خط در معنی

دوم خود یعنی «کاغذ و نوشته» با قلم مناسبت دارد که در بیت مورد نظر نیست.

چون در پسر موافقی و دلبری بُود اندیشه نیست، گر پدر از وی بری بُود

او گوهر است، گو صدفش در جهان مباحش دُرّ یتیم را همه کس مشتتری بُود

«گلستان - باب سوم»

دُرّ یتیم: مروارید بی مانند.

دُرّ «یتیم» آرایه ایهام تناسب دارد. معنای «بی پدر» آن مناسبت دارد با موضوع سخن.

ملک را در دل آمد جمال لیلی مطالعه کردن تا چه صورت است موجب چندین فتنه، پس بفرمودش طلب کردن.

«گلستان - باب پنجم»

فتنه: آشوب و فساد و تباهی. نیز فتنه به معنی مفتون و فریفته و عاشق است. به طریق ایهام

تناسب به معنی نیز اشاره‌ای هست. «گلستان سعدی - دکتر حسن انوری - ص ۲۲۵»

آن شاهدهی و خشم گرفتن بینش وان عُقده بر ابروی تُرُش، شیرینش
«گلستان - باب پنجم»

در واژه «تُرُش» و «شیرین» نوعی ایهام تناسب هست. هر دو در اینجا معنای مجازی دارند.
تُرُش: در هم کشیده، شیرین: دلپذیر، و در معنای اصلی با هم تناسب دارند.

«گلستان سعدی - دکتر حسن انوری - ص ۲۳۰»

ور چو طوطی شکر بُود خورشت جان شیرین فدای پرورش
«گلستان - باب ششم»

نوعی ایهام تناسب در بیت هست: «شیرین» که به معنی «عزیز» و «گرامی» است به «شیرین»
به معنای طعم و مزه شیرین با توجه به «شکر» ایهام تناسب دارد.

«گلستان سعدی - دکتر حسن انوری - ص ۲۴۰»

اگر تاج بخش سرافرازدم تو بردار تا کس نیندازدم
برداشتن (اینجا): بلند گردانیدن، در سند بادنامه آمده: «هر که را برداریم بلند شود هر که
را فرود آریم پست گردد» (به نقل لغت‌نامه)، مفهوم بیت چنین است: هرگاه تو بر سر من تاج
بنهی، مایه سرافرازی من می‌شود، [پس خدایا] تو مرا برافراز و بزرگی ببخش و ارجمند
بدار تا کسی نتواند مرا بیفکند. به ایهام تناسب «تاج» و «برداشتن» توجه بشود.

«بوستان سعدی - شرح و گزارش از: دکتر رضا انزابی‌نژاد - دکتر سعید قره‌بگلو - انتشارات جامی - چاپ

«براعت استهلال»

«براعت در لغت به معنی برتری بر اقران و استهلال به معنای بلند کردن آواز یا جستجوی هلال است و در اصطلاح ادب براعت استهلال عبارت از آن است که در دیباچه کتاب یا آغاز نامه یا مطلع قصیده، الفاظی متناسب آورند که بر مقصود اصلی کتاب یا نامه یا قصیده و غیر آن دلالت کند و ذهن خواننده یا شنونده از پیش بدان مقصود آشنا گردد».^(۱)

سعدی در قصاید مدیح - چون غالباً پند و اندرز است - گاهی سخن از بی اعتباری عالم نموده، گوید:

به نوبتند ملوک اندرین سپنج سرای کنون که نوبت تست ای ملک به عدل گرای
«از قصاید سعدی»

و در اشعار مراثی به این طور افتتاح نموده:

دل شکسته که مرهم نهد دگر بارش؟ یتیم خسته که از پای برگزند خارش؟
«از مراثی سعدی»

«تَاكِيْدُ الذَّمِّ بِمَا يُشْبِهُ الْمَدْحَ»

«آن است که در اثنای مذمت کسی، عبارتی بیاورند که شنونده پندارد، ذکر محامد است و پس از آن مذمت دیگر بگویند».^(۱)

زسَمْتَتِ نَبِيْنِي دَرَايْشَان اَثَرِ مَگَرِ خَوَابِ پِيشِيْنِ وَ نَانِ سَحَرِ
«بوستان - بیت ۲۲۷۲»

نَاكْسَانِ رَا فَرَاَسْتِي اَسْتِ عَظِيْمِ گَرچِه تَارِيكِ طَبِيعِ وَ بَدِ خَوِيْنِدِ
چُونِ دُو كَسِ مَشُوْرْتِ كَنْنَدِ بَهْ هَمِ گوِيْدِ اَيْنِ عَيْبِ مَنِ هَمِيْ گوِيْنِدِ
«از صاحبیه سعدی»

«تَاكِيْدُ الْمَدْحِ بِمَا يُشْبِهُ الذَّمَّ»

«آن است که در اثنای مدح کلمه ای از قبیل حروف استثنا و استدراک (لیکن، ولی، اما، جز، الا، مگر و امثال آن) بیاورند، چنانکه شنونده توهم کند که مقصود مذمت و ذکر یکی از اخلاق ناپسند ممدوح است، و لیکن در دنباله اش صفت پسندیده دیگر را ذکر کنند».^(۱)

عزَم دارم کز دلت بیرون کنم و اندرون جان بسازم مسکنت

«غزل ۱۴۴ - بیت ۹»

در من این عیب، قدیم است و بدر می نرود که مرا بی می و معشوق بسر می نرود

«غزل ۲۶۶ - بیت ۱»

به عهد ملک وی اندر نماند دست تطاول مگر سواعد سیمین و بازوان سمین را

«از قصاید سعدی»

«تجاهل العارف»

«آن است که گوینده سخن با وجود اینکه چیزی را می‌داند، تجاهل کند و خود را نادان وانمود نماید و این صنعت چون بالطایف ادبی همراه شد، موجب تزئین و آرایش کلام می‌شود.»^(۱)

امشب سبکتر می‌زنند این طبل بی‌هنگام را
یا وقت بیداری غلط بودست مرغ بام را؟
یک لحظه بود این یا شبی کز عمر ما تاراج شد
ماهچنان لب بر لبی نابرگرفته کام را
«غزل ۱۴ - ابیات ۲ و ۱»

آن ماه دو هفته در نقاب است
یا حوری دست در خضاب است
«غزل ۵۲ - بیت ۱»

این تویی یا سروستان به رفتار آمدست؟
یا ملک در صورت مردم به گفتار آمدست؟
«غزل ۵۹ - بیت ۱»

ای باد بوستان مگرت نافه در میان؟
وی مرغ آشنا مگرت نامه در پرست؟
«غزل ۶۴ - بیت ۲»

بوی بهشت می‌گذرد یا نسیم دوست
یا کاروان صبح که گیتی منورست
«غزل ۶۴ - بیت ۳»

این قاصد از کدام زمین است مُشک بوی
وین نامه درچه داشت که عنوان معطرست؟
«غزل ۶۴ - بیت ۴»

- بر راه باد عود بر آتش نهاده‌اند
یا خود در آن زمین که توئی خاک عنبرست
«غزل ۶۴ - بیت ۵»
- باد بهشت می‌گذرد یا نسیم صبح
یا نکهت دهان تو یا بوی لادن است؟
«غزل ۷۸ - بیت ۲»
- آینه‌ای پیش آفتاب نهاده‌ست
بر در آن خیمه یا شعاع جبینست؟
«غزل ۸۶ - بیت ۳»
- ماه نتابد به روز، چیست که در خانه تافت؟
سرو نروید به بام، کیست که بر بام رفت؟
«غزل ۱۴۱ - بیت ۳»
- که برگذشت که بوی عبیر می‌آید؟
که می‌رود که چنین دلپذیر می‌آید؟
«غزل ۲۸۸ - بیت ۱»

«تجريد»

«در بدیع فارسی مرادف خطاب النفس است، یعنی متکلم از نفس خویشتن، یکی را مانند خود، انتزاع کند و او را طرف خطاب قرار دهد».^(۱)

سعدی، قلم به سختی رفتست و نیکبختی پس هر چه پیشت آید گردن بنه قضا را

«غزل ۷ - بیت ۱۱»

سعدی چو جورش می‌بری، نزدیک او دیگر مرو ای بی بصر، من می‌روم، او می‌کشد قلاب را

«غزل ۸ - بیت ۱۰»

سعدی نگفتمت که مرو در کمند عشق تیر نظر بیفکند افراسیاب را

«غزل ۹ - بیت ۹»

سعدیا، در پای جانان گر بخدمت سرنهی همچنان عذرت ببايد خواستن تقصیر را

«غزل ۱۰ - بیت ۹»

سعدی تو مرغ زیرکی، خوبت به دام آورده‌ام مشکل به دست آرد کسی مانند تو شهباز را

«غزل ۱۱ - بیت ۹»

سعدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست در میان این و آن فرصت شمار امروز را

«غزل ۱۲ - بیت ۹»

به عشق روی نکو، دل کسی دهد سعدی که احتمال کند خوی زشت نیکو را

«غزل ۱۹ - بیت ۱۱»

- سعدی، نگفتمت که به سرو بلند او مشکل توان رسید به بالای پست او؟
 «غزل ۲۳ - بیت ۶»
- تو باز دعویٰ پرهیز می‌کنی، سعدی که دل به کس ندهم، کُلُّ مُدَّعٍ کَذَّاب
 «غزل ۲۵ - بیت ۱۱»
- سعدی آسان است با هر کس گرفتن دوستی لیک چون پیوند شد، خوباز کردن مشکل است
 «غزل ۷۳ - بیت ۱۱»
- سعدیا، گر نتوانی که کم خودگیری سر خود گیر که صاحب‌نظری کار تونیست
 «غزل ۱۲۵ - بیت ۱۰»
- تو عاشقان مسلم ندیده‌ای، سعدی که تیغ بر سرو سر، بنده وار در پیشند
 «غزل ۲۳۶ - بیت ۷»
- هزار بادیه سهلست با وجود تو رفتن و گر خلاف کنم، سعدیا، بسوی تو باشم
 «غزل ۴۰۳ - بیت ۷»

«تضاد = طباق»

«تضاد یا طباق آوردن کلماتی است که با یکدیگر متضادند مانند: آب و آتش، شب و روز، و مانند آن»^(۱).

برای نمونه به ذکر چند مثال می‌پردازیم:

مرا با دوست، ای دشمن وصالست تو را گر دل نخواهد، دیده بر دوز
«غزل ۳۱۴ - بیت ۵»

میان واژه های دوست و دشمن آرایه طباق هست.

خوشست درد که باشد امید درمانش دراز نیست بیابان که هست پایانش
«غزل ۳۲۹ - بیت ۱»

میان واژه های درد و درمان صنعت تضاد هست.

آفرین بر زبان شیرینت که این همه شور در جهان انداخت
«غزل ۳۰ - بیت ۷»

میان واژه های شیرین و شور صنعت تضاد هست.

«تعمیم»

«تعمیم آنست که برای دفع توهم انحصار طلبی را بطور عموم و شمول بیان کنند».^(۱)

نه آفتاب وجود ضعیف انسان را که آفتاب فلک را ضرورتست زوال
«از قصاید سعدی»

نه خود سریر سلیمان به باد رفتی و بس که هر کجا که سریری است می‌ورد بر باد
«از مراثی سعدی»

به کمند سر زلفت نه من افتادم و بس که به هر حلقه موئیت گرفتاری هست
«غزل ۱۱۱ - بیت ۲»

نه من خام طمع عشق تو می‌ورزم و بس که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست
«غزل ۱۱۱ - بیت ۶»

«تفریق»

آن است که در میان چند چیز، جدایی افکنند بی آنکه جمع کرده باشند. (۱)

از گُل و ماه و پری در چشم من زیباتری گل زمن دل بُرد یا مَه یا پَری؟ نی، روی تو

«غزل ۴۸۵ - بیت ۴»

نشاط زاهد از انواع طاعت است و رع صفای عارف از ابروی نیکوان دیدن

«بدیع - دکتر محمد فشارکی - ص ۱۰۱» «غزل ۴۶۵ - بیت ۹»

پیام دادم و گفتم: بیا، خوشم می‌دار جواب دادی و گفتی که من خوشم بی تو

«غزل ۴۸۴ - بیت ۵»

شهری به گفتگوی تو در تنگنای شوق شب روز می‌کنند و تودر خواب صبحگاه

«غزل ۴۸۶ - بیت ۱۱»

من خود به چه ارزم که تمنای تو ورزم؟ در حضرت سلطان که بَرَد نام گدائی؟

«غزل ۵۰۸ - بیت ۲»

ای که گفتی: مرو آندر پی خوبان زمانه ما کجائیم درین بحر تفکر تو کجائی؟

«غزل ۵۰۹ - بیت ۳»

برو ای فقیه دانا، به خدای بخش مارا تو و زُهد و پارسایی، من و عاشقی و مستی

«غزل ۵۲۳ - بیت ۷»

- سودا زده‌ای کز همه عالم به تو پیوست دل نیک بدادت که دل از وی بگسستی؟
 «غزل ۵۲۴ - بیت ۶»
- من با همه جوری از تو خوشنودم تو بی گنهی ز من بیازردی
 «غزل ۵۳۴ - بیت ۳»
- شکار آنگه توان کشتن که مُحکم در کمند آید چو بیخ مهر بنشاندم، درخت وصل برکندی
 «غزل ۵۳۹ - بیت ۶»
- شکایت گفتن سعدی مگر با دست نزدیکت که او چون رعد می‌نالد، تو همچون برق می‌خندی
 «غزل ۵۳۹ - بیت ۱۱»
- نه حرامست در رُخ تو نظر که حرامست چشم بر دگری
 «غزل ۵۵۶ - بیت ۳»

«تقسیم»

«صنعت تقسیم مثل لَف و نشر است، با این تفاوت که در لَف و نشر، معین نمی‌شود که کدامیک از امور نشر مربوط به کدامیک از امور لَف است، اما در تقسیم آنرا معین میکنند. پس باید گفت صنعت تقسیم آنست که در ابتدا چند چیز و بعد از آن چند چیز دیگر بیاورند که مربوط به همان الفاظ اول باشد و معلوم کند که هر کدام از امور بعد مربوط به کدامیک از امور اول است. صنعت تقسیم نیز مانند لَف و نشر، به دو قسم مرتب و مشوش تقسیم می‌شود».^(۱)

برتوست پاس خاطر بیچارگان و شکر برما و بر خدای جهان آفرین جزا
«دیباچه گلستان سعدی»

در بیت فوق صنعت تقسیم است.

معنی بیت: پاس خاطر بیچارگان بر تو (بر اتابک) و سپاسگزاری بر رعیت و جزای نیک بر خدا واجب است.

دو کس چه کنند از پی خاص و عام یکی نیک مَحضر، دگر زشت نام
یکی تشنه را تا کُند تازه خَلق دگر تا به گردن درافتند خَلق

«بوستان - ابیات ۷۳۲ و ۷۳۱»

در ابیات فوق صنعت تقسیم بکار رفته است.

«تلمیح»

«یعنی به گوشه چشم اشاره کردن و در اصطلاح بدیع آن است که گوینده در ضمن کلام به داستانی یا مثلی و یا حدیثی معروف اشاره کند».^(۱)

کسی ره سوی گنج قارون نبرد و گـر بُرد، ره باز بیرون نـبُرد
«بوستان - بیت ۵۶»

در این بیت صنعت تلمیح هست.

قارون: مردی از بنی اسرائیل و معاصر و مخالف موسی(ع) که به ثروتمندی مشهور و ضرب المثل است. به نفرین موسی(ع) خداوند زلزله‌ای پدید آورد که قارون و خانه و گنجش در زیر زمین مدفون شدند.

مگر بویی از عشق مستت کنند طـلبکار عهد السـتت کـند
«بوستان - بیت ۶۰»

اشاره است به آیه شریفه «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»
«سورة اعراف - آیه ۱۷۲»

«هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم نسل آنها را برگرفت آنان را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: آری.

در این بحر جز مرد داعی نرفت گم آن شد که دنبال داعی نرفت
«بوستان - بیت ۶۴»

حدیث نبوی از این قرار است: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»

همه شما چوپان و نگهبانید و همه شما مسؤول نگهداری زیردستان خود هستید.

کلیمی که چرخ فلک طور اوست همه نورها پرتو نور اوست

«بوستان - بیت ۷۱»

کلیم: هم سخن. اشاره است به کلیم الله: هم سخن خدا، که لقب موسی (ع) است و از این آیه

قرآن اقتباس شده است: (وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا) «سوره نساء آیه ۱۶۴»

«و خدا سخن گفت با موسی سخن گفتنی».

همه نورها: یادآور این حدیث است: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي إِبْتَدَاعَهُ مِنْ نُورِهِ وَ اشْتَقَّ مِنْ

جَلَالِ عَظَمَتِهِ».

«نخستین چیزی که خداوند آفرید نور من بود که آن را از نور خویش بوجود آورد و از شکوه

عظمت خود آفرید».

«بوستان سعدی - به تصحیح و توضیح - دکتر غلامحسین یوسفی»

چو عزمش بر آهیخت شمشیریم به مُفْجِز میان قمر زد دو نیم

«بوستان - بیت ۷۳»

اشاره است به شَقُّ الْقَمَر: شکافتن ماه که از معجزات پیغمبر اسلام در برابر درخواست

منکران است. در قرآن آمده است: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ. «سوره قمر آیه ۱»

آن ساعت نزدیک آمد و ماه آسمان شکافته شد.

چنان گرم در تیه قربت برانند که در سِذْره جبریل از او باز ماند

«بوستان - بیت ۷۸»

اشاره به معراج حضرت محمد (ص) می باشد.

نخستین ابوبکر پیرمُرد عمر، پنجه بر پیچ دیو مُرید

«بوستان - بیت ۸۶»

مصراع دوم یادآور این روایت است: لَقِيَ إِبْلِيسَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فُضَارَعَهُ، فَصَرَعَهُ عُمَرُ: ابلیس با عمر روبرو شد و با هم دست به گریبان شدند، عمر بر او غلبه کرد.

«بوستان سعدی - دکتر غلامحسین یوسفی»

تواصل وجود آمدی از نخست دگر هر چه موجود شد فرع تُست

«بوستان - بیت ۹۴»

اشاره دارد به حدیث معروف که پیغمبر فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»

تورا سَدَّ یاجوج کفر از زرت نِه رویین چو دیوار اسکندر است

«بوستان - بیت ۱۵۶»

یاجوج: یاجوج که دوبار از آن در قرآن مجید یاد شده، مردمی خطرناک بوده‌اند که به موجب بیان قرآن، ذوالقرنین برای دفع هجوم آنان به اقوام دیگر، سدی از آهن و روی کشیده است و سدّ اسکندر در ادبیات فارسی معروف است.

«شرح بوستان - دکتر محمد خزائلی»

نِه ابلیس بد کرد و نیکی ندید؟ بر پاک ناید ز تخم پلید

«بوستان - بیت ۷۵۲»

مصراع اول اشاره دارد به سرکشی شیطان در برابر فرمان خداوند و سجده نکردن به آدم که بدین سبب از درگاه الهی رانده شد. در قرآن کریم آمده: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. «سوره بقره آیه ۳۴»

«چون به فرشتگان فرمان دادیم که به آدم سجده کنید همه سجده کردند بجز شیطان که ابا کرد و تکبر ورزید و از کافران شد».

در این کوش تا با تو ماند مقیم که هرج از تو ماند دریغ است و بیم

«بوستان - بیت ۸۰۴»

اشاره به آیه بیستم از سوره توبه است: لَهْم فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ. «شرح بوستان - دکتر محمد خزانلی»
چو خضر پیمبر که کشتی شکست وزو دست جـــــبار ظالم ببست
«بوستان - بیت ۸۵۴»

مضمون بیت اشاره است به آیه های ۷۱ و ۷۹ از سوره کهف، که مصاحب دانای موسی (ع)
(مفسران او را خضر دانسته اند) وی را بشرطی در مصاحبت خود می پذیرد که درباره آنچه
از او سر می زند موسی (ع) پرسشی نکند. بعد به کشتی سوار می شوند و مصاحب
موسی (ع) کشتی را در دریا می شکند. موسی (ع) می گوید: کشتی را شکستی تا اهل کشتی
را غرق کنی؟ مصاحب موسی (ع) می گوید: نگفتم تو هرگز نمی توانی با من تاب بیاوری،
بعد، برای موسی توضیح می دهد که کشتی را معیوب کردم زیرا از مردمی فقیر بود که با آن
در دریا کار و کسب معاش می کردند. و در آنجا ملکی بود که همه کشتیها را به غصب
می گرفت. کشتی را معیوب کردم تا ملک آنرا نستاند.

«بوستان سعدی - به تصحیح و توضیح - دکتر غلامحسین یوسفی».

مولوی می فرماید:

خـــــضر کشتی را برای آن شکست تا تواند کشتی از فُجَّار رست
حدیث درست آخر از مصطفاست که بخشایش و خیر دفع بلاست
«بوستان - بیت ۱۵۷۱»

این بیت اشاره است به حدیث نبوی: «الْصَّدَقَةُ تَمْنَعُ سَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ»

«صدقه هفتاد گونه بلا را دفع می کند».

«بوستان سعدی - دکتر غلامحسین یوسفی»

کسی دید صحرای محشر به خواب مس تــــفــــته روی زمین زآفتاب

«بوستان - بیت ۱۵۷۷»

مس تفته: اشاره دارد به آیه ۳۵ از سوره رحمن: «يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاشٍ فَلَا

تَنْتَصِرَانِ - «بر شما جن و انس پاره ای از آتش و مس گذاخته فرستاده می شود و از شما جانبداری و مددکاری نمی شود»

«شرح بوستان - دکتر محمد خزائلی».

چو گربه نوازی، کبوتر بَرَد چو فربه کنی گرگ، یوسف دَرَد
«بوستان - بیت ۱۶۱۰»

اشاره دارد به ادعای برادران یوسف (ع) که به پدرشان گفتند که گرگ او را دریده است.
سلاطین عزلت، گدایان حَی منازل شناسان گم کرده پی
«بوستان - بیت ۱۶۳۰»

مصرع اول اشاره دارد به آیه ۱۵ از سوره فاطر: «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»

«شرح بوستان - دکتر محمد خزائلی»

نگه دار از تباب آتش خلیل چو تابوت موسی ز غرقاب نیل
«بوستان - بیت ۱۸۴۸»

مصرع اول اشاره است به سرگذشت در آتش افکندن ابراهیم (ع) به فرمان نمرود که با اراده خداوند آتش بر ابراهیم (ع) سرد شد و تبدیل به گلستان گشت.

تابوت موسی: اشاره دارد به سرگذشت موسی (ع) که مادرش ۳ ماه پس از تولد او را در صندوقی نهاد و به رود نیل افکند تا فرعون او را از میان نبرد. کودک به دست ملازمان فرعون افتاد اما خداوند محبت موسی را در دل همسر فرعون افکند و او کودک را به فرزندی پذیرفت و موسی از کشته شدن نجات یافت.

شتر را چو شور طرب در سرست اگر آدمسی را نباشد خَرست
«بوستان - بیت ۱۹۲۰»

اشاره است به قصه ای که چند تن از عرفا حکایت کرده اند، و داستان آن در «کشف

المحجوب هجویری» و چند کتاب دیگر آمده. خلاصه آن اینست که غلامی با آواز خوش، شتران خواجه خود را با باری گران با سرعتی بیش از حد راه می برد به قسمی که همه از پا درمی آیند.

عارف از شنیدن قصه شگفتی می آورد و خواجه فرمان می دهد که غلام آواز بخواند، شتران با شنیدن آواز خوش او، رَسَن می بَرند و به رقص در می آیند.

«شرح بوستان - دکتر محمد خزائلی»

مَرا چُون خلیل آتشی در دل است که پنداری این شعله بر من گل است
«بوستان - بیت ۱۹۴۲»

اشاره دارد به ماجرای حضرت ابراهیم (ع) که او را به امر نمرود به آتش انداختند، ولی آتش بر او تبدیل به گلستان شد.

که زَنهار از این مَکرو دَستان و رِیو بَجای سَلیمان نشستن چو دیو
«بوستان - بیت ۲۴۳۳»

تلمیحی دارد به داستان دیوی که خود را به صورت سلیمان درآورد و انگشتر سلیمان را که اسم اعظم الهی بر آن نقش بسته بود، در ربود و چندی بجای سلیمان نشست و فرمان راندا تا اینکه امر آشکارگشت، دیو بگریخت و انگشتر به دست سلیمان افتاد.

خدا را ندانست و طاعت نکرد که بر ریخت و روزی قناعت نکرد
«بوستان - بیت ۲۷۰۳»

مصرع دوم اشاره دارد به آیه ۷ از سوره ابراهیم: «وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ».

«شرح بوستان - دکتر محمد خزائلی»

خوَر و مَـاء و پروین برای تو آند قنـادیل، سقـف سـرای تو آند
«بوستان - بیت ۳۳۸۳»

مضمون بیت اشاره است به آیه ۵ از سوره ملک: «وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ»

«و ما آسمان دنیا را به چراغها «ستارگان» زینت دادیم»

«بوستان سعدی - دکتر غلامحسین یوسفی»

شب آنجا بـبودم بـه فرمان پیر چو بیژن بـه چاه بلا در اسیر

«بوستان - بیت ۳۵۰۶»

تلمیحی دارد به سرگذشت بیژن پهلوان ایرانی پسر «گیو» و عاشق شدن او بر منیژه دختر افراسیاب و آگاهی یافتن افراسیاب از این کار و زندانی کردن بیژن در چاه و سرانجام نجات وی به دست رستم که داستان آن به تفصیل در شاهنامه آمده است.

گـننه عـفو کـرد آل یـعقوب را که مـعنی بُود صـورت خـوب را

«بوستان - بیت ۴۰۰۶»

اشاره به ماجرای حضرت یوسف دارد که برادران خود را عفو نمود، که در پایان قصه یوسف در قرآن مجید یاد شده است.

گـرش بـیـنی و دـست از تُـرنـج بـشـنـاسی روا بُود که مـلامت کـنی زلیخا را

«غزل ۵ - بیت ۳»

زلیخا نام زن عزیز مصر است که بر جمال یوسف (ع) شیفته گشت و چون زنان به ملامت وی زبان گشودند، زلیخا مجلسی بساخت و به هر یک از زنان کاردی و ترنجی داد و به یوسف گفت: بر ایشان بیرون آی، چون زنان یوسف را دیدند در چشمشان بزرگ آمد و دستهای خود را بردند. برای تفصیل بیشتر نگاه کنید به قرآن کریم آیه ۳۲ و ۳۳ سوره یوسف.

«دیوان غزلیات سعدی - به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر - ج ۱ - ص ۹»

ای کـاش بـر فـتـادی بـر قـع زـروی لـیلی تا مـدعی نـماندی مـجنون مـبتلا را

«غزل ۷ - بیت ۱۰»

در این بیت میان کلمات لیلی و مجنون صنعت تلمیح بکار رفته است.

عاقلان خوشه چین از سر لیلی غافلند این کرامت نیست جز مجنونِ خرمن سوز را
«غزل ۱۲ - بیت ۶»

در این بیت میان کلمات لیلی و مجنون صنعت تلمیح بکار رفته است.

از مایه بیچارگی قطمیر مردم می شود ماخولیای مهتری سگ می کند بلعام را
«غزل ۱۵ - بیت ۴»

قطمیر: نام سگ اصحاب کهف و بلعام نام یکی از علمای زمان حضرت موسی می باشد.

کاش آنان که عیب من جستند رویت ای دلستان بـدیدندی
تا بجای ترنج در نظرت بسی خبر دستها بریدندی
«گلستان - باب پنجم»

این ابیات به قصه زلیخا و یوسف اشاره دارد که در قرآن مجید خلال سوره یوسف مذکور است.

اگر بریان کنند بهرام، گوری نه چون پای ملخ باشد زموری
«گلستان - باب دوم»

مصرع دوم اشاره به داستانی دارد که در هنگام بار عمومی حضرت سلیمان، هر یک از جانوران هدیه ای آوردند و مور، ران ملخی را بحضور آورد.

بهاء روی تو بازار ماه و خور شکست چنانکه معجز موسی طلسم جادو را
«غزل ۱۹ - بیت ۹»

در مصرع دوم آرایه تلمیح هست.

بر ماجرای خسرو و شیرین قلم کشید شوری که در میان من است و میان دوست
«غزل ۱۰۲ - بیت ۳»

این بیت اشاره به داستان مشهور خسرو و شیرین دارد.

آنکه من در قلم قدرت او حیرانم هیچ مخلوق ندانم که در او حیران است
«غزل ۱۲۲ - بیت ۸»

اشاره دارد به سخن علی (ع) که می‌فرماید: «اللَّهُمَّ زِدْنِي فِيكَ تَحْيَرًا» (بار خدایا سرگشتگی مرا در عظمت خود افزون ساز).
«دیوان غزلیات سعدی - خطیب رهبر»

هر که را گم شدست یوسف دل گویو ببین در چه زرخدانت
«غزل ۱۴۵ - بیت ۲»

تلمیحی دارد به داستان حضرت یوسف و افکندن برادران، وی را از حسد در چاه که به تفصیل داستان آن در قرآن کریم در سوره یوسف آمده است.

هان تا لب شیرین نستاند دلت از دست کسان کز غم او کوه گرفت از کمرافتاد
«غزل ۱۵۵ - بیت ۶»

تلمیحی دارد به داستان شیرین و فرهاد که چون قاصد نافر جام گوی سنگدل خبر مرگ شیرین را به فرهاد داد، از طاق کوه فروافتاد و جان سپرد.
«دیوان غزلیات - خطیب رهبر»
مرا شکر منه و گل مریز در مجلس میان خسرو و شیرین شکر کجا گنجد؟
«غزل ۱۵۹ - بیت ۴»

این بیت اشاره به داستان مشهور خسرو و شیرین و شکر معشوقه دیگر خسرو دارد به تشویش قیامت در، که یار از یار بگریزد مُحَبّ از خاک برخیزد، محبت همچنان دارد
«غزل ۱۷۰ - بیت ۷»

اشاره‌ای به آیه ۳۵ سوره عبس دارد: «يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ أَخْبِهِ» (روزی که مرد از برادر خود گریزد).

«دیوان غزلیات سعدی - خطیب رهبر»

به کُنَج غاری عزلت‌گزینم از همه خلق گر آن لطیف جهان، یار غار ما باشد

«غزل ۱۹۲ - بیت ۳»

یار غار تلمیحی دارد به ابوبکر صدیق ملقب به صاحب غار که با پیامبر گرامی اسلام در هنگام هجرت در میان غاری سه روز متواری بود و از آن پس یار غار به کنایه به معنی (یار راستین) بکار رفت.

«دیوان غزلیات سعدی - خطیب رهبر»

زیبداگر طلب کند عزت ملک مصر دل آنکه هزار یوسفش بنده جاه و مال شد

«غزل ۱۲۰ - بیت ۵»

این بیت اشاره به داستان حضرت یوسف دارد که عزیز مصر شد.

این لطف بین که با گل آدم سرشته‌اند وین روح بین که در تن آدم دمیده‌اند

«غزل ۲۲۵ - بیت ۱۰»

اشاره دارد به آیه «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (دمیدم در وی (آدم) از روح خودم).

قاضی شهر عاشقان باید که به یک شاهد اختصار کند

«غزل ۲۳۷ - بیت ۷»

این بیت تلمیحی دارد به مسأله شهادت؛ که به حکم شرع باید دو شاهد عادل گواهی دهند.

«دیوان غزلیات سعدی - خطیب رهبر»

سحر، گویند: حرامست در این عهد و لیک چشم آن کرد که هاروت به بابل نکند

«غزل ۲۴۰ - بیت ۳»

هاروت و ماروت لقب دو فرشته است، که چون آدمی را مقرب درگاه الهی یافتند با یکدیگر به نجوا پرداختند. پروردگار آنها را با نهی از چهار چیز: شرک، قتل نفس، زنا، باده نوشی به صورت بشر به زمین فرستاد ولی آنان در زمین به فریب زنی گرفتار آمدند و نافرمانی کردند

و به کیفر این عصیان خداوند آنان را در چاه بابل معلق داشت و گویند اگر کسی به سر آن چاه رود به وی جادوگری آموزند.

«دیوان غزلیات سعدی - خطیب رهبر»

خون صاحب‌نظران ریختی، ای کعبه حُسن قتل اینان که روا داشت که صید حَرَمند

«غزل ۲۴۶ - بیت ۳»

این بیت تلمیحی دارد به پیرامون خانه کعبه که تا مسافت معین از اطراف خانه خدا حَرَم است و صید در آن حریم به حکم شرع روانیست.

فَتَنَةُ سامریش در نظر شور انگیز نَفَس عیسویش در لب شکر خا بود

«غزل ۲۵۶ - بیت ۶»

در این بیت صنعت تلمیح است. زیرامنظور از سامری در مصراع اول نام ساحری است که گوساله‌ای از زر و سیم ساخته بود که بانگی از آن بر می آمد و گروهی بسیار از امت موسی را فریفت و به گوساله پرستی واداشت و منظور از نَفَس عیسوی دم جان بخش حضرت عیسی است که مردگان را باز زنده می کرد.

آن کَزَبِلا بترسد و از قتل غم خُورَد او عاقل است و شیوه مجنون دگر بُورَد

«غزل ۲۵۷ - بیت ۱۰»

این بیت اشاره ای به ماجرای مجنون عاشق دارد.

پاره گرداند زلیخای صبا صبحدم بر یوسف گل پیرهن

«غزل ۴۴۴ - بیت ۱۲»

تلمیحی دارد به داستان شیفتگی زلیخا بر یوسف و آمد و رفت کردن زلیخا به نزد یوسف و بستن درهای خانه و خواهش کار ناروا و گریختن و روی بر تافتن یوسف از وی و دریده شدن جامه یوسف از پس سر به هنگام گریز به دست زلیخا. (نگاه کنید به قرآن کریم آیه ۲۶ سوره یوسف)

به گنج شایگان افتاده بودم ندانستم که برگنجد ماران

«غزل ۴۵۲ - بیت ۶»

در مصراع دوم صنعت تلمیح بکار رفته است، زیرا قدا اعتقاد داشتند که هر جا گنجی است ماری بر سر آن خفته است.

از آب و گِل چنین صورت که دیدست؟ تعالی خالق الانسان من طین

«غزل ۴۷۵ - بیت ۶»

تلمیحی دارد به آیه ۷ سوره سجده: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ وَ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ»

«آن که نیکو آفرید هر چه خلق کرد و آفرینش آدمی را از گِل آغاز کرد».

در شکنج سر زلف تو دریغا دل من که گرفتار دو ماست بدین ضحاکِ

«غزل ۵۸۹ - بیت ۸»

تلمیحی دارد به ضحاک مار دوش پادشاه بیداد گر که در شاهنامه فردوسی از سرگذشت او سُخن رفته است.

چنان رمند و دمند اهل بدعت از نظرش که از مسیحا دجال و از عمر شیطان

«از قصاید سعدی»

بنا به روایات اسلامی دجال در آخر الزمان قبل از مهدی موعود ظهور می کند. و در روایات مسیحی نیز از «دجال» گفتگو شده، و مسیحیان معتقدند که وی در آخر الزمان پیش از رجعت مسیح ظاهر می شود و فتنه و فساد می انگیزد. گفته اند: دجال خود را در لباس مسیح به مردم عرضه خواهد کرد. این مسیح کاذب در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و بر ضد مسیح خواهد جنگید و به دست مسیح کشته خواهد شد.

«گزیده قصاید سعدی - دکتر جعفر شعار»

اگر سفینه شعرم روان بُود نه عجب که می‌رود به سرم از تنورِ دلِ طوفان

«از قصاید سعدی»

اشاره به داستان نوح و طوفان او که از فُوران آب از تنور پیرزنی آغاز شد، و مؤمنان به وسیلهٔ سفینهٔ نوح نجات یافتند و سرانجام سفینه بر کوه جُودی نشست.

بی سگهٔ قبول تو ضرب عمل دغل بی خاتم رضای توسعی امل هبا

«از قصاید سعدی»

اشاره به آیه «وَقَدْ مَنَّا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا» یعنی آوردیم (در روز قیامت) آن کارهایی را که کرده بودند، و آنها را گرد و غبار پراکنده ساختیم.

(اعمال گنهکاران به سان غبار پراکنده است. - قرآن مجید، سورهٔ ۲۵، فرقان، آیهٔ ۲۳)

«گزیدهٔ قصاید سعدی - دکتر جعفر شعار»

چه غم دیوارامت را که دارد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

«دیباچهٔ گلستان سعدی»

تلمیحی به ماجرای حضرت نوح و طوفان دارد.

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی

«گلستان - باب دوم»

این بیت اشاره دارد به هنگامی که یوسف پیراهن خود را از مصر برای پدر نابینای خویش فرستاد و یعقوب بوی پیراهن را پیش از آنکه به کنعان رسد استشمام کرد و چون پیراهن به دستش رسید بر دیده‌اش گذاشت و دیده‌اش روشن شد.

«تنسيق الصفات»

«آن است که برای یک چیز صفات متوالی پی در پی بیاورند».^(۱)

خداوند بخشنده دستگیر کریم خطا بخش پوزش پذیر

«بوستان - بیت ۲»

جوان جوان بخت روشن ضمیر به دولت جوان و به تدبیر پیر

«بوستان - بیت ۱۷۶»

سپهدار و گردن کش و پیلتن نکو روی و دانا و شمشیر زن

«بوستان - بیت ۶۵۸»

اول دفتر بنام ایزد دانا صانع پروردگار حق توانا

اکبر و اعظم، خدای عالم و آدم صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

«غزل ۱ - ابیات ۲ و ۱»

نگارین روی و شیرین خوی و عنبر بوی و سیمین تن چه خوش بودی در آغوشم، اگر یارای آنستی

«غزل ۲۵۲ - بیت ۳»

مرا دلیست گرفتار عشق دلداری سمن بری، صنمی، گلرخی، جفاکاری

ستمگری، شغبی، فتنه‌ای، دل آشوبی هنروری، عجبی، طرفه‌ای، جگرخواری

بنفشه زلفی، نسرين بری، سمن بوئی که ماه را برحسنش نماند بازاری

همای فرّی، طاووس حسن و طوطی نطق به گاه جلوه‌گری چون تذرو رفتاری

«غزل ۵۶۴ - ابیات ۱ تا ۴»

شَفِیعُ مُطَاعٌ نَبِیُّ کَرِیم نَسِیمُ جَسِیمُ بَسِیمُ وَ سِیمُ

«از دیباچه گلستان سعدی»

«تهکم»

«آن است که لفظی را در ضدّ معنی خویش استعمال کنند برای استهزا، چنانچه مجنون را عاقل و زنگی را کافور گویند.»^(۱)

الحق امانای مال ایستام همچون تو حلال زاده بایند
اطفال عزیز نیاز پرورد از دست تو دست بر خدایبند
طفلان ترا پدر بمیراد تا جور وصی بسیازمایند
«از صاحبیه سعدی»

در حالت خُردی با مادر و پدر چنین معاملت کرده‌اند لا جَرَم در بزرگی چنین مُقَبِّلند و محبوب.

(گلستان - باب هفتم)

مقبل و محبوب به طریق طنز گفته شده و معنای ضدّ آنها مدّ نظر است، یعنی چنین شوربخت و بدبختند. این نوع کاربرد در بدیع صنعت شمرده شده و تهکم نام دارد.

«گلستان - دکتر حسن انوری - ص ۲۵۸»

زهی زمانه ناپایدار عهد شکن چه دوستی است که با دوستان نمی‌پایی؟
«از تصایید سعدی»

«جمع»

«آن است که چند چیز را در یک صفت جمع کنند که آن را جامع گویند».^(۱)

روی خوش و آواز خوش دارند هر یک لذتی بنگر که لذت چون بُود محبوب خوش آواز را
چشمان ترک و ابروان جان را به ناوک می‌زنند یارب که داده‌است این کمان آن ترک تیرانداز را
«غزل ۱۱ - ابیات ۵ و ۴»
همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت و آنچه در خواب نشد، چشم من و پروین است
«غزل ۸۷ - بیت ۴»

برخودم گریه می‌آید و بر خنده تو تا تبسم چه کنی بیخبر از مَبْسَمِ دوست
«غزل ۹۹ - بیت ۲»
من و تو هر دو خواجه تاشانیم ببنده بازارگاه سلطانیم
«گلستان - باب دوم»
ابرو بادو مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
«دیباچه گلستان سعدی»
هر کجا چشمه‌ای بود شیرین مردم و مرغ و مور گرد آیند
«گلستان - باب اول»



من و چند سالوک صحرا نورد برفتم قاصد به دیدار مرد

«بوستان - بیت ۱۳۷۲»

آدمیزاد اگر در طرب آید نه عجب سرو در باغ، به رقص آمده و بید و چنار

«از قصاید سعدی»

«جمع با تفریق»

«آن است که ابتدا چند چیز را در یک صفت یا یک تشبیه جمع کنند و بعد ما بین آنها از جهتی دیگر جدایی افکنند».^(۱)

شَبَها مَن و شَمع می‌گدازیم این است که سوز مَن نهانست

«غزل ۷۹ - بیت ۴»

مَنم امروز و تو انگشت نمای زن و مرد مَن به شیرین سخنی، تو به نکویی مشهور

«غزل ۳۰۲ - بیت ۱۰»

«جمع با تقسیم»

«آن است که در ابتدا چند چیز را در یک صفت جمع و بعد آنها را تقسیم کنند، به عبارت دیگر جمع ما بین صفت جمع است با تقسیم».^(۱)

دو کس چه کنند از پی خاص و عام یکی نیک محضر، دگر زشت نام
یکی تشنه راتا کند تازه حلق دگر تا بگردن در افستند خلق

«بوستان - آیات ۷۳۲ و ۷۳۱»

و حکما گفته‌اند: چهار کس از چهار کس بجان به رنجند: حرامی از سلطان و دزد از پاسبان و فاسق از نماز و روسپی از مُحْتَسَب.

دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی‌فایده کردند: یکی آن که اندوخت و نخورد و دیگر آنکه آموخت و نکرد.

«گلستان - باب هشتم»

سه چیز، بی‌سه چیز پایدار نماند: مال، بی‌تجارت و علم، بی‌بحث و ملک، بی‌سیاست.

«گلستان - باب هشتم»

دو کس مُردند و تحسّر بردند: یکی آنکه داشت و نخورد و دیگر آنکه دانست و نکرد.

دو کس دشمن ملک و دینند: پادشاه بی‌حلم و زاهد بی‌علم.

«گلستان - باب هشتم»

دو چیز مُحال عقل است: خوردن بیش از رزق مقسوم و مُردن پیش از وقت معلوم.

«گلستان - باب هشتم»

«حسن اعتذار»

«آن است که گوینده در مقام پوزش عذری بیاورد که بر لطایف کلام بیفزاید».^(۱)

نه فراموشیم از ذکر تو خاموش نشاند که در اندیشه اوصاف تو حیران بودم

«غزل ۳۷۹ - بیت ۲»

نه خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم همه بر سر زبانند و تو در میان جانی

«غزل ۶۱۷ - بیت ۷»

«حسن تعلیل»

«آن است که برای صفتی یا مطلبی که در سخن آورده‌اند، علتی ذکر کنند که با آن مطلب مناسب لطیف داشته باشد و بیشتر ادبا شرط کرده‌اند که این علت ادعایی باشد نه حقیقی».^(۱)

دلم خـانـه مـهر یـار است و بـس از آن مـنـی نـگنـجـد در آن کـسین کـس

«بوستان - بیت ۲۳۹۷»

در این بیت آرایه حُسن تعلیل است.

عـجـب نـیـسـت بـر خـاک اگـر گـل شـکـفـت کـه چـنـدین گـل انـدام در خـاک خـفـت

«بوستان - بیت ۳۸۹۳»

شاعر علت روئیدن گلها را در خاک خفتن گل اندامان دانسته است، در حالی که ارتباطی میان این دو امر نیست.

گـر شـاهـدان نـه دنیـی و دینـی مـی بـرنـد و عـقـل پـس زـاهـدان بـرای چـه خـلوت گـزیدـه انـد؟

«غزل ۲۲۵ - بیت ۲»

در بیت آرایه حسن تعلیل هست؛ خلوت گزیدن زاهدان را از آن سبب می‌داند که از شاهدان (= زیبا رویان)، که دنیا و دین و عقل را غارت می‌کنند، در امان باشند

«گزیده غزلیات سعدی - حسن انوری - ص ۱۹۳»

به سرو گفت کسی میوه‌ای نمی‌آری جواب داد که آزادگان تهی دستند
 «غزل ۲۲۶ - بیت ۱۰»

در این بیت آرایه حسن تعلیل هست.

امید هست که روی ملال در نکشد از این سبب که گلستان نه جای دلتنگی است
 «دیباچه گلستان»

در این بیت حسن تعلیل بکار رفته، زیرا برای روی در هم نکشیدن اتابک، علتی زیبا بیان شده است.

هیچ دانی که آب دیده‌ی پیر از دو چشم جوان چرا نچکد
 برف بر بام سالخورده‌ی ماست آب در خانه‌ی شما نچکد
 «از صاحبیه سعدی»

نه خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم همه بر سر زبانند و تو در میان جانی
 «غزل ۶۱۷ - بیت ۷»

بگفت ای هوادار مسکین من برفت انگبین یار شیرین من
 چو شیرینی از من بدر می‌رود چو فراهم آتش به سر می‌رود
 «بوستان - ابیات ۱۹۶۷ و ۱۹۶۶»

تا نه تاریک بُود سایه‌ی انبوه درخت زیر هر برگ چراغی بنهد از گل نار
 «از قصاید سعدی»

«حسن طلب»

«حسن طلب یا ادب سؤال یا براعت طلب آن است که گوینده درخواست خود را با رعایت کمال ادب و کلماتی زیبا و الفاظی روان و معانی پسندیده بیان نماید».^(۱)

به دولتت همه افتادگان بلند شدند چو آفتاب که بر آسمان برد شبنم
مگر کمینۀ آحاد بندگان سعدی که سعیش از همه بیش است و حظّش از همه کم
«از قصاید سعدی»

«حسن مطلع»

«آن است که مطلع قصیده و غزل یا مقدمه و پیش در آمد مقاله و خطابه و سخنرانی را چندان شیوا و مطبوع و دلپسند بیاورند که شنونده را برای شنیدن باقی سخن نظم یا نثر تشویق کند و در طبع و حال او رغبت و نشاط استماع و توجه به گفتار گوینده برافزاید».^(۱)

توانگری نه به مال است پیش اهل کمال که مال تا لب گورست و بعد از آن اعمال
«از قصاید سعدی»

اگر مطالعه خواهد کسی بهشت برین را بیا مطالعه کن گو به نو بهار زمین را
«از قصاید سعدی»

جهان بر آب نهادست و زندگی بر باد غلام همت آنم که دل بر او نهاد
«از قصاید سعدی»

فضل خدای را که تواند شمار کرد یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد
«از قصاید سعدی»

دریغ روز جوانی و عهد برنائی نشاط کودکی و عیش خویشتن رائی
«از قصاید سعدی»

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی ز بهار بد مکن که نکردست عاقلی
«از قصاید سعدی»

- من ندانستم از اوّل که تو بی مهر و وفایی عهد نایستن از آن به که ببندی و نپایی
 «غزل ۵۰۹ - بیت ۱»
- تو از هر در که باز آیی بدین خوبی و زیبایی دری باشد که از رحمت به روی خلق بگشایی
 «غزل ۵۰۱ - بیت ۱»
- مشتاقی و صبوری از حد گذشت، یارا گسّر تو شکیب داری، طاقت نماند ما را
 «غزل ۷ - بیت ۱»
- ای ساربان آهسته رو کارام جانم می رود وان دل که با خود داشتم، با دلستانم می رود
 «غزل ۲۶۸ - بیت ۱»
- به نوبتند ملوک اندرین سپنج سرای کنون که نوبت تُست ای ملک به عدل گرای
 «از قصاید سعدی»

«حسن مقطع»

«حُسن مقطع که آن را حُسن ختام نیز گفته‌اند، آن است که در پایان قصیده و غزل بیتی شیوا و نیکو بیاورند، و همچنین مقاله و خطابه و سخنرانی را با عبارتی ختم کنند که در روی شنونده و خواننده اثر خوش و نیک باقی بگذارد چندانکه لذت آن در طبع او بماند، و اگر در اثناء سخن بیتی ناخوش یا عبارتی ناپسند رفته است، اثرش از روح شنونده زایل گردد و اهمّیت حُسن مقطع در نظم و نثر، مانند حُسن مطلع و حُسن تخلّص است»^(۱).

من دگر شعر نخواهم که نویسم که مگس زحمت می‌دهد از بس که سخن شیرین است
«غزل ۸۷ - بیت ۱۰»

سعدی، زخود برون شوگر مرد راه عشقی کانکس رسید در وی، کز خود قدم برون زد
«غزل ۱۸۶ - بیت ۷»

چو فرهاد از جهان بیرون به تلخی می‌رود سعدی و لیکن شور شیرینش بماند تا جهان باشد
«غزل ۱۹۶ - بیت ۱۱»

«حشو ملیح»

«آن است که هر چند شعر در معنی بدان محتاج نباشد در عذوبت آن بیفزاید و آنرا رونقی دیگر دهد».^(۱)

یکی پند می‌گفت فرزند را نگره دار پند خردمند را
مکن جور بر خردکان ای پسر که یک روزت افتد بزرگی به سر
«بوستان - ابیات ۷۵۵ و ۷۵۴»

مصراع دوم بیت اول حشو ملیح است.

خلق گویند: برو، دل به هوای دیگری ده نکنم، خاصه در ایام اتابک دو هوایی
«غزل ۵۰۹ - بیت ۱۲»

در مصراع دوم «خاصه در ایام اتابک» حشو ملیح است.

بدم گفتمی و خرسندم، عفاک الله، نکو گفتمی سگم خواندی و خشنودم، جزاک الله، کرم کرد
«غزل ۵۳۶ - بیت ۳»

در این بیت «عفاک الله» و «جزاک الله» حشو ملیح است.

بُتک را یکی بسوسه دادم به دست که لعنت بر او باد و بر بت پرست
«بوستان - بیت ۳۵۲۸»

۱- المعجم فی معاییر اشعار العجم - شمس الدین محمد بن قیس الرازی - به کوشش دکتر سیروس شمیسا -

مصراع دوم حشو ملیح است.

بخت نیکت به منتهای امید برساناد و چشم بد مرساد

«غزل ۱۵۴ - بیت ۴»

«چشم بد مرساد» حشو ملیح است.

ز عهد پدر یادم آید همی که باران رحمت بر او هر دمی

«بوستان - بیت ۳۷۵۱»

در مصراع دوم، فعل جمله به قرینه حذف شده، و جمله حشو ملیح است.

چشم بد اندیش که برکنده باد عیب نماید هنرش در نظر

«گلستان - باب پنجم»

«که برکنده باد» حشو ملیح است.

«سؤال و جواب»

«آن است که شاعر در منظومه ای مطالب یا وقایعی را در لباس پرسش و پاسخ مطرح کند. در این صنعت هرگاه نظریکی از طرفین، مخالف رأی و نظر دیگری باشد آن را صنعت «مناظره» دانند.»^(۱)

بگفت ارخسوری زخم چوگان اوی بگفتا: به پایش درافتم چو گوی
«بوستان - بیت ۱۶۷۵»

چشم گریان مرا حال بگفتم به طیب گفت: یکبار ببوس آن دهن خندان را
«غزل ۱۷ - بیت ۷»

گفتم لب تو را که دل من تو بُرده‌ای گفتا: کدام دل، چه نشان، کی، کجا، که بُرد؟
«غزل ۱۷۵ - بیت ۴»

زبان در دهان ای خردمند چیست؟ کلید در گنج صاحب هنر
«دیباچه گلستان سعدی»

سؤال کردم و گفتم: جمالِ روی تو را چه شد که مورچه بر گرد ماه جوشیده‌ست؟
جواب داد: ندانم چه بود رویم را مگر به ماتمِ حُسنم سیاه پوشیده‌ست
«گلستان - باب پنجم»

۱- صنایع ادبی - سال دوم مرکز تربیت معلم - رشته ادبیات فارسی - دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی درسی - وزارت آموزش و پرورش ۱۳۶۵ - ص ۹۰

«لَفّ و نشر»

«در لغت به معنی پیچیدن و گسترده شدن است و در اصطلاح علم بدیع آن است که نخست چند چیز یاد می‌کنند (لَفّ) و آنگاه چند چیز دیگر که هر یک از آنها مربوط به یکی از دسته نخست است، می‌آورند (نشر). لَفّ و نشر چند گونه است:

۱ - لَفّ و نشر مرتّب: آن است که هر یک از دسته دوم به ترتیب به چیزی از دسته اول مربوط باشد. مانند:»^(۱)

مهمتا کن روزی مـ و مور و گـر چـند بی دست و پایند و زور
«بوستان - بیت ۴۰»

در این بیت لَفّ و نشر مرتّب وجود دارد یعنی مار بی دست و پا و مور بی زور است.
دل و کشـورت جـمع و مـعمور باد ز مُـلکت پـراکـندگی دور باد
«بوستان - بیت ۱۶۶»

در مصراع اول صنعت لَفّ و نشر مرتّب به کار رفته است و ترتیب اصلی چنین است:
دلت مجموع باد و کشورت آبادان.

امین و بدانـدیش طـشتند و مور نشاید در او رخنه کردن به زور
«بوستان - بیت ۳۴۳»

در مصراع اول لَف و نشر مرتب بکار رفته است، یعنی امین همچو طشت است و بداندیش مانند مور.

بِه تیغ از غرض برندارند چنگ که پرهیز و عشق آبگینه است و سنگ
«بوستان - بیت ۱۷۱۶»

در مصراع دوم لَف و نشر مرتب است. یعنی پرهیز مثل آبگینه و عشق مثل سنگ است.
بِه خُردی دَرَش زجر و تعلیم کن به نیک و بدش وعده و بیم کن
«بوستان - بیت ۳۱۶۰»

در مصراع دوم لَف و نشر مرتب هست.
بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس حد همین است سخندانی و زیبائی را
«غزل ۲۰ - بیت ۹»

در این بیت آرایه لَف و نشر مرتب بکار رفته است.
غلام آن لب ضحاک و چشم فتانم که کید سحر به ضحاک و سامری آموخت
«غزل ۳۲ - بیت ۲»

در این بیت آرایه لَف و نشر مرتب هست.
همچو جنگم سر تسلیم و ارادت در پیش تو به هر ضرب که خواهی بزن و بنوازم
«غزل ۳۹۷ - بیت ۴»

در این بیت آرایه لَف و نشر مرتب هست: سر تسلیم در پیش است تا بزنی؛ سر ارادت در پیش است تا بنوازی.

مپندار اگر شیر و گر روبهی کز اینان به مردی و حیلت رهی
«بوستان - بیت ۳۲۴۵»

در بیت لف و نشر مرتب هست.

گفتی: به غم بنشین یا از سر جان برخیز فرمان بَرمت جانا، بنشینم و برخیزم

«غزل ۴۰۱ - بیت ۷»

در بیت آرایهٔ لَف و نشر مرتب در «بنشینم و برخیزم» هست: یعنی به غمت می‌نشینم و از سر جان بر می‌خیزم.

عمر سعدی، گر سر آید در حدیث عشق، شاید کو نخواهد ماند بی شک، وین بماند یادگاری

«غزل ۵۶۱ - بیت ۱۲»

در این بیت صنعت لَف و نشر مرتب بکار رفته است.

وقتی کمند زلفت دیگر کمان ابرو این می‌کشد به زورم آن می‌کشد به زاری

«غزل ۵۵۹ - بیت ۷»

در این بیت صنعت لَف و نشر مرتب بکار رفته است.

خلاف راه صواب است و نقض رأی اولوالالباب که ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام.

«دیباچه گلستان سعدی»

در این جمله لَف و نشر مرتب هست: ذوالفقار علی در نیام بودن بر خلاف صواب باشد و زبان سعدی در کام بودن، نقض رأی اولوالالباب.

روضهٔ ماءِ نَهرها سلسال دوحهٔ سَجْع طَیرها موزون

آن پَر از لاله های رنگارنگ وین پَر از میوه های گوناگون

«دیباچه گلستان سعدی»

در این ابیات لَف و نشر مرتب بکار رفته است.

سخن آنگه کند حکیم آغاز یا سر انگشت سوی لقمه دراز

که ز ناگفتنش خلل زاید یا ز ناخوردنش به جان آید

لاجرم حکمتش بُود گفتار خوردنش تندرستی آرد بار

«گلستان - باب سوم»

در این سه بیت لَف و نشر مرتب هست.

دو کس دشمن مُلک و دینند: پادشاه بی حلم و زاهد بی علم.

«گلستان - باب هشتم»

صفت لَف و نشر مرتب بکار رفته است.

به دوستی پادشاهان اعتماد نتوان کرد و بر آواز خوش کودکان، که آن به خیالی مبدل شود. و این به خوابی متغیر گردد.

«گلستان - باب هشتم»

در این جملات صنعت لَف و نشر مرتب هست.

۲ - لَف و نشر مشوَش:

آن است که ارتباط موارد یاد شده در قسمت اول و دوم نا مرتب و آشفته باشد مانند:

آن نه زلف است و بناگوش که روزاست و شب است وان نه بالای صنوبر که درخت رطب است

«غزل ۵۱ - بیت ۱»

در این بیت آرایه لَف و نشر مشوَش است.

روی و چشمی دارم اندر مهر او کاین گهر می ریزد، آن زر می زند

«غزل ۲۳۴ - بیت ۵»

در این بیت آرایه لَف و نشر مشوَش است.

سگ و دربان چو یافتند غریب این گریبانش گیرد، آن دامن

«گلستان - باب اول»

در بیت لَف و نشر مشوَش است.

«مدرج»

«مدرج که مُدْرَج هم گویند، در لغت مأخوذ از ادراج به معنی در هم نوردیدن و به هم پیچیدن جامه و نامه، و نیز به معنی باز بستن و آمیختن دو چیز به یکدیگر، و در اصطلاح آن است که کلمه‌ای در وسط دو مصراع واقع شود، چنان که بخشی از آن متعلق به مصراع اول و بخشی متعلق به مصراع دوم باشد».^(۱)

مَا مَرَّ مِنْ ذِكْرِ الْجَمِّ بِمَشْمَعِي لَوْ سَمِعْتَ وَزُقَ الْجَمِّ صَاخَتْ مَعِي
يَا مَغْشَرَ الْخُلَّانِ قُولُوا لِنُغَا- فَيَ لَسْتَ تَذَرِي مَا بِقَلْبِ الْمُوجِعِ

«گلستان - باب پنجم»

مُغَافِي اسم مفعول است از معافاة مصدر باب مفاعلة و به معنی عافیت دادن و نگهداشتن از رنج و بیماری است. در بیت دوم چون بخشی از کلمه مغافی در مصراع اول و بخشی از آن جز مصراع دوم است اینگونه ابیات را در اصطلاح علم بدیع مدرج گویند.

معنی ابیات: آنچه از یاد کرد مرغزار خاص (اقامتگاه معشوقه) [از ملامتگران] به گوش من رسید اگر کبوتران آن مرغزار می شنیدند با من به فریاد و ناله در می آمدند. ای گروه دوستان، به آن کسی که در عافیت و تندرست است بگوئید: تو از دل دردمند خبر نداری.

«گلستان سعدی - دکتر غلامحسین یوسفی - ص ۴۵۵»

«مذهب کلامی»

«آن است که سخن را با دلیل و برهان عقلی یا خطابی و ذکر امور مسلم غیر قابل انکار چنان اثبات کنند که موجب تصدیق شنونده باشد».^(۱)

سپاهی که عاصی شود در امیر	ورا تاتوانی به خدمت مگیر
ندانست سالار خود را سپاس	تورا هم ندارد، زغدرش هراس
به سوگند و عهد استوارش مدار	نگهبان پنهان بر او بر گمار

«بوستان - ابیات ۶ و ۱۱۰۴»

در این ابیات آرایه مذهب کلامی است.

هیچ دانسی تا خرد به یاروان	من بگویم گر بداری استوار
آدمی را عقل باید در بدن	ورنه جان در کالبد دارد حمار

«از قصاید سعدی»

در این ابیات آرایه مذهب کلامی است.

«مراعات النّظیر = تناسب»

«آوردن دو یا چند کلمه است که با هم مناسبتی داشته باشند، مانند آوردن گُل، بلبل و گلستان در یک بیت یا یک مصراع.

مراعات النّظیر متداول ترین صنعت بدیعی در شعر فارسی است و این صنعت را در اغلب شعر شاعران می توان دید»^(۱). اینجا برای نمونه به ذکر چند مثال می پردازیم.

نیاید به نزدیک دانا پسند شبان خفته و گرگ در گوسفند
«بوستان - بیت ۲۲۱»

میان شبان، گرگ و گوسفند مراعات النّظیر است.

سـرگرگ باید هم اوّل برید نه چون گوسفندان مردم درید
«بوستان - بیت ۲۲۵»

میان گرگ و گوسفند صنعت مراعات النّظیر است.

دست من گیر که بیچارگی از حد بگذشت سرمن دار که درپای تو ریزم جان را
«غزل ۱۷ - بیت ۳»

میان دست، سر و پا آرایه مراعات النّظیر هست.

هر کو نظری دارد بایار کمان ابرو باید که سپرباشد پیش همه پیکانها
«غزل ۲۴ - بیت ۹»

میان کمان، سپر، پیکان آرایه مراعات النظیر هست.

از خون پیاده چه خیزد؟ ای بر رخ تو هزار شه مات

«غزل ۲۸ - بیت ۵»

در این بیت میان کلمات پیاده، رخ، شاه و مات که از اصطلاحات شطرنج هستند صنعت مراعات النظیر می باشد.

باز آ و حلقه بر در زندان شوق زن که اصحاب را دو دیده چو مسمار بر درست

«غزل ۶۴ - بیت ۶»

میان حلقه، در، مسمار آرایه مراعات النظیر هست.

صورت ز چشم غائب و اخلاق در نظر دیدار در حجاب و معانی برابریست

«غزل ۶۴ - بیت ۱۰»

میان واژه های چشم و نظر مراعات النظیر هست.

در نامه نیز چند بگنجد حدیث عشق کوتاه کنم که قصه ما کار دفترست

«غزل ۶۴ - بیت ۱۱»

میان واژه های نامه، حدیث، قصه و دفتر آرایه مراعات النظیر هست.

ز آب روان و سبزه و صحرا و لاله زار با من مگو که چشم در احباب خوشترست

«غزل ۶۸ - بیت ۷»

میان واژه های «آب، سبزه، صحرا، لاله زار» آرایه مراعات النظیر هست.

خجسته روز کسی کز درش تو باز آئی که بامداد به روی تو خال میمونست

«غزل ۸۴ - بیت ۵»

میان واژه های خجسته، خال، میمون، روز، بامداد صنعت مراعات النظیر هست.

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

«غزل ۱۰۵ - بیت ۲»

میان واژه های (شکن - زلف) و (خم - ابرو) آرایه مراعات النّظیر هست.

داروی مشتاق چیست؟ زهر زدست نگار مرهم عَشّاق چیست؟ زخم زبازوی دوست

«غزل ۱۰۵ - بیت ۳»

میان واژه های «دارو، مرهم، زخم، دست، بازو» صنعت مراعات النّظیر هست.

«مشاکلت»

«مشاکلت (= مشاکله) مصدر باب مفاعله عربی است، به معنی هم شکل بودن، و در اصطلاح آن است که لفظی را به رعایت و مجاورت و هم شکل بودن، با الفاظی که در جمله ذکر شده است، هم شکل و یکسان کنند.

مثلاً به درویش گرسنه برهنه می‌گویید: «بیا تا برای تو آتش بپزم»

وی می‌گوید: «اگر می‌توانید، پس یک پیراهن هم برای من بپزید.»

فعل پزیدن (= پختن) در مورد پیراهن، به جای فعل دوختن یا خریدن بکار رفته است برای مشاکلت با فعل آتش پزیدن.^(۱)

گلِ سرخ رویم نگر زرناب فرورفت، چون زرد شد آفتاب

«بوستان - بیت ۳۶۰۶»

واژه زرد در جمله «زرد شد آفتاب» به مناسبت آن که مراد شاعر از زرناب زردی صورت بوده، آمده بنابراین می‌توان به نوعی آرایه مشاکله در شعر قائل شد.

«بوستان سعدی - دانشگاه پیام‌نور - ص ۱۴۵»

رنگ زیبایی و زشتی به حقیقت در غیب چون تو آمیخته‌ای، با تو چه رنگ آمیزیم؟

«از قصاید سعدی»

در این بیت در رنگ آمیزی آرایه مشاکله هست.

رنگ آمیزی در معنی چاره‌گری ظاهراً به مناسبت «رنگ» و «آمیختن» در همین بیت، بکار رفته و گویا از باب مشکله است که یکی از آرایه‌های معنوی است و آن این است که چیزی را به لفظی غیر از لفظ خاص آن آورند به سبب مجاورت لفظی یا تقدیری.

«گزیده قصاید سعدی - شرح و انتخاب - دکتر جعفر شعار»

به قفل و پرده زرین همی توان بستن دهان خلق و به افسون دهان شیدامار
تبرک از در قاضی چو بازش آوردی دیانت از در دیگر برون شود ناچار
«از صاحبیه سعدی»

بدیهی است که این مشکله نه فقط مشکله لفظی بلکه مشکله تخیلی و آفرینشی نیز است چنانکه با قفل دهان خلق را نمی‌توان بست، با افسون نیز دهان شیدا بسته نمی‌شود. اما این «در» در تخیلی است و بی‌خود نیست که خاقانی قفل «قفل حسبی»^(۱) زده است.

«از افادات شفاهی دکتر جلیل تجلیل»

کسان شهد نوشند و مرغ و بره مرا روی نان می‌نبیند تره
«بوستان - بیت ۹۵۶»

نوشیدن را که مناسب شهد است برای «مرغ و بره» نیز به کار برده به جای خوردن بنا بر این در بیت صنعت «مشاکله» هست.

چو نیلوفر در آب و مهر در میغ پری رخ در نقاب پرنیان است
ز روی کار من برقع برانداخت به یکبار، آن که در برقع نهان است
«غزل ۸۱ - ابیات ۷ و ۶»

۱- اشاره به این بیت از خاقانی دارد:

بر در امیدشان قفل از «قفل حسبی» زده باز دندانۀ کلیدش سین سبحان دیده‌اند
«دیوان خاقانی - ص ۹۳»

در این غزل نقاب بر چهره و برقع بر رخ نهادن به صورتهای مُشاکل و همانندی جلوه کرده است: «نیلوفری که چهره در آب می نهد، با آفتابی که با میغ فرو می رود و با پری رخی که در نقاب پرنیان همچون پریان پنهان گشته است» مشکله ایجاد کرده است.

«از افادات شفاهی دکتر جلیل تجلیل»

«مقابله»

«مقابله نوعی از صنعت مطابقه و تضاد است، به این قرار که همه یا اکثر کلمات دو قرینه نظم یا نثر را ضد یکدیگر بیاورند».^(۱)

بی تو گر در جنتم ناخوش شراب سلسبیل با تو گر در دوزخم خرم هوای زمهریر

«غزل ۳۰۸ - بیت ۶»

جو دشمن چه کند گر نکشد طالب دوست؟ گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به همند

«گلستان - باب هفتم»

با بدان بد باش و با نیکان نکو جای گل، گل باش و جای خار، خار

«از قصاید سعدی»

به لطف اگر بخرامد هزار دل ببرد به قهر اگر بستیزد، هزار تن بکشد

«غزل ۲۰۸ - بیت ۲»

توانگر فاسق کلوخ زراندد است و درویش صالح شاهد خاک آلود. این دلق موسی است مرقع و آن ریش

فرعون مرصع. «گلستان - باب هشتم»

گدای نیک انجام یه از پادشاه بد فرجام. «گلستان - باب هشتم»

ای برادر حرم در پیش است و حرامی از پس. اگر رفتی بردی و اگر خفتی مردی. «گلستان - باب دوم»

بخش سوم

تکمله

«تشریح»

«یکی از انواع ذوقافیتین است و به این سبب آن را هم ذوقافیتین می‌گویند، توشیح و توأم نیز گفته‌اند. تشریح آن است که بنای شعر بر دو قافیه گذارند، به طوری که آن را به هر کدام ختم کنی معنی و وزن و قافیه صحیح داشته باشد، و به حذف کردن بعض اجزاء از وزنی به وزن دیگر منتقل گردد».^(۱) مانند:

ساقیا فصل بهار و موسم گل وقت بستان جام می‌ده تا به کی داری تعلل پیش مستان
«فرصت»

چون اجزاء آخر آن را حذف کنی، این بیت بیرون آید:
ساقیا فصل بهار و موسم گل جام می‌ده تا به کی داری تعلل

«توجیه - محتمل الضدین»

«آن است که سخن را دو روی باشد یک روی مدح و ستایش و یک روی مذمت و نکوهش یا به یک احتمال جدّ و به احتمال دیگر، هزل و شوخی و امثال آن؛ و بدین سبب آن را ذووجهین نیز می‌گویند».^(۱) مثلاً در مورد کسی که یک دست نداشته باشد بگویند: «کاش هر دو دست او مثل هم بود.» این عبارت محتمل ضدّین است، چرا که ممکن است مقصود این باشد که هر دو دست او سالم و برجا یا دست دیگرش هم بریده باشد.

مثال عربی ذیل در کتب بدیع معروف است که در مورد خیاطی اعور گفته‌اند:

خَاطَ لِي عَمْرُؤُ قَبْلَ أَنْ لَيْتَ عَيْنِي سَـ
قُلْتُ شَغْرًا لَيْسَ يُذْرَى أَمَّـدِيْعُ أَمْ هِـجَاءُ

معنی ابیات: «یعنی عمرو برای من قبایلی دوخت کاش هر دو چشم او یکسان بود. من شعری ساختم که دانسته نمی‌شود مدح است یا هجاء».

شاعر در ابیات بالا هر دو چشم خیاط را یکسان خواسته است، و نتوان دانست که یکسان بودن در کوری است یا در بینایی. رشید و طواط گوید:

أَيُّ خَوَاجِهٍ ضِيََا شُود ز رُوی تَو ظَلَمَ بَاطِلَعَت تَو سَوْر نَمَایِد مَاطَمَ

ترکیب جمله، قابل دو احتمال متضادّ است، یکی اینکه روشنی و شادی مبدّل به تاریکی و ماتم شود، دیگر عکس آن، که تاریکی و ماتم، بدل به روشنایی و شادمانی گردد.

«توشیح»

«آن است که در اوّل یا اواسط ابیات حروف یا کلماتی مرتّب بیاورند که چون آنها را با یکدیگر جمع کنی بیتی یا جمله‌ای که متضمّن بیان مقصود باشد یا نام و لقب کسی، بیرون آید، و آن نوع شعر را مُوشَح می‌گویند».^(۱)

مثال استخراج شعر از اواسط ابیات، چنانکه رشیدی سمرقندی گفته است:

ای کف راد تو در جود، به از ابر بهار	خلق را با کف تو، ابر بهاری به چه کار
بیش از اندازه این طایفه، [بر بنده نهاد	جود تو بارگران [ز آن دو کف گوهر بار
دیگرانند چون من بنده و [من بنده زشکر	عاجزم چون دگران [وز خجلی گشته فگار
عجز یکسونه و انگار که [کردستم جرم	سوی عفوت نگران [مانده و دل پر تیمار
تو خداوندی، احسان کن و [این جُرم به فضل	زین رهی درگزران [زانکه تویی جرم گذار

از کلمات اواسط چهار بیت، این رباعی بیرون می‌آید:

بر بنده نهاد، جود تو بارگران	من بنده زشکر، عاجزم چون دگران
کردستم جُرم، سوی عفوت نگران	این جُرم به فضل، زین رهی درگزران

مثال استخراج نام محمّد از حروف اوّل چهار مصراع، چنانکه رشید و طواط ساخته است.

در این رباعی:

معشوقه دلم به تیر اندوه بخست	حیران شدم و کسم نمی‌گیرد دست
مسکین تن من زبای محنت شد پست	دست غم دوست، پشت من خرد شکست

«حذف»

«حذف که آن را تجرید نیز گویند، یکی از فروع صنعت التزام است، به این معنی که: شاعر یا نویسنده مقید باشند که یک حرف یا چند حرف از حروف تهجی را نیاورند و مثلاً قصیده یا مقاله‌ای بسازند که حرف الف یا نون یا هیچکدام از حروف نقطه دار در آن نباشد.»^(۱) مجیرالدین بیلقانی در حذف حروف منقوطة فرماید:

که کرد کار کرم مردوار در عالم؟	که کرد اساس ممالک ممهد و محکم؟
عماد عالم عادل سوار ساعد ملک	اساس طارم اسلام و سرور عالم
ملک علو عطارد علوم مهر عطا	سماک رمح اسد حمله هلال علم
سرور اهل محامد هلاک عمرعدو	سرملوک و دلارام ملک و اصل حکم
محمّد اسم عمر عدل گامر او در دهر	ملوک وار در آورد رسم عدل و کرم
کلام او همه سحر حلال در هر حال	مراد او همه اعطای مال در هر دم
دل مطهر او همدم کمال علوم	در مکرم او مورد صلاح امم
رسوم عادل او کرده حکم عالم رد	سموم حمله او کرده گام اعداکم
هم او و هم دل او دار عدل را معمار	هم او و هم در او درد ملک را مرهم
میدام طالع مسعود کرده حاصل او	همه رسوم مکارم همه علو هم

«دیوان مجیرالدین بیلقانی - ص ۱۳۴»

«لُغَز»

«لُغَز که به فارسی آن را «چیستان» می‌گویند آن است که صفات و نشانی‌های کسی یا چیزی را برشمارند و تعیین نام آن را به عهدهٔ شنونده باز گذارند». (۱)

مثال برای «قیچی»:

چِیست کاندِر دهان بی دندانِش	هَر چه افتاد ریز ریز کند
چون زدی در دو چشم او انگشت	در زمان هر دو گوش تیز کند

مثال برای «کوزهٔ آب»:

لعبتی چِیست نغز و خاک مزاج	که به آبی است از جهان خرسند
دست بر سر نهاده پنداری	به سر خویش می‌خورد سوگند

استادان بزرگ قصیده‌سرا، گاهی تشبیب قصیدهٔ خود را به صورت «لغز» سروده‌اند از جمله منوچهری دامغانی در قصیدهٔ مشهور «شمع» و مدح عنصری با مطلع:

ای نهاده بر میان فرق جان خویشان	جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به تن
---------------------------------	--

کوکبی مروزی دربارهٔ ماهی گوید:

چِیست آن کو همی رود پنهان	جوشن سیم را بیسته میان
تا نهان است، جان او بر جای	چونک پسیدا بود شود بی‌جان

«ماده تاریخ»

«گاه وقایع و حوادث مهم تاریخی را، گویند گان با بیتی یا مصراعی، نقش تاریخ می ساختند و این عمل با یاری جستن از حساب ابجد صورت می گرفت. تازیان الفبای ابجدی را از «آرامی ها» آموخته بودند که هشت کلمه و بشرح زیر است»^(۱):

ابجد، هوز، حطی، کلمن، سعفص، قرشت، ثخذ، ضنظغ.

۱ = ۱، ۲ = ب، ۳ = ج، ۴ = د، ۵ = ه، ۶ = و، ۷ = ز، ۸ = ح، ۹ = ط، ۱۰ = ی، ۱۱ = ک، ۱۲ = ل، ۱۳ = م، ۱۴ = ن، ۱۵ = س، ۱۶ = ع، ۱۷ = ف، ۱۸ = ص، ۱۹ = ق، ۲۰ = ر، ۲۱ = ش، ۲۲ = ت، ۲۳ = ث، ۲۴ = خ، ۲۵ = ذ، ۲۶ = ض، ۲۷ = ظ، ۲۸ = غ، ۲۹ = ۱۰۰۰.

مثال: ماده تاریخ فوت خواجه نصیرالدین طوسی، نورالله مرقده است «۶۷۲ هـ».

شهادت رشیدالدین فضل الله، «طاب ثراه ۷۱۸ هـ» است و جلوس شاه اسماعیل صفوی «مذهبتنا حق ۹۰۶ هـ» است. جلوس نادر «الخير في ما وقع ۱۰۴۸ هـ» و تاریخ مشروطیت «عدل مظفر ۱۳۲۴ هـ».

نظامی گنجوی گوید:

در خط «نظامی» ار نهی گام بینی عدد «هزار و یک» نام
والیاس کالف بری ز لامش هم بانود و نه است نامش
زیـنـگونه هزار و یک حصارم با صد کم یک، سلیح دارم

نظامی = ۱۰۰۱ = اسماء الله والیاس = ۹۹ = اسماء الحسنی

آیت الله بروجردی در تاریخ دهم فروردین ماه ۱۳۴۰ مطابق ۱۳۸۰ هجری قمری رحلت کرد. مردی از پاکستان تاریخ فوت وی را در عبارت «ما عرفناك حق معرفتك» یافت...

«معما»

«سخن پوشیده را گویند و آنست که اسمی یا معنایی را به شکل پیچیده و رمز بیان کنند چنان که جز به اندیشه و تأمل بسیار آن را نتوان یافت که چندین نوع است و مشهورترین انواع آن چنین است».^(۱)

۱ - محرف: یعنی از حروف مضاربع نامی بیرون آرند؛ نظیر شعر زیر از ابوالفرج رونی:

سـورتی کـاندر آن یک آیت را کرد باید همی بسی تکرار
آخـر نـام تست اوّل آن ای نکـو سـیرت نکـو کردار
آخـر نام تو، تو را بـدهاد اوّل نام تو چو من، بسیار
نام ممدوح شاعر «عبدالرحمان» است.

۲ - معدود: با حساب جمل «حروف ابجد» نامی بیرون آرند، مثال برای نام «علی»:

چو نام او گذرد بر صوامع ملکوت به قدر مرتبه هر یک زجا بلند شود

۳ - مبدل: لفظی به عربی گویند و چون به فارسی برند نامی دیگر بیرون آید، مانند:

چو نامش بپرسیدم از نیاز رود به دامن چو برخاست بریط بسود
به تسازی بدانستم آن رمز او که نامش زبریط بسودن چه بود
بریط: عود و بسود = مس، که اگر سر هم کنیم «مسعود» بدست می آید.

مثال دیگر «حسن».

یک سر ماهی بگیر و بردو سر ماهی بزن این معما گر ندانی، لاف دانایی مزن
که «ح» از حوت و «س» از سمک و «ن» از نون گرفته شده است.
مثال دیگر، «یوسف»:

ایوب بدون اب می شود «یو» و مسافر بدون «مار» می شود «سف» روی هم یوسف.
۴ - مُحِبْل: آبتن کننده. و در اصطلاح آنست که در بیت تشبیهی یا اشارتی باشد که از آن
نامی یا لقبی بیرون آید: مانند «علی» در شعر زیر:

تیری و کمانی و یکی نقش نشانه بنگار و بییوند به سو فار یکی تیر
نام بت من بازشناسی به تمامی آن بُت که به خویش قرین نیست به کشمیر
چنین است نام «بلقیس» که از شعر زیر مستفاد می شود:

گر بخواهی نام آن زیبا رخ سیمین بدن رو تو قلب قلب را بر قلب قلب زن
مقلوب قلب «بلق» است و مقلوب حرف وسط قلب «ل» سی در ابجد است «یس» که روی هم
«بلقیس» می شود.

۵ - تصحیف: آنست که لفظی را با آوردن نقطه یا بدون نقطه یا با تغییر نقطه به لفظی دیگر
مقرّر گردانند مثلاً «بوسه» را با تغییر نقطه «توشه» گردانند و گاه ثنا و آفرین را با تصحیف
به هجا و نفرین بدل کنند. مثال: «شجر = سحر».

درختی را مصحف کن به تازی تا شود روشن که کی روزی به پیروزی برم تشریف فرمایی
مثال دیگر، «قبا و کلاه»:

تصحیف فنا بگیر و مقلوب هلاک معنیش به بنده ده و لفظش به عدو
گاه مدحی هجو شود، مثال: آن حبیب عاقل صاحب نظر از اغنیاست، که می شود: آن خبیث
غافل صاحب نظر از اغنیاست.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- ابداع البدایع - حاج محمدحسین شمس‌العلمای گرگانی - به اهتمام حسین جعفری - با مقدمه دکتر جلیل تجلیل - انتشارات احرار - تبریز - چاپ اول - زمستان ۱۳۷۷
- ۲- المعجم فی معاییر اشعارالعجم - شمس‌الدین محمد بن قیس الرّازی - به کوشش دکتر سیروس شمیسا - انتشارات فردوس - چاپ اول - ۱۳۷۳
- ۳- بدایع الافکار فی صنایع الاشعار - میرزا حسین واعظ کاشفی سبزواری - ویراسته دکتر میرجلال‌الدین کزازی - نشر مرکز - چاپ اول ۱۳۶۹
- ۴- بدیع - دکتر محمد فشارکی - انتشارات جامی - چاپ اول ۱۳۷۴
- ۵- بدیع - دکتر میرجلال‌الدین کزازی - کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز) - چاپ اول ۱۳۷۳
- ۶- بوستان سعدی - با تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی - انتشارات خوارزمی - چاپ اول - ۱۳۵۹
- ۷- بوستان سعدی - با شرح اشعار و حواشی استاد محمد علی ناصح - به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر - انتشارات صفی‌علیشاه - چاپ دوم - ۱۳۷۱
- ۸- بوستان سعدی - دکتر حسن انوری - دانشگاه پیام‌نور - چاپ اول - آبان ۱۳۷۲
- ۹- بوستان سعدی - شرح و گزارش از: دکتر رضا انزابی‌نژاد - دکتر سعید قره‌بگلو - انتشارات جامی - چاپ اول ۱۳۷۸
- ۱۰- جناس در پهنه ادب فارسی - دکتر جلیل تجلیل - مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - چاپ دوم - ۱۳۷۱
- ۱۱- دیوان حکیم سنایی غزنوی - به سعی و اهتمام استاد مدرّس رضوی - انتشارات کتابخانه سنائی - چاپ سوم - ۱۳۶۲
- ۱۲- دیوان خاقانی شروانی - دکتر ضیاء‌الدین سجّادی - انتشارات زوّار - چاپ سوم - ۱۳۶۸
- ۱۳- دیوان غزلیات سعدی - به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر - انتشارات سعدی - چاپ سوم - زمستان ۱۳۶۸
- ۱۴- دیوان مجیرالدین بیلقانی - تصحیح و تعلیق دکتر محمد آبادی - دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز - مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران - اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۸
- ۱۵- سیری در بدیع - دکتر حسین بهزادی اندوهجردی - نشر صدوق - چاپ اول - ۱۳۷۳
- ۱۶- شرح بوستان - دکتر محمد خزائلی - سازمان انتشارات جاویدان - چاپ هفتم ۱۳۶۸

- ۱۷- شرح گلستان - دکتر محمد خزائی - سازمان انتشارات جاویدان - چاپ هفتم ۱۳۶۶
- ۱۸- صنایع ادبی - سال دوم مراکز تربیت معلم - رشته ادبیات فارسی - دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی درسی - وزارت آموزش و پرورش ۱۳۶۵
- ۱۹- فرهنگ املانی - دکتر جعفر شعار - مؤسسه انتشارات امیرکبیر - چاپ دوم ۱۳۷۲
- ۲۰- فرهنگ بلاغی - ادبی - دکتر ابوالقاسم رادفر - انتشارات اطلاعات - چاپ اول ۱۳۶۸
- ۲۱- فنون ادبی - دکتر کامل احمدنژاد - تهران - انتشارات پایا - چاپ اول ۱۳۷۲
- ۲۲- فنون بلاغت و صناعات ادبی - استاد علامه جلال الدین همایی - مؤسسه نشر هما - چاپ هفتم - تابستان ۱۳۷۰
- ۲۳- قرآن مجید - حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی - دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی - چاپ دوم
- ۲۴- کلیات سعدی - محمدعلی فروغی - انتشارات ایران - چاپ اول - زمستان ۱۳۶۳
- ۲۵- گزیده غزلیات سعدی - دکتر حسن انوری - انتشارات علمی - چاپ دوم - پائیز ۱۳۷۰
- ۲۶- گزیده قصاید سعدی - انتخاب و شرح دکتر جعفر شعار - شرکت چاپ و انتشارات علمی - چاپ اول - دی‌ماه ۱۳۶۹
- ۲۷- گلستان سعدی - به تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی - انتشارات خوارزمی - چاپ اول - شهریورماه ۱۳۶۸
- ۲۸- گلستان سعدی - تصحیح و توضیح - دکتر حسن انوری - نشر قطره - چاپ اول - ۱۳۷۷
- ۲۹- معالم البلاغه - محمد خلیل رجائی - انتشارات دانشگاه شیراز - چاپ سوم ۱۳۷۲
- ۳۰- معیار البلاغه - تصنیف ابوهلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری - ترجمه دکتر محمد جواد نصیری - انتشارات دانشگاه تهران - تیرماه ۱۳۷۲
- ۳۱- نگاهی تازه به بدیع - دکتر سیروس شمیسا - انتشارات فردوسی - چاپ ششم ۱۳۷۳